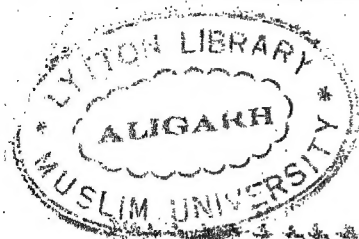


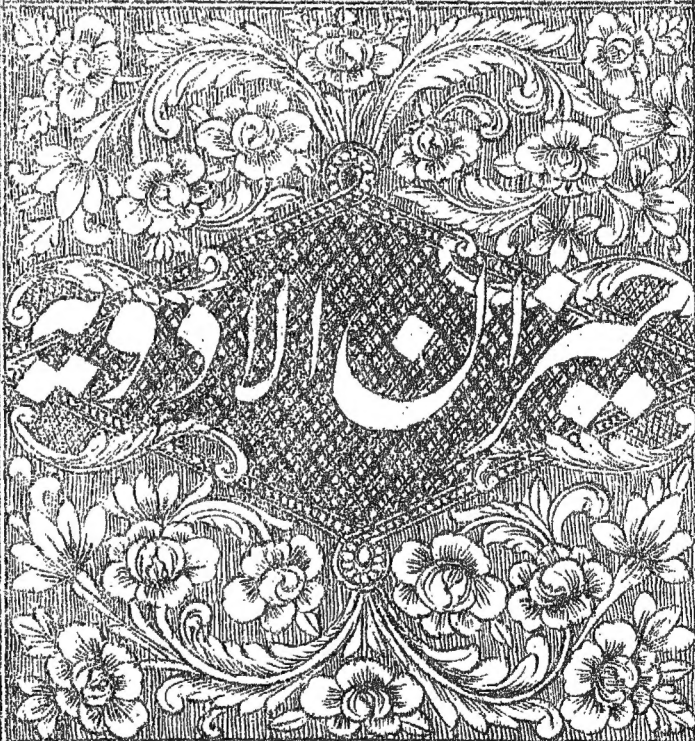
مجلس شورای ملی
شماره ۱۰۰
تاریخ ۱۳۰۲
مجلس شورای ملی
شماره ۱۰۰
تاریخ ۱۳۰۲



RESERVED.

بیم فیض شانی برنجی نایل علل و امراض و مطلق

نادره سمیه در بیان لغات مفرد و اصطلاحات و درجیات مزاج و ادواء و احوال و مصلح آن است



از تالیف حذاقت بنیاد حکیم تاج محمد صاحب ابن مفتی شیخ محمد سعید درویش

در مطبع نایب منشوی کشور طبع منقوبان جهان شریف

4

FIAT

M.A. LIBRARY
PE3192

PE3197

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حق سبحانه و تعالی را سپاس بخشد مرگ یکی را نرسد که شمع نور حکمت در محفل وجود آدمی افروخته اوست و سر از اسرار تابان کائنات
 برآید در کوچهستان ابدان مثل جوهر نایب قرین و متلی ساخته اوست و بزال تمثال در باب فیض لایزال بجلو قدرت
 و سمو کثرت بود اثبات در وجود نباتات بشیخه ها و اوت تر و حیوانات که هر یک را با نفع شیرین و جنتان همان متناظر گردانید
 جل شانزه و در و نامحدود و سرور و کار که وجود با وجودش و وار شفا و هر طلیل و خضر خیا تش راهنای هر ضلیل است
 سید المرسلین خاتم النبیین علی السد علیہ و علی آلہ و اصحابه جمین اما بعد میگوید بزرگوار که از هر صغیر تا بزرگ
 و لد شیخ محمد سعید مفتی لکنو که بر کتب صواب نامی ارباب خبرت و ضمیمه خورشید انتمای عقده کشای اصحاب فطنت مخفی
 و متعجب نیست که اشرف علوم حکمت و نفع قبول علمیه علم طب است که در شان آن بزرگوارید که همان حضرت رسول مکه
 مثان علیہ و علی آلہ السلام فرمود العلم علمان علم الاحیاء و علم الابدان و علم الابدان مقدم
 علی علم الاحیاء پس محصل آن از جمله ضروریات و موکدات بلکه از جمله الفرض و واجبات است و نیز باعث خلاقه
 مخلوقات برای عبادت حضرت معبود و موجب صنع مصنوعات بجهت حصول این مقصود است و عبادت مثنی بر صحت
 ابدان اشرف مخلوقات انسان است که آن موجب عبادت حضرت سبحان است لهذا تحصیل این امر طلیل و خطبیل
 است که از هر کس که حق تعالی بخواهد

از بوده و اکثر مصنفات که درین فن تصنیف بودند از نشان آن بزبان هندوستان معتر و بعضی کتب خاصه
 بهجات ادویه سبزه در بعضی عدم ذکر ابدال و خواص مجرب ادویه و در بعضی عدم توضیحات اصطلاحات اطباء که
 بان این فن را از دست و استن آن کند این قلیل البضایه مختصره مع ایجاز و اختصار محتوی بجهت فواید مرقومه
 سبزه و کوفه مثل اختیارات بدیعی و ریاض الادویه و غیر مصنفات معتبره انتخاب نموده به پیش از و تدوین ترجمه نموده
 شرح مفصل کرده و در بیان اطل و در بطول و طاب کوشش نموده تا به حدت نموده و تذکره لغات هندی که درین رساله ترجمه یافته
 سیر آن الفاظ فارسی و تازی مرقوم گردیده بجهت آنکه مردمانی که از زبان پارسی و عربی اطلاعی ندارند اگر بخواهند که بابت
 ترجمت خواص و طبایع و وقوف از زبان درسی و تازی حاصل نمایند پس درین تذکره لغات هندی دیده الفاظ پاره
 و تفسیر و است ملاحظه نموده بقابلت اجد در باب حرف مطالعه کرده اطلاع حاصل نمایند و بجای و در آهندی هم
 فارسی و عربی و غیر صرف و کما شتم تا جوینده را اشکالی نه افتد و وای هندی را مطالعه نموده و داس
 و زبان نام که در لغت مرقوم است در کتب طب و غیره درین کتاب تقصیر ناپدید این رساله را میسران الادویه نام
 شد و شتاست بر یک مقدمه و دو مقاله و خاتمه الکتاب مقدمه در بیان تقریر در جات و ابدال و
 ویه مقاله اولی شتبر است و نه باب و در توضیح ادویه به ترتیب حروف تہجی مقاله ثانیه در بیان اسامی هرگز
 در بیان مردم غیر معروف اند خاتمه الکتاب در بیان اصطلاحات اطباء و مقادیر موازین طبی مستون اولی
 مکرر است که چون بر سهوی اطلاع یا بسد خطا را ببطا کریم مخفی ساخته اصلاح فرماید الله حسینی نعم الوکیل

تذکره لغات هندی به ترتیب حروف تہجی

ه	ف	ه	ف	ه	ف	ه	ف
الف	ابر مرده	اسفنج	اقحوان	بابونگ کاشیم	او جطری	کرش	
انیٹ	اجر	اشق	آدرگون	آدریو	اجمین	ناخواه	
اچار	آچار	اطریه	آش ارد	اقایا	انشره چهار کمر	اروسر	ایو خلسا
آو بکیت	آدریون	امریل	افیتون	اقاییا	کف و در قفس	ایوا	صیر
آو نوارا	اجا ص	اجوده	اسنتین	اسپرک	اکیل الملک	انت	امعا
آو	اقه	شرماک	آله بال	قراضا	امرو	کشری	

ه	ف	ه	ف	ه	ف	ه	ف
اوتنگن	انجیره	آب خاکستر	آوارا راد	برسیجا	بارزو	بالچهر	سینا الط
اوتوالی	شراب و حل	آب شمش	مارا حل	بادول	بادام	پودینه	قودنج
ایرم سار	بابونه	اندرلین	خشک	بارنگ	لسان الحل	پان	تنبول
استر	بغل	انار دانه	حب الریان	بابی رنگ	برنگ کابل	پکیان پید	جنطیانا
آنا	آرد	انبلی	تمر سندق	برن	شیخ	مجنبی	حردون
ایرهر	شاخل	ایرک	طلق	بکری	بز	بیت	مرغ
اندو	سین	انگور	عنب	باگه	شیر	پسپل	راک
ارنڈ	بید بخیر و خوش	الاکچی	قاقا	پیاز	بصل	بجیجا	سین
انگور داس بنر	حصرم	اسنجول	بند قطونا	بط	اروک	پنڈکی	درج
انگورک	رشیلا	اندرجو	لسان الحصار	پنگ	بقم	برمھی	زرد
آگینه	زجاج	السی	کمان	بهتیرا	بلبل	پن	زرد
ارک	زنجبیل	اسپند	حرل	بلور	بلور	مچھر	زنبور
انار	ران	الماس	خیار شنبز	بنفشه	بنفشج	پادزهر	زهر مرده
ایجنو	سر	آب	انج	بوزیدان	بوزیدان	پیر	سلوی
اون	صوف	ب		بورک ارمی	بورک ارمی	پارہ	سیاب
انگبین	عسل	بکائن	آزاد و رخت	بگلا	پوتپار	بجنگ	گا و زبان
استخوان	عظم	پاٹ	ابیشم	مہمن	مہمن	بلی	گرہ
اگر	عود	پنچ نمک	اصل سندر	بچچناک	بیش	بجیجا	گرگ
الاکچی	قاقا	بابونه	اقحوان	بیل	بیل شمشیر	بارہ سنگھا	گوزن
السی	کمان	پلیزنگ	اقلنجہ	بید مشک	خالان	بجیجا	گوسفند
افروٹ	گردگان	پانی	پاچہ	پستہ	نشتی	پوسی	فرشہ
آب شہر	ہارالمح	پول	ام غیلان	پنیر	جین	پانی	آب

ه	ف	ه	ف	ه	ف	ه	ف
باج	اسفودون	بابهل	جوزبوا	چیل	غلیوانه	دارم	انار
بوزل	مر	چختادور	بوزیدان	چراسته	قضا لندریه	ر	
بندر	میمون	جواکهار	نظرون	جون	قل و مقام	ریخا	بندق هندی
ت		چونه	انگ	جوز	اخروط	ریشم	ابیشم
نگر	اسارون	چوتری	بسباسه	جانار	گلنار	رسوت	حصفن
نیکی کونانی	انزروت	چولانی	بقلا یانه	چاندیل	لبلاب	ریم آهن	حبش الحید
سینین	تر انگین	جمنیکا	خ و مصر	جیب	دبان	رائی	خزول
تنباکو	تنباکو	چطرا	جسد	جبل	آب	ریخچ	خرس
تورکا	تودری	چای	چپای	چیونتا	مورچه	راسنا	راسن
تخم انگن	بزرگ انجیره	چقندر	سلق	چرک	وشخ	رائنج	رائنج
تخم کدو	حب القرع	چورما	چنگال	ح		رائگا	رائگ
تخم بکارت	حب البان	چوب چینی	چوب چینی	خزپوزه	بطنج	رتیلا	اکدورک
تیترا	وراج	چوب چینی	حب لیمونه	حبش الحید	ریم آهن	رو بیان	مای رویان
تشریک	ساق	گلنو	کرم شتاب	حبش النحاس	ثقل مس	ریش	ارده
میسلی	شاهسفرم	چرز	هوبره	خزوب	خزوب	ریاس	ریواس
ت		بجھری	ورمنه	خرفه	بقلا الحقا	رال	زفت
تقلب	خضیله	جوار	درة	خرمو	خلمی	رگی ماری	سقفقور
جھاو	افل	جولک	زلو	و		رینڈی	خروع
چطریله	اشنبه	جربی	سمین	دبار	اسطوخودوس	رپوت چینی	رپوت چینی
چوک	اشنشان	جو	شغیر	دونا	اشنشین	ر	
چوبلی	یاسمین	چندن	صندل	دینا	کر بو شغیر	زبرجد	زبرجد
جمال گڑ	بید انجیر خضانی	چوچی	پستان	دالک	عنب	زجاج	آگینی

ه	ف	ه	ف	ه	ف	ه	ف
زک	زرشک	سرگین	زبل	بالیکا	کندر	صدن	مروارید
زروچکری	قارطار	سرشیم	غری	سایپرک	لفاح	ط	
زیره	کون	سیندر	سرج	سون کمی	مرقشیشا	طخون	ترخوانی
زراوند	زراوند	سرو	سرو	سلارن	میوه سالک	طاشیت	طاشیت
زنگنه	زعفران	سفرجل	مهی	سینده	نمک بلزد	طوطی	توتی
زفت یابس	زفت یابس	سکنجبین	سرکه الکلین	شش	طین شامی	کوکب الارض	
زنگار	زنجار	سنگه	سم الفار	شاهتره	شاهتره	طین ارمنی	گل ارمنی
زهر مره	زهر مره	سقمونیا	محموده	شادنج	شادنج	ع	
زیت	زیت	سنا	سنا	شاهدانه	شاهدانه	ع	
س	سندروس	سندروس	سندروس	شب بو	خیزی	علاج	دندان نیل
ساکون	ساج	سنبویه	سنبویه	شجره مریم	شجره مریم	عرق	عرق
سرکه	خل	سهند	غبیرا	شتر مرغ	نعام	عشبه	عشبه
سنبل	پرسپا و شالاز	سورنجان	سورنجان	شدراب	خمر	عقیق	عقیق
سنبهالو	فنجکشت	سوسن	سوسن	شقالو	شقالو	ع	
سنگه	بورق	سوا	شبت	شقائق	لال	نافث	نافث
ستار	پوزیدان	ستو	سویق	شقال	شقال	غار لقیون	غار لقیون
سدره	کحل	سیپ	اقاح	شلم	لغت	ف	
سونف	بادیان	سنگه	عقرب جبری	شوکران	شوکران	فرنیون	فرنیون
سپیده	اسفیداج	سپاری	فوفل	شیطرج	شیطرج	فراسیون	فراسیون
سنبل کهار	زنج سفید	ساری	غار لشت	شیر خشت	شیر خشت	فرنج شک	فرنج شک
ساجول	سداپ	سرکه سیدی	کاجی	صااون	صااون	فرنی	فرنی
سیا	سرب	سرمه	کف و دیا	صااون	صااون	فطر سالیون	فطر سالیون

ه	ف	ه	ف	ه	ف	ه	ف
قتاج الکرم	فتاح الکرم	کاسه	خس	کتلی	کنه	کنیر	ونلی
فندق	بنق	کاغذ	قرطاس	کوا	قرطم	کجور	حزا
فروغ	ایه اجماسه	کبر	کبریا	کریلا	قنا العار	کنچوا	خرالمین
فیروزه	پیروزه	کوابه	کبابه	کالی مرچ	فلفل	ککلی	خریق اسود
ق	گندک	کبریت	گهوگهی	میین الیک	کلهاری	خانی الکلب	
قدیه	گوشت قاق	کچی	کبد	کاید	عقاب	گوکهره	خارشک
قرونا	قرونا و جبر	کباب	کوفته	کائی	طلمب	کده پرنه	خند قوقی
قرمز	قرمز و شمشیر	کبوتر	حمام	گهی	روغن زرد	گوشدر	حمار گوش
قروط	کشک	کسریا	کسریا	کلوچی	شونیر	گردها	حمار
قری	قری	گردگان	جوز	گیدر	شغال	کهنوله	حب الحباب
قظوریون	قظوریون	کده	قرع	کعبنی	ساروغ	کلمتی	باش
قنب	کنب	کلی	گلنار	کصیلا	سلینج	کالاوانه	سحتم نیلوفر
قند	قند	گلکاپ چول	گلدرخ	کیلیلی	سلج احیه	کطیل	چکلی
قنوه	قن	گل حکمت	طین الحکت	کیلا	سرطان	کورگندم	کورگندم و کتان
قیصوم	برنجاسف	گیهون	گندم	گوبر	سکین گاد	گولر	جمنیر
قیر	قیر	گندنا	کراث	کطوم	دستنبویه	گراچال	تپواج
ک	کیلا	سوز	کاشیل	وارشیشکان	گهانش	تبن	
کپور	کافور	کستوری	مشک	کراله	خیارشنبه	گوؤ	بقیر
کاشم	کاشم	کنل و کالی	نیلوفر	کوبروله	حجن	کله	بستان افروز
کیورا	کادی	گنهای	خرمدا	گل خرو	خطمی	گیگر	ام غیلان
کاجی	سرکه سندی	گوشت	حسم	کپورا	خضیه	کرنبچه	نایه ابلیس
کاسنی	سند با	کرده	کلمه	گلرا	خردس	کیکا	اراقو

ه	ف	ه	ف	ه	ف	ه	ف
کپا	اذا راتی	لون	نمک	محبیحه	نوة الصباغ	نیبو	لیمو
کسبده	احراض	م		منده	کما درپوش	ناریل	نارجل
گندیل	اوخند	سیننا	سبیا	مروا	مرزنجوش	نارنج	نارنج
گلولیچ	اجبل	ملیچی	اصل السوس	موگکا	مرجان	ناگیس	نارنگ
کرکه	کرک	سور	عندس	موتی	اولو	زکس	زوس
کهرنی	کهرنی	موگکا	بد	کمن	سکر	نسرین	نسرین
کیته	کیت	مچچ	بق	سید الکروی	مغاشا	نشاسته	نشا
ل		موت	بول	مصلکی	علاک ارم	نقط	نقط
لوه	ارمال	موتکاک	سینج کفاح	موتیانی	موتیانی	نوشادر	نوشادر
لابی	انزوت	مولی	تراب	مارچوبه	طیون	نیل	نیل
لسان المل	بازنگ	سٹی	تراب	لنگ	اقرت	نگارون	طیون
لوتی	تعلب	مگرچچ	سنگ	مروارنگ	مروارنگ	و	و
لسن	نوم	مچچلی	ماهی	موصلی	موصلی	وسمه	کتر
لوبان	حسن لبه	مین بکل	جوز المفی	موصود	موصود	وچ	اگر شرک
لویا	خسره	سیتی	عشلیت	طیار	عشیر	ه	ه
لبنجا	خرگوش	سحا	ومغ	نیب	نیب	بلوکا	زروچوب
لسوٹا	سپستان	کمی	گس	نیلا موتو	توتیا	بلبل	بنظا فلن
لونگ	قرقل	موتو	سعد	نسوت	ترید	سرس مدی	اصلاح صفة
لعل	لعل	سٹی	طیوی	زربسی	حدوار	سرتال	رزنج
لفاح	سایزک	موکا	عشق	نیولا	راسو	پاختی	فیل
لاکه	کک	کرامی	عکسوت	زکچور	زرناد	تست کند	فیل گوش
لویا	فریقا	کبری	عشبال	زککل	قصب	بلم	هریبه

ه	ف	ه	ف	ه	ف	ه	ف
هیدر	مرغ سیلیمان	سندوانه	بطیخ هندی	یلیم	غری الیمک	یروج الصنم	بیخ لعل هندی
بلبل زرد	بلبل کی	هینیک	طلیت	یا قوت	یا قوت	یرم	عشبه النار
بلبل زنگی	بلبل سیاه	—	یشم	یشب	یشب	یشب	یشب

مقدّمه بدانکه هر اعیان چهار وجه است در جبهه اولی و آن عبارت از آنست که متبادل تاثیر آن از روی حرارت و برودت
محسوس نگردد و اگر وقتیکه مکرر و بیشتر استعمال آن کنند در جبهه دوم آنرا گویند که متبادل نمودن آن بظن فحش آن در کثرت
لیکن نه بجای که ضرر بدن باشد در جبهه سوم و آن عبارت از آنست که متبادل آن ضرر یا فساد نمودن در جبهه اولی گردد و در جبهه چهارم
آنرا گویند که متبادل آن مودی ببلایکت باشد و فساد بدن انسان گردد چنانچه کافور و افیون و انواع سوم بدل ادویه است
که هر گاه در جبهه دوا می باشد که در کتب جم زسد پس در واقع بیکه در خاصیت قائم مقام است تا در بطیخ این ادویه بدل آن را یافت
است و قول کلمه در بدل آنست که اگر دارو را یافته باشد مصلح ادویه که ضرر دوا دیگر باز دارد و مختار عبارت از جناس ادویه است
که هموار هر چه امر مستعمل طبابت شربت مقدار خوردن دوا است و استعمال آن

مقاله اولی مشتمل بر بیست و نه باب در توضیح ادویه بر تین حروف تمجی

باب الف	طریق دیگر استعمال یشم آنست که در آب ویران آنش نرم بپاشند
آب بار پیازی سر و بند و کبیر و خشک است در در جبهه دوم	و بعد از آن صاف کنند و با ادویه بپاشانند
آب کاه هندی کاجی خوانند و دست در جبهه اول خشک است در جبهه دوم	ابریض - کبیر بان کنایه از نقره کنند
آب بل پیازی بار زرد کوی و هندی و بهر گویند گرم است	اشترج - پیازی ترنج و هندی بجزره گویند گرم خشک است
در جبهه اول خشک در در جبهه دوم	در دوم گویند گوشت او سر و دست در جبهه اول
آب یشم هندی یشم معتدل است در گرمی سردی و قوی قلب و اعصاب و قوی	اشترج پیازی سر گویند سرد است در اول خشک است در دوم
محرق ویرا استعمال کنند و طریقی سخن وی آنست که آب یشم را	اجصاص - پیازی آکویاه خوانند در اول سرد و در دوم تر و لطیف
بنشیند و شانه کنند و در یک مبی و آنچنانکه در طبقه بر آن	در این دو سهل صفای قوی بکن حرارت دل و قوی صفای کوی و کبیر
کنند که سوراخ دهنش باشد از زمان که سوخته گردد و اولی استعمال	اشترج کوهی ایل است
وی آنست که مفرغ کنند و مفرغ مفرغ آنست که آب یشم را	اجصاص - پیازی سر گویند گاو هندی گویند خوانند
مفرغ کنند با یک مبی و از آن در باون صلایه کرده بپزند و قوی کنند	اواخر - ایل نارس کاه که و گر بپزند و ایل بپزند و قوی کنند

<p>جالدیوس گویند که طالع او عجم کو گویند</p>	<p>و گفته ایچ و کاس سبزه گویند که طالع او عجم کو گویند</p>
<p>استطوخودوس بوقت الارواح و اول بار شمرده و اول</p>	<p>گرم و خشک است در درجه دوم و محل و منج و در برون</p>
<p>و بار نماند و آن شاه سمرق رومی است در اول دوم گرم و خشک</p>	<p>و فضلات و مصلح اخلاط و بدل آن قصبه از بره است</p>
<p>است در درجه سوم تا یمن است بدل او اسطوخودوس و شمرده</p>	<p>افغان الفار بنده موسیقی گویند و آن غیر رنگوش است</p>
<p>استقیل یصل الفار است یعنی پیاز دشته که بندش کندگی گویند</p>	<p>در قسم می باشد بنایش سرد و تر است در درجه سوم و در دوم</p>
<p>منفعت وی آنست که چون با عسل برداشته و شلک ملا کند نبات</p>	<p>خشک و جوت مرغ و قنوه و او طبع باره و مصلح نافع</p>
<p>نافع بود در جرب و مضمی شومین خصوصاً چنانکه با گوشه چوبی</p>	<p>اراک ابل جندیلو گویند و غرض در اول گرم و در آخر دوم</p>
<p>مفرت هوای دانی طبیعت او گرم است در آخر سوم و در اول هم</p>	<p>خشک است و بینه مقلد نوشته اند</p>
<p>خشک و گویند در چهارم گرم است</p>	<p>آن او در جرب بندوی بکای و بعضی گویند در جرب نیم است</p>
<p>استقندر یون - بقراسی سیر شتی خوانند و بندوی چنان</p>	<p>گفتن در دوم گرم است و در آخر اول خشک است و مفتح سرد و دانی</p>
<p>گرم و خشک است در چهارم و در بر</p>	<p>و برگ آن کشنده قمل و جرب در از کون موثر</p>
<p>استقو قنذر یون - بیخ کبروی است و گویند از اسن بنج</p>	<p>اس - بقراسی سودا مانند سرد است در درجه اول و خشک است</p>
<p>جرب و چون استقو قنذر یون بیخ کبرست شاید که خاصیت و جرب</p>	<p>در دوم و بدل آن ورق قوت و مضر صاحبز کاه و در جرب</p>
<p>که باشد در آن در جرب کان گفته اند و باشد انشاء الله تعالی بدل</p>	<p>در جرب و بدل آن ورق قوت و مضر صاحبز کاه و در جرب</p>
<p>آن چه ستوخ کبرو نیم وزن تخم کرفس</p>	<p>یا مطبوخ او را با مثل آن روغن زیتون داخل کنند</p>
<p>اسود و سالج - پیاری سه ماوندی کالانگ خوانند</p>	<p>اسرار عینیت بندوی چنانکه در سر و خشک است در درجه سوم</p>
<p>اسفنج پیاری ابرم ده گویند و طبیعتش گرم است در درجه اول</p>	<p>اسفغانا تاج بندوی پالک خوانند و بعضی گویند چو لائی است</p>
<p>و خشک است در درجه دوم و مفتح و محل و با قوت جانی و جرب</p>	<p>سرد و تر است در آخر اول</p>
<p>تازه آرا با سر که مخرج یا پشرب ز کرده بجر اجات تازه بگذارد</p>	<p>اسارون - بعضی او را نارین و سنبل و فنی خوانند و بندش</p>
<p>التیام و در حمول قطعه از آن باعث تشف رطوبت فرج</p>	<p>نگر گویند طبیعت چند قسم میباشد همه آنها در آخر دوم گرم و خشک</p>
<p>استقندر ان - خردل سفید است یعنی رای و گویند سبزان</p>	<p>در درجه اول آورده اند که چون بگویند و باشد تازه به شمرده</p>
<p>بینه اسپند گرم و خشک است در درجه سوم</p>	<p>کشد بهمان هر دو برگ با بر آب گیز اند و مصلح تمام آورده است</p>
<p>اسفنج ایچ - معرب اسفند که رصاصی و از زیری و در بر</p>	<p>بدل آن یک وزن و نیم و ج و دانگ وزن آن حکیم</p>

سرو خشک است درجه دوم و در سوم خشک و غسل کردن آن
 شرط است تا لطیف و منخف و بی لایع شود و جهت سوختگی آتش
 محرب و با سرکه و روغن گل جهت درد سر -
 اسهال - بپاسته شکر و سندی اینگونه اند و در سوم گرم
 و در سوم خشک قلیل غلبه اهرام -
 اسهال الارض - ابل کیسیا اگر در اگویند -
 آتش - صمغ است در دوم گرم و در آخر اول خشک و محل لطیف
 و با سرکه جهت رطوبت و اهرام بلغمی محرب -
 آتش غار سندی بچهره و مانند ستمی از آن نجات بیخ اوست
 گرم و خشک است در درجه سوم و بهترین اهرام که پرورده و متعده
 و در بول و با قوت تر باشد و سخن معده و شیمی و با جهم و کشتال
 اهرام آن جهت تب و یک از اهرام بلغمی باشد و با آن با سرکه
 جهت اهرام بارده و صمغ آن شربت غوره در یاس و بلبش انجلا
 آتش بقای و اهرام سندی بچهره و مانند بلغم تلخ است فی او و در اهرام
 فساد و اشل و زهر و بلغم گرم شکم و در بول شکم و جدام و اول گرم
 و خشک و با قوت قاعده و محله و بلغم و متعده و در جهم و در جهم
 و سوم قوی خصوصاً با شراپ و مقوی باه و متعده و مقوی معده
 و دل و جگر و جهت رفع غشیان و خفقان و حطوط روح حیوانی و از آن
 عیاد سنگ مثانه سیدیل و اکتمال آن جهت تقویت بهارات
 چشم نافع و قدر شربش با سوم و بیل آن قروانا و بچهره آن
 جهت احتیاطی در جهم محرب -
 صمغ صاحب اختیارات بلغمی نوشته که درخت گرم و
 است پندمی از مافیه بلغم سفید آن در دوم گرم و خشک

و استامیدن بکشتال آن جهت رفع جهمان و صمغ و توحش نافع
 مقدار شربت از آن تا بچهره مصلح آن شکر -
 آتش خارش و سوزن کثاره -
 اخف - رایل فارس بگر گویند نه نیست که شربش را خیا که مانند
 پنج پوست آن قوی از سائر اجزاء و در سوم گرم و خشک و رفع سکه
 جگر و سیر و قاطع اخلاط لزجه و مقوی احشا و بهترین او و پنهان
 خصوصاً با سرکه و در اول و سرکه و غسل و محل ریل و تریاق هموم و در دوم
 السو و اوجبه قلع و اهرام بارده و باغی و مفاصل نافع و با اهرام
 خوشبو مثل سنبلیله و از سر و غسل و محل بلغم سحر و منخف آن
 و غرغره بلغم او و باغی بلغم اعضا تنفس و مخاطات و اهرام فرج
 عضل و عصب و خشک او را فرج خبیثه و با اهرام متعده
 محلل کام صلبه و خنایر و با سرکه دفع بق و قروا و با اهرام محلل
 و در جهم ز و بچهره او را فرج و در جهم بلغم او با سرکه و خانیان
 آن جهت درد دندان نافع و در جهم آن کبر اهرام کوفته با شل آن
 روغن کنجد و بوزن او و بچهره شانه با نام کمال و در جهم بلغم او
 پس آن را بر سر خنایر و غلیظ کند و در سیه کند و بچهره غلیظ و در جهم
 و در سوم گرم و خشک و خیار کبر گرم و در خنایر خیار رسیده
 بنجی که در آن خنایر نشود و بلغم طبع و ترشی گل و خیار کبر حرکت
 آتش و جالی بلغم و متعده و جگر و سر و مصلح و در جهم و خیار
 و در جهم اهرام که مفسد معده و سلق و در گشت و در اول گرم و خشک
 و در اهرام ضعیف تر از گل او و محل خنایر و در جهم و در جهم
 و عصاره آن کشتال و قوام گرم معده و مخاطات و با قوت لایع فرج
 شندی و سر و قوی خنایر و محل خنایر و در جهم و در جهم و در جهم

افعال ساق قوت از بزرگ و غرغره هم از جای اوستقی و بلغم و منق
سده و غرغره قبل از شستن که گل که تمام در دو در دو گرم و خشک
و ملطف و ملطف و در صحت افعال مانند پنج دانه ان شعیف و در دو
رافع و از صیرت و در شربت از آب او تا بهشت درم که با غسل سکه
و شکر نوشند و بخورند درم و در مطبوخات تا به صفت انتقال
و در شاد و در صلیح آن انبوس و مطبوخ و درین و در صلیح آن بجز
اصب - انبوسان کنه از قرقه می کنند مداول سوخته و در شربت
و تقویت قوی با قوت و مطبوخ و در صلیح آن کنه -

اصلاح المصوح بند و می او را چرخا می خوانند و بعضی
گویند تخم انگلیس است -

اصل پنج از هر چه باشد چنانچه می که که بند
نیم می گویند خاصیت آن معول است -

اصل اسوسن لا بیض پنج سوسن سپید گویند
اصل اسوسن آسمان خونی پنج سوسن آسمان گونی است
اصل لکچر باری پنج که خوانند و بدل آن در او یک سوز
سلطنت یا سکنجین است -

اظهار الطیب بقاری ناخن پریان و ناخن خرس
ناخن بویا گویند و بهندی که نماند گرم و خشک است در دو درم
در مضرات و خون و ملطف اخلاط علیها و جت احتیاق هم و
صرع و خفقان و طوفانی و در دو بار و جگر و هم و از این خور
منعقد در کرده و صیغ امراض بارده و درم و بخور آن جهت صر
و سکه و ترالات و غشی و احتیاق هم و با سحر و در غش و مضطرب
سکنجین و مدرک و صیغ و مصلحت کل ارمی و قند شربت ش

از یک درم تا سه و بیش قصب الزمیره -

اعیار - اکثر بان کنه از سیاه بکند که بهندی باره خوانند
از جمله فلزات و معدنی است در دو درم و در دو درم و در دو درم
صحت و تقویت باه و باضم و قوت بنیه سبیل و قند شربت
ناکته تا دو درم و بیش رصاص محلول است و صعد الحیار
گرم و با جدت و از سموم قمار و محرق خلط و قوت و ملطف است
و بکند و را تیاج و روغن زیتون حمت و از نای آتشک مجرب -
افسنتین - درم و رومی یعنی مرده و اطباء می دکن و دونا
گویند گرم است در دو درم اول دوم خشک است در دو درم آخر آن
و بدل آن بجمده یا شمع استی بود و در تقویت سده و سارون نیم وزن است
افسیون اهل کیمیا مراد از گوگرد دارند -

افقیسین و کتبت شید بازم و در دو درم و در دو درم و در دو درم
افقیسین - اکاس بیل و امربیل است طبعش در دو درم گرم
در دو درم خشک است چون یک هفته هر روز ده درم او را بخورند
رطل شیر تازه خیسانند و با تازه و انتقال بکنجین بنفشه چنان
خفقان و قوحش و بالین و یا تشنج مجرب است چنانچه ذکر کرد است
در کتاب جامع تحفه المبین و از حکیم عبدالباری معلوم شد
که چون اقیسین را در شیر گا و وقت غب تر نمایند و علی الصبا
شیر را صاف کرده با سکنجین بنفشه را بنحو بار و افکند و او را
آنست که شیر شتر باشد و اقیسین را بر اسی خورون صرف
شیر کفایت می کند و بعضی مردم را که ضعیف المزاج باشند نصف
او و یک درم بربند و برای سوز و خفقان مجرب است و بدل آن
در سه سال تربد برابر او و حاشا گویند که او گویند بدل او و حاشا

از بخار و غیرش زیاد و عطو و خوردن آن غیر مصلحت
 نشاء و سرور دیگر و در ورم گرم و پینه است متعل و نعل
 نایب نایب شراب حرق و سرد فضلات که عمارت از دل و شراب

و حیض و عرق باشد و قوت را دیا و ده کند و حلس را بپزد ای خرم
و راز الا هموم و غم و شغل شراب است بد و ن خمار دانند که اگر گنا
بست و بزمین اثری بخشد و غلغل بقل نخیر ساند و تقوی حاکم و قاطع
عصاه او حمت قلع یا من خشم و چهار درم از تخم او با شب
و سفید متعجب باه شخص صد سال است و مجرب نهفته اند و متعجب
رنگ را سر کنند و در آن را فرافراز و سوزقان و راز ۲۱ گدازند

و در گرده و مصلحت عمل و انکاش سورت در دو مفاصل و شتر
 پنج درم و از هصاره بطحیف یا نثره در سه مبدلش آب انگور
 بطحیف یا داجینی و زعفران و چون کوبیده او را باشد که شربت
 سازند یا تخم را و مواد سودا که الغات نامست بخندنگرد

ت در تحفه المومنین -
نخبدان سحر ب انگه ان تخم دخت آنگونه که بندش نیک
راند سفیدش بهتر از سبزه و در و خرد هم گرم و خشک . سبزه

در سوم و در بدل و حین و شیر و سخن گرده و محرک با دو گانه
ت آکلان و مضر متان و مصالح آن تخم خربزه و مضر اسهال آن
من عربی گویند بدل آن تخم گلدست یا محروش که بی آنست
بهار و رونی - نباتیت اول و اول سبزه و دانه و شیر

دوسر دست در اول خشک است در دوم -
نخه بغاری پیرایه و بندگی جاگ و چپته گوید از هم جو ان تخت
راک ان جو ان مذکور است و مجموع آن تا در کلمه سوم

با درنجوبیه - سرب باورنگبویه و با انگونیز گوننده رینندی
رام تلسی گویند و نوع است در دوز گرم و مقوی دل و کلس
و معدۀ جگر و مفتح و مفتوح طعام غلیظ و باضم و مورت
ذکا و حفظ و جهت عسر انقباض و خفقان غشی و فراق و تحلیله
سودا و امراض بلغمی و کابوس و غصص و امراض در کین
در کرده و دفع عموم مطلقا و حشمت سوداوی و سده و نافه
و بزرگ مسحق آن از پنج ماده درم باشد از جهت گرمی آن
و در تله شراب مضیه و غلبه آن جهت بوی شراب و بدبو
و بان اسهال و موز و مضغه البیخمش جهت فساد و زان و
جلوس در آن جهت احتباس حیض و ضاوش جهت درد مثال
و طلاء آب آن جهت جرب سوداوی و غلبه و نار فارسته

و اما که وضع لرزه و تشهریره و یا ملک جبت خنازیر و سروریم
آن بانچرم نظرون جبت فرجه امعا و یا یکشتال نظرون جبت
رفع خر فطر و ناروغ لعوق آن با عسل جبت عسکر انقبالی
ناض و مضر و رک و مصلح آن صمغ عربی و کندر و بسل آن درودن
آن ابریشم و دولت آن پوست ترنج و قدر شربت از خشک
آن تاده دریم و از تازره تا نهایت دریم و تخش و افعال ضعیف
تر از رگش و یکشتال آن جبت وضع لرزه و تشهریره و مصلح آن
و قدر شربتش تاده و شتال -

باب دایان - پاری است در عربی و از یانچ هندوی سونف
گویند گرم است و رطوبت و خشک است و یک درجه چنانست
که مگر از برگ آن و خشک از ساق آن و میوه آن و ساق آن و میوه آن
و حیض و پاکنجین حبت پنهانی گفته اند و میوه آن و ساق آن و میوه آن
برنج با سفت - پاری بوی مادران گویند و راول و دم گرم
و خشک و طافت و رفع و در پهل و حیض و میوه آن و ساق آن و میوه آن
فیون بدل آن در در و سپر یا بون است و جفتی گویند
بدل آن فسنقین است -

فیون بیل آن در درو سپرز با همین است و چنی گویند
بیل آن فستقین است
رطابته قتی - بهاری بستان افروز و تلخ خروس گویند
در درو دوم سر خوشک و قابض و رافع معال آن کنجیز
بدش تخم بازنگ -

[illegible]

باطل بگرے خشکی و لطف و محل و جهت اندام فوج که
 مفید و مضر پذیر و صالح آن و مصلحتی بدش جهت امر او
 بوزنش بنقشه و لطف آن اهل اسوس -
 بزرگ کابلی را بی بزرگ است بهیت آن در آخر دوم اگر م
 و مخبر کرم معده و امعاء و سبل بفتح غلیظ و سوده و اد
 ارج و مضامیل و جوف و طبقات و قروح و فسادات
 بزرگ کنند یا بیاری تخم کاسی گویند طبعش معتدل است
 در گرمی و سردی و خشک است و راول -

بزرگترین شیخ. احوال خراسانی را گویند قسم میباید و ستم
در غرب سفید است سیاه خشک باشد در درجه چهارم و سفید
و آخر سوم و سفید و اول سوم مخمر و منوم و باغ سیلان
جم و طریقات و نزلات بدلتش افیدن حاصلش نیستون -
بزرگترین شیخ یعنی مخمر است سیاه گویند معتدل است و در گرمی
و سردی و خشک است و در اول -

بزرگالکرامت بیماری تخم کند ناگنید و بدل آن تخم جبر
بزرگالنجبره بیماری تخم کوفه بندی تخم انگل گنید خست
در دوم و با هر رازیاده کند چون باشیر تازه که گاو یا شتر
و تقویت تمام کند و مجرب است و چون بکند و سالها بماند

بازداشت جان فاضل
آتش کباب افروزی
مالی بزرگوار
مالتی با بوی گل
و سینه در هم می
بهران از آن پادشاه
آن شاه جگر خنجر
سینا گوشتی که
در دست و پا فرو
چوبین سپید و زرد
از لب دندان

۷

بزرگ قطونا به پاریس بوس و به قول گویند سرد و ترست
در دوزم گویند معتدل است در خشکی و تری رفع حرارت کند تشنگی
نشانند و بجا آید چون مضطرب کند تشنگی و بان و خوشن زبان
را که اگر سه بود دفع کند و چون تاب کشند آهسته آهسته زبیکه نازک
و شسته باشد یا به چه گفته بر او دفع دهد و هر دو یک سوزاک
بود چون او را و او خور او را بجا آید و سوزمند آید و شتر به
از دوزم تا ده درم است و بدیش در تری و خرد و در شتر

بتر باز لبها بس بود اهل بند جا و غری خوانند گرم و خشک
ست در درجه دوم محلل بلای و ملات بلای محقق کلاب پیش خیز ز بار
لبه پنجم جاست هندی می مژگان خوانند سرو است
فدیک درجه و خشک ست در دو درجه و بدل و سه درجه
خون دم الاخوین ست و محل آن کثیر است

بستان افروز تاج خروس باشد در دم سر و خشک
و قاضی و رابع مصلح آن سگ جبین و بدلق بار تنگ
خصوصاً جهت اطفال و شامیدن و در دم پوست خشک
آن جهت اخراج حصاة نافع

بسطخ هستند. پیازی سهند و آنه گویند و ترکی ترند و سهندی
سهند و آنه خوانند طبعش سرد و تر است در درجه دوم و مضرهای
گرم را سودمند آید و بول را براند و تشنگی را نباشاند و سوزاک
را نفع کامل رساند و سوز را بکم است و صلاحتش بکنجبین و نیز صلا
او تندر بود یا سبیل با وی خورند.

راز یا ده کند و شهوت را به انگیز اند و مضر و مبین و کشان بقوله الحقیقۃ بفرای خرفه و مجبندی لوبیا کاساگ کشید
مورث قی و نسیان و این غرض و احباب بسیار آفرود و جمل
آن جهت رگهای پواسه و سیلان نمودن خون موثر و مصلح
و جگر کی که از سینه آید مضر میرز و صده بار ده مصلح و پیش از قطوان

در وجه خشک و ریخته باقر و نانا جت الباسیر نان -
 بوش و رنبدی و اولیت که از این ۲۰ روزه خوشک
 است در درج اهل و بل وی خضض بود -

بجسمین دو نوع است سفید و سرخ و در اکثر کتب این فن نوشته
که جسمین سفید مکن درست اما تحقیق آنکه اسکندریخ کانیج است
و در حرف کاف مذکور خواهر شد و بدل آن بوزن آن آوردند
و نیز وزن آن لسان العصاره بود و در تقویت مانند بهر است

پس ممکن است که چغتادر بل آن تواند بود۔
 بجمک سرخ۔ خاصیت هر دو نوع گرم است در و درجه
 و خشک است در یک درجه۔
 بجمک امج۔ پارسى شکیذر اگر نیند بید خشک نوعی از بید که در گل
 آن عرق کشند چایندوس هر دو تر و ناسته و چینی و دیگر در اول گرم

و اما آن خشکی گفته اند محل و منتهی سده خفیه و مانعی و تقوی می و و مانع
به پیش از بیهوشی را گویند طبعش مناسب چنانست که از و متولد
شود و زوده آن گرم و سفید و آن سرد و تپید و با هم مقول

بود در گرسه و سرودی تر بود و تکلیف و نیم برشت زود تر به شوم شد
صفت آن این است که اگر با پوست اندازند سیسوار فشرند
بعد از آن بر طرعه و اعلی آن بود که قلقل و زیره و داجینی بآب
خلط کنند و بعد از آن زنجبیل مر با خورند

باب الثامن

باب الثامن

اول و تشنگ است در درجه دوم و گرسنگی و تشنگ است در درجه سوم و درجه
و غیر اینها و چون نخورد و نپوشد از آن آب یا غذا منقلب شود

و جگر ضعیف را قوت بخشد و وحشت را از اهل گرداند.

تا تورم هر بند و با توده و غلظت باده آن قوت را سفید و

سند عمل تخم است در اول چهارم سرد و دوم خشک و خزان

چست رفع صداع مزمن مجرب است و صورت جنون و فساد فکر

و صلع و نفخ و از یانه و عسل است.

ترید بند و یانوت گویند گرم خشک است در دوم با بوی

قاسم بلغم غلیظ و لزج و مضر اسهال و یخفت اعضا و مصلح آن

خراشیدن پوست بالا است آن.

ترمس بظاری قوی و شامی و چهل و پلیر بنین مانند چغندر گرم است

یک درج خشک است در دوم و در جویستانی و در اول گرم است

در اول و شیرین و جالی و مصلح و ملل و سقط جنین کشنده و توم گرم است

ترنج - اترج - سطور.

ترنجبه - بادرنجبویه مذکور.

ترنجبین - معرب ترنجبین در درج اول گرم و جالی ترانکر

و ملین طبع و مصلح صفرا و محرک باده و الطاف از شیر خشک و حوت

سرفه و در و سینه و غشیان و پنهانی حاره و تشنگی و باماء الجذبت

اخراج اخلاط حار و بار و عن کاوی جهت عسر بول و با شیر تازه

و شیده جهت تحریک باده نافع و مضر سیر زو مصلح آن ترندی

و عذاب و قدر شربش از بهفت مثقال تا سی مثقال و بر آن

شیر حشمت و بدستور آبجو یا شکر سرخ.

ترسب - رومی را گویند گرم است در درج اول و خشک و درج

دوم و بول را بر اند و شکم را نرم گرداند و سرفه مزمن را سوزند

آید و باده را بر آید و بعضی حکما نقل کرده اند که اگر پیش از آن

که بدون یک گرفته باشد یک اوقیه چست اخراج سنگ مثلاً

مجرب است و در خواص وی آورده اند که آب وی بگریزد و بار

کل یک و جوش بپزند و نیکم و گویش چکاندگانی گوش را زایل

کند و مجرب است و اگر بگریزد و اندرون و سه اندک خالی کنند

و چهار درم شلغم در آن نهند و در میان خمیر گریز پس در میان

آبش نرم نهند تا چتر شود بعد از آن به خون آورند و انگ سر

کند و بخورد و در زیاده سنگ را بریزاند و بنایت مجرب است.

تفاح - سیب است شیرین آن در اول گرم و در دوم تر و تر

در اول و دوم سرد و خشک و بخور و حرارت و برودت معتدل

و در اول خشک و مجموع مقوی و ملین و دل و جگر جهت خفقتان و

نافع و شیرین و مفرج بلغم و روح حیوانی و کائنات آن مضر سینه

و مصلحش گلشن و در جینی است.

تحرندی - باری خرا و بند و بندش انبلی گویند سرد است

در درج سوم و بعضی گویند در درج دوم و مصلح غشیان و صفرا

و ملین طبع و مصلح صفرا و سوز و مصلح آن کثیر از ششمانش.

تنگ کار - بندوی ساگا گویند.

توتیا بندش زیاده تر گویند سرد است در درج اول و خشک

در درج دوم مقوی چشم و حافظه صحت او و حمل آن جهت بلغم

نافع و سوز و مصلحش عسل و بدیش شادنج و قلیما.

توبال النحاس - سبز است که از مس و آهن تفتد و حین

کوفتن آن میزند و بهترین آن با گل بسیار و سرخی و بر آن

ورقیق است که قهری نامند گرم است در درج دوم و خشک است

در درج سوم جهت جرب و حکم بول ملین و بعضی و شیه زیاده شدن

<p>قروح خبیثه و انشیام قرح چشم خشونت و جفان موجب - توبال الحیدر براده آهن - توبال مطلق ریزه از سیم و آهن و امثال آن و اصل براده نیز نامند - تورک - بقلة الحقاء مسطور - تودوری - عرب او تودوری و آن با بزر الموده یعنی تخم بید نیز گویند گرم و خشک است در درجه دوم گویند گرم و تر است در درجه اول و در بعضی کتب مذکور است که تودوری کثانی خرد را میگویند و او در نوع است اول سرخ و دوم سفید و کثانی بزرگ در خواص برابر است به کثانی خرد و مرکب باه و ششی و سمن و جبت برودت هشاد سرخ کردن خضاره صاف نموده و بشیره زرد و سولای قوی و محال سوی و بی طبعی از درجه چهارم اعضا و رنگ خضار نافع و قدر ترش تر تا پنجم بلق بن سنج است - تین انجیر نر را گویند - تین یا نیس - انجیر خشک را گویند -</p>	<p>تخم پیوه از هر چه باشد - تخمرة الکبیر بهاری کوزک گویند گرم است در سوم و خشک است در چهارم - توم - بهاری سیر و هندوی لسن گویند گرم است در درجه اول و خشک در درجه چهارم ملل و در بل و حیض و عرق و مفتخ و جالی و جاذب بدل آن آفیل تخم شنبلیله میسر و دال الخراج - توم الحیدر اسفود دیون فارسی سیر دشته مرقوم -</p>
<p>باب السامه تخم شیره برگ انگور و شیر کاه سوز - تعلب - بهاری رو باد و هندوی او کله می و لوطی گویند پیه و سیمون با پوست تخم مرغ سوخته یا سیرند و از القلپ را از آن بود و مرکب این خیر است - تاج - برق است بلعش سر و خشک است بعرض و خراج اصل و سخته تر است - تاج چینی - تنگ سفید که در سر به با کاه آید -</p>	<p>باب الجسیم جاوهر من - سرب کاه و من بپندی با جره نامند در اول سرد در آخر دوم خشک و بپار قالمین و قلیل الخذا و از ازلن الطیف و سیرل افسنم تر و مقوی بدن و بار و من جوی غذا لیت او بیشتر و خوردن هر که او جبت اتوا می حجاب و زلات نافع و حابس اسمال حراری و کما دگرم کرده او خلل نفع معده و مسکن در معده و مولد خون سودا و سورت سده و مصلح آن روغنها و شکر است جاوهر شیر - سرب گاو شیر من و خفیت که ساق کوتاه دارد و برگ من مثل برگ انجیر می باشد گرم و تر و کوچک تنگی او و رنگ بوی و تخم او خوشبو و از بزر چون اول از درخت بر آید پدید باشد و بعد از خشکی زرد مانند زعفران شود و هنگام که از شمشاد نرود در آب حل شود و بدل وی فنه یا شیر انجیر یا شوق و کله را می گویند بلل وی لیتین بود - جاوهر تری - سرب گاو تری است گلیست شنور و درجه دوم گرم و خشک و گویند خشکی آن در سوم است قالمین و خراج چین بهاری نیز چمن گویند گرم و خشک است در درجه دوم</p>

وقایع است و گویند طبیعت رطب آن سرد و تر است -

چهارم از اینها بهین بهندی زنبی گویند تریاق هیچ سموم قتل است
و بجا صیت برابر تریاق فاروق است اگر کسی را طاعون بخورد
علت و یا بترید این دارو را بساید و بر آن موضع طلا کند

در این خلاص یابد چون الله تعالی مصرع و مبین را بشیر یادر
مقدار نیم دانگ یا دانه بخورد و نهی هند نافع بود با ۲
آزوده و مخرج است -

جدی - بزرگاله یعنی طوان -

چهارم به پاری تره تیزک و بهندی تره او تخم آزا با لادن خرد
گویند گرم و رسوم و گویند رسوم و خشک است در اول و در شیر
و بول و مفتح سده بگرد و سپرد و مصلحش کاسنی -

چهارم به سله رست و بهندی ملی چلی نامند بایست عظیم خرد
سیاه رنگ بی فلس نکسور او گرم و خشک و ضاوا و جاذب بیکان
و بول و بلغم لزج و بطبی المضم و مفر کرده و مصلحش صخر
و نفع و آب گامه و سکنجبین است -

چهارم به پاریست گنرو بهندی گاجر گویند گرم است در
آخر و سرد است در درجه دوم -

چهارم به پاری گزنه و بهندی مایه خوانند گرم است
در اول و درجه و خشک است در آخر آن و گویند سرد است و خشک
در دوم و گویند بدل آن نیم وزن آن پوست انار -

چهارم به چشمه و چشمه چاکسور خوانند گرم و خشک است
در درجه دوم -

جصل - هندوی گنج گویند

چهارم به زبان هندوی بهنگره گویند گرم و خشک است در
جفت البلو - پوخی را میگویند که در میان چوب بلوط است
او بود و سواست و در درجه اول و خشک و در دوم بدل آن
نیم وزن آن پوست انار و نیم وزن آن گل سرخ -

چهارم به عرب گلت ارو آن گل انار بر است که شتر نادر
و خشک است در درجه سوم و قاعنه است بعضی از حکما گویند بدل
آن پوست انار و وزن آن -

چهارم به سفلا است مانند عدس گویند آن گرم است
بهندیش که او تر خوانند -

چهارم به چلی بهندی کثیف نامند با نفاصیت نخر او مولد منی و محرک
باده است و در درجه سوم و مصلح آن خشت بریان او و نیز موز است
چهارم به چشمه چشمه ساس باده است و گویند پود و بر است -

چهارم به جلیان مصری - اهل فارس بیش را گویند -

چهارم به جلیان بهندی بیکان بید نامند بخت است که گرم است در
اول و در درجه سوم خشک است بنایت لطیف و نفع و طبعی و مفتح
و محل و در بول و تریاق سموم و مخرج چنین و طلا او - با خا
بر کف دست قاطع خون جفن و بدل آن زراوند مدح -

چهارم به سید ستر - آهن بیکان و گویند ستر خوانند خاک حیوان گویند
خضه سگابی بهترین آن سرخ بوده زرد و سیاه از سموم قتل است
گرم و خشک است در درجه سوم -

چهارم به پاری چار مغز و گران خوانند هند مش و خروشا گویند

گرم است در درجه سوم خشک است و راول -

بوز سندی - ناجیل یعنی ناریل -

جوز ابو اسندی جابل و جوز المائل جابل نیز گویند و در خشک است در چهارم و یک شقال از کشته و مصلحش بوز آن خلط و بدش تاد و وزن آن یک باسه -

جوز القی سندی بین بچل گویند گرم و خشک است در دوم و بدل آن نیم وزن آن جزا سر و پیاری با سر و گویند و خشک است در درجه دوم و بدل و سکه نیم وزن آن اهنل و گویند نیم وزن آن پوست انار است و گویند بدل آن گز نازک -

باب الحار

حاشا نوعی از بوز و گویند است و تا در دوم گرم و خشک است و بدل وی یک وزن نیم حرف کوی و گویند یک وزن نیم فیتون بود و خش قوی و بدل و حیض و با آرد گندم و شراب جت و عقیق نافع و مضر و مصلحش فلفل -

حب انیل - بفارسی تخم نیلوفر و سندی کالا دانه در دوم گرم و خشک و سهل اقسام گرم و با بر سهیل تخم غلط و مصلحش بیل و بدش بوز آن تخم قطل -

حاج - خالیت که ترنجبین اثنان حاصل میشود -

حب - دانه از هر یک باشد -

حب انیل - تر ظم است در حرف فان گفته شود ثمال الله تعالی

حب القطن - پیاری بنب دانه و سندی بنوله گویند گرم تر است در درجه اول -

حب القلت - بفارسی بانش و سندی کلتی نامند در درجه دوم

گرم و خشک نایل بطلوبت است مفت حصاة کرده و در بول مصلحش حب الرمان - پیار است دانه انار را گویند سرد و خشک است در اول درجه -

حب اللاس - پیاری تخم مورد و تخم مرزا گویند در درجه اول سرد و خشک است در دوم و بدل و سکه برگ توت است و سکه مرز -

نکام و صغ محرو بن و سندی بنجوانی و مصلحش بنفشه و غن مورد حب المصنوب الکبار - چلخوزه و بدل وی حب مطلب مقشر بوزن نیم و وزن آن با دام سفید بود و این با سکه گویند بدل آن تخم خرنوب است و بعضی گویند جز بند س بدل است و گویند تا کم مقام چلخوزه با دام کوی است که آن را بشیرازی بگویند -

حب المصنوب الصغار - پیار است کایخ خوانند و بدل وی حب المقلب مقشوب و یا نیم وزن مغز با دام سفید گویند بدل آن صنوبر کبار است -

حب المسفرجل - تخم بیدانه است و گویند بدل و بزر قطران -

حب بلسان - پیاری بانش سندی و سندی کلتی نامند گرم و خشک است در دوم بدل آن و بدل آن گویند سلیله و عسل الجا -

حب القرح - پیاری تخم کد و گویند سرد و تر است در درجه دوم

حب الاسود - شونیز سندی و کلونجی گویند تر است و قوتش

تا هفت سال باقی ماند در اول سوم گرم و خشک و در حقیض راول

سور حفاق محرو بن و سندی آن که مفر کوه مصلحش بیل و سندی آن که مفر کوه

حب الحالب - پیوند مریم سندی مکنوله نامند دانه ایست

با عطریات در درجه دوم گرم و خشک و سندی بدل وی حب

و مضر و نافع و مصلحش کلاب بدش مغز با دام تلخ -

حب الرشاد تیره تیزک را گویند و تخم آنرا با هم و مالون کنند
برای بستاندن می باشد و در دم گرم و خشک کشته گرم محده و
گروه و معده مصلحتش شکر و خیار بدیش و خزل -

حب اسلاطین جمال گوشت است طبعش سرد و اول چهارم گرم
اسهال را با فراط تمام آورد و دفع فساد و بطنم نماید و بیخ اورا
بزبان هندی و لون گویند -

حب الزلم - بزرگتر از شرف تخم گوگرد است و لون مثل شکر شکل
او قلیل بود و آن مانند گوشت بدل آن شفاقل بود -

حب الخار - مانند منق کویک و پشمن سیاه و رنگ او بزرگ
مال اوره و شست نیز مانند و گوشتی نرم است -

حب البان - گویند تخم مسجنه است و آنه است بشکل پسته و
آزاد تنقی الماویه نیز خوانند و گویند آن شمره طفاست و گویند
پسته فایه و گویند تخم دخت کجایی است و بچنه بود و را گویند
و در حرف نا گفته شود انشاء الله تعالی -

حجر الاسفنج سنگیست که در اسفنج یافت می شود و بهترین است
صلب است و در اول گرم و در دوم خشک و بیضف بیلند
الطایع نرف الدم -

حجر المسن - بفارسی فسان نامند سنگیست که آن کار و شمشیر
تیز کنند و اقسام بسیارند بهتون اوسخ و سیاه براق است
و بناوچ قسم زبون است سبز اوار است در اصل و باقی آن
حجر المصک بهندی کسوفی نامند سنگیست سیاه و در دوم سرد
و خشک جهت در و گرده و عسر نفس و خراجهت رنج بیاض نیم
باشیر مضعه پسرا کتال انجا بیت نافه -

حجر الیهود سنگیست مقدار خایه کبوتر خطه دارد و در
حجر الزیتون نیز نامند و در اول گرم و در دوم خشک و در بطن
و مغز معده و سپر و مصلحتش تخم کرفس و سیل و مغز جگر و مصلحت آن
صنعت بول است -

حجر القهر - بفارسی در نجف و بهندی چند کانت گویند سنگیست
در دوم سرد و در اول خشک و جهت صرع اکلا و سوطا مجرب است
جنون و خفقان و نفث الدم و نزف الدم و مغز گرده مصلحتش کثیر
حرمل و حرکات تخم سپندان یعنی اسپند سوخته است و بعضی
سلب دشتی را گویند گرم است و در ریح دوم و خشک است و در دم
و لطیف است اگر از و سفوف سازند یک مثقال نیم هر شب
ناسود و دوازده شب متواتر بخورد عرق انار را تا ناله بود و دیگر
غنیان آورد و مصلحت آن رب فاکترش بود که از آن بخورند -
حرف البیض - بهندی بانی نامند تخم نیست و در اول چهارم
گرم و خشک با تخم و محمل رطوبات دماغ مغز و درین صورت تشنگی
و غشیان مصلحتش کانی بدیش و در وزن او سیاه و افساد و حرمل -
حریر - ابریشم مسطور -

حسک خار سهندش که گهر خوانند گرم و خشک است و یک درجه
حصرم - پیازی غریه سینه آلود خام سرد و خشک است و در اول گرم
و در آخر آن خشک و عصاره آن سرد و خشک تر و عطفی حرارت
خون و قاطع صفرا و قطع بلغم و سورت سعال مصلحتش گل کنند
بدیش آب سیب قرمز و سماق -

حضض - ابل نامند سورت نامند عصاره ایت و عملی
تجربیه سازند معتدل در حرارت و بهر دت و در دوم و خشک و قاطع

<p>حلاق الشعر اهل فارس آهک و نوره گویند و اهل هند چونه خوانند و آخراول گرم و در آخر دهم خشک است آن محرق و قرح جلده حمام پاری کبوتر و هندوی پر پوره گویند شمش گرم و خشک است و در دهم گرم و رافوت و دهن دهنی را بفرزاید و در ذکر خاصیات لوم گفته شود انشا الله تعالی و گفته اند در خانه که کبوتر باشد اهل آن خانه از فالج و سکه و جگر و مرض سینه ایمن باشند حمام پاری خرا گویند گرم و خشک است و در دهم و در آخر اول و دوم که اگر کسی را عترب گزیده باشد و او گوید که مرا عترب گزیده است فی الفور گوشت او را بخوراند و راجع شود.</p> <p>حب الفقد - اهل فارس ختم پنجگشت را گویند.</p> <p>حب الیهود - اهل فارس حب کالنج را گویند.</p> <p>حب البطم - بفارسی بن و بندنی تماس نامند.</p> <p>حجر العالم محقق است که نوسه از ریاحین است.</p>	<p>و راع و محمل و سیر و تحلیل اولی از روح آشناسیدن اوجبت اورام باطن و اسهال و قطع سیلان و طریبات و عرق و عتباس خون و نفثه الدم سید و اورا حیض و بواسیر و در جگر و رقان سیاه و زیم و گزیدن سنگ دیوانه و حرارت کرده و التهاب و تشنگی مطلقا محلول او در آب نیکرم جبت و حین لکتین جگر و دین اهریج و ابا و نمیرسد و حقه اوجبت اسهال مزمن و قرحه ها و غرغره اوجبت و دم حلق و مضطرب و جبت تقویت لثه و قلع او جبت یک گشت و ضما داه جبت شقاق مقعد و خمس و منع نزلات و اورام احتمالی اوجبت جرب و جگر و سلاق و ضعف بصر و دهن و ریه و من زلف و مغز سیر و مصلح انیسون و سما و بلبش صندل سفید و فلفل.</p> <p>حاکمیت - انگزه و هندوی پینگ گویند و چهارم گرم و خشک است و در دهم و بعضی گویند در اول و چهارم اقسام آن قاتل جنین و محل قوی و در بلول و حیض و جاذب خون و طایفه و مغز و باغ و جگر و صلبش نارین و انیسون و مغز فلفل و لبن و شیر و سکنج حبیب پاری و طبیعت و بندوی متبسی خوانند گرم است در دهم و دهم و خشک است و در جگر اول تنفیج و عین و محل و بنوی و مغز و تقوی و مغزی و مغز و شش و صلبش نارین و لبن و شیر و سکنج حر و ن - پاری سفید مژه و هندوی سکه خوانند و در دهم سرد و خشک و بلیدن طریقت آن بر جبهه جبت منع ریختن و کوشیم و بر حال گوش جبت و در مفتح و طریقت غازه گویند سفید است.</p> <p>حب الیاب - بلباب است.</p> <p>حب الیاب - بلباب است.</p>
<p>باب الحمار</p> <p>خون گنجان - پاری خرد و دار و گویند و هندوی کلین و خربند گرم و خشک است و در آخر دهم چون یکدم از وی بحق کنند و با یک اوقیه شیر گوشتند و بنهار میاشتا مندر قوت باه بنایست نافه است و مجرب بقیرت و طبعش کثیر از بلبش و اجفنی و کبابه.</p> <p>خالد و نیون - پاری او را زرد و جگر گویند و هندوی کلین و خربند و فوئی که خرد آنرا نامیران گویند خاصیتش زرد و جبهه و در دهم گرم و خشک است و دافع فساد و باغم و صفرا و دفع سده جگر و جبت و رقان و قاعه نافه و احتمالی اوجبت تقویت باصره و میافش قریق و آناس اعضا و مصلح آن لیمون و بدل آن نامیران.</p>	<p>و مغز و باغ و جگر و صلبش نارین و انیسون و مغز فلفل و لبن و شیر و سکنج حبیب پاری و طبیعت و بندوی متبسی خوانند گرم است در دهم و دهم و خشک است و در جگر اول تنفیج و عین و محل و بنوی و مغز و تقوی و مغزی و مغز و شش و صلبش نارین و لبن و شیر و سکنج حر و ن - پاری سفید مژه و هندوی سکه خوانند و در دهم سرد و خشک و بلیدن طریقت آن بر جبهه جبت منع ریختن و کوشیم و بر حال گوش جبت و در مفتح و طریقت غازه گویند سفید است.</p> <p>حب الیاب - بلباب است.</p> <p>حب الیاب - بلباب است.</p>

خار و اشکونه اهل هند چه چرخ اند سرگرم با بیدار است
که هندش سول خوانند -

خوبت المیدید پاری ریخ آهن نامند در دهم گرم و در دهم

خوبت در حیف و حال شد آن غید و در دهم شش مصلحت کثیر -

خوبت در حیف و حال شد آن غید و در دهم شش مصلحت کثیر -

خوبت در حیف و حال شد آن غید و در دهم شش مصلحت کثیر -

خوبت در حیف و حال شد آن غید و در دهم شش مصلحت کثیر -

خوبت در حیف و حال شد آن غید و در دهم شش مصلحت کثیر -

خوبت در حیف و حال شد آن غید و در دهم شش مصلحت کثیر -

خوبت در حیف و حال شد آن غید و در دهم شش مصلحت کثیر -

خوبت در حیف و حال شد آن غید و در دهم شش مصلحت کثیر -

خوبت در حیف و حال شد آن غید و در دهم شش مصلحت کثیر -

خوبت در حیف و حال شد آن غید و در دهم شش مصلحت کثیر -

خوبت در حیف و حال شد آن غید و در دهم شش مصلحت کثیر -

خوبت در حیف و حال شد آن غید و در دهم شش مصلحت کثیر -

خوبت در حیف و حال شد آن غید و در دهم شش مصلحت کثیر -

خوبت در حیف و حال شد آن غید و در دهم شش مصلحت کثیر -

خوبت در حیف و حال شد آن غید و در دهم شش مصلحت کثیر -

خوبت در حیف و حال شد آن غید و در دهم شش مصلحت کثیر -

خطی بقیه است و کثیر است و منتهی خیری و کثیر و نیک و جلالینور
سرور و کرامت با اعتدال دانسته که مثال از ان جهت تجلیل و تاج
و کشودن حیض و قرضه و حاضیه علی آن عمل و پارس خانی
انچه ان سخون او در جبردا شود و علی آن انچه بی باس
خون سیاوشان - و م الاخین را که نیتش بر او کمی
نامند و خاتیش و در حرف دال گفته شود -

خفاش - پاری شیرک بندی چکودر گویند و صاحب تجارت
گفته اند چون خنخ غلغله را تازه در چشم کشند چشم را روشن کند و نیز چنان
خاکسترش در چشم کشند و ششانی را زاده کند اگر زنی دشوار زاید
خیار - پاری ارنک بپند می گیر گویند سر در دست در و رجه دوم -
خیار - پاری شش گروی گویند و در حروف کاف گفته شود و آتش است
خیر و گلب و حروف غلغله خط خوانند و گفته شد -

زهر قوی و رفیع باشد و در حال زائیدن گرد و این مجرب است
خل پیازی که خواتند سر دست در درج دوم و خشک است
خیل و قاتله صغار گویند پیش از اینچی خرد خواتند
خیار شیرین خرب و سبزه

در درجه سوم بگوئید سر و خشک است و سوم مصنفه کردن بدلت
و دندان را از این گرداند و دندان را محکم کند و بنفشه و دندان
نوا را اگر گسسته باشد خواه از سروی بود خامی که
در ویست و درغریبی نیست

خل الغنصل بسیار سی سرکه غنصل خوانند طریقی مشکوفاختن
آنست که چند مثقال پیا غنصل شوی و سیصد مثقال سرکه انگوری
نزد آتش دیوآه و آفتاب گرم نهند خاصیت آن سردست در درجه
اول خوشکست در درجه دوم

واهل هند لکونکاتیل و سیصد کاتیل خوانند -
و ارشید شعان پوست و خشیت ویر و آتش نیل و رو
و در بعضی کتب نقل کرده اند که کاسچیلست خاصیتش گرم شوک
است در درجه دوم و قابض است و باره در محل فتنه و مجفف

خلخال سفورده خرمار اگونید
خندروس - ذره که و خطه رو میو کندم که پندی کلکی جوار
خوانده مال بکارت و در دوم خشک و محلل بلغم
خیدر مراد از جو گوئدم و مخور سبز باشد

خنج - گلستان افروز -
خنج - شفته ها که کوبندی آرد گوشت مخصوص آن مرغوب و بار
در درخت و کوبند در درخت اول و قاصص حره مختار اطبا
و جاج پارسه بکلیان هندوی کواکسی و مرغی گوشت بزرگ
است با اعتدال گوشت او مقتدی و مقوی و مانع و قتل پسندیده
مرضه سوسوای را سودمند آید -

انچنان سخن اوزو جدا بشود و سطح آن را چسبنی بر آبسل
خون سیاوشان - دم الاخوین را گشاید و پیشش میرود و کمی
ماند و خالصتیش و رطوبت دال گفته شود -

خیار - پاریانان گونید میگیر گونید سر و دست در درج دوم -
خیار - پاریانان گونید میگیر گونید سر و دست در درج دوم -
خیار - پاریانان گونید میگیر گونید سر و دست در درج دوم -

خبر از قلع صغار گویند پیش از آنکه فرود آید
خبر از شهر خراب است

باب الدال

باب الدال

وار فلفل در سبزه و پیاز پخته و روغن زیتون و سرکه و روغن بوم‌نم
و من الخلق - روغن زعفران -

وہم النخل۔ اہل فارس و غنم و غنہ و غنم شیریں
و اہل ہندو گناہیل و شیطانیل خوانند۔

واثر ایشان پوست و خفیت و بر و استیغیل رو
و در بعضی کتب نقل کرده اند که کامپوسست خاصیتش گرم و خشک
است در درجه دوم و قابض است و باره و در محل فتنه و معجنه

طوبان غلام و معین اخراج چنین و تقوی جمیع اعضا بدست و
در دست خا، غصب بوزن آن چهار دانگ در او زیگانه است
و احمینی بنده می کش گوشت گرم و خشک است و در ریه و
و بعضی گوشت در ریه و لبنای طین و در بول و بعضی مویست چنین

و حجاج پیرایه بکلیان ہندوی کو کوڑی و مرغی گونیدند و
 است با عدل گوشت او مقتدی و مقوسی و باغ و قتل بنیبرای
 مرضضامے سوداوی را سودمند آید۔

خط می باشد و کثیر است و در می خیزد و گویند که این نور
سرور و شادمانی است و با اعتدال دانسته که مقدار از آن جهت تکمیل آفتاب
و کشودن حیض و قرحه در حاضیه و آن عمل و در سر و خمار می

خفاش - پاری شیرک هندی چکودر گونید و صاحب تھار ب
کند ان چون خون خفاش را ملازمه در چشم کشند چشم را روشن کند و نیز چو
خاکسترش در چشم کشند و ششانی را زامه کند اگر زنی دشوار زاید

زهر قوی و در فوج بالند فرار و حال زنا بیدن گرد و و این مجرب است
خل پیازی که خواتند سر دست و در درج دوم و خشک است

در درجه سوم بگوئید سر و خشک است در سوم منصفه کردن بالان
در دندان را از این گردان و دندان را محکم کند و جبهه و دندان
نواها از گرسه باشد خواه از سروی بود خاصیتی که
در ویست در غیری نیست

خل الغنصل بیاری سرکه غنصل خواتن طریق ششواختن
 آنست که خبثه منقال پیای غنصل شوی و سیدیه منقال سرکه انگوری
 انداخته دیواره و آفتابگردانند خاصیت آن سردست و درج
 اول خوشگست و در درجه دوم

خلخال سفورده خرمارا گونید
خندروس - ذوق مکه و حنظل و مسیه و گندم و کاه و پنبه و کاهی و کاهی و کاهی
خوانند مال بجزارت و در دوش خشک و محلل بلغم
خسید - مراد از جو گندم و نخود سبز باشد

خروج گلستان افروز -
خروج ششها او که بندی آرد گویند خاصیت آن معطرب و بار
در درخت و مع و گویند در درخت اول و قاصح حره مختار اطبا

کنار باش نقلمای سیاه باشد و گردن این گرم خشک است و زرد و
ویدل و سبزه و با قسط شیرین نموده و جهت
کشودن حین بیداری -

راوند و ریوندر - قان سله نفع است چینی و خراسانی و سله
و از انواع آن چینی بهتر است گرم و خشک است در درجه اول
مخفف و محلل و لطیف و جالی و مدربول و صیغ و نفوذ ثقل و صل
آن صغ و ببل آن در امراض جگر و معده یک نیم وزن
او گل سرخ و خمس آن سنبلی -

را باک - از او یک مکر کبیر است و بسترین آن نیست که یک جزو
مازونی و نیم جزو پوست انار را سائیده در آب دو سطر و نیم شستنند
و به هم زنند تا مثل خمیر شود و در یک جزو داج و مثل آن صندل
و یک جزو نیم و دو شاب خربا اصل اضافه نموده و غرض بسیار نازک
و هم سرد و خشک و قایلین و معده و لطف و مقوی و مدره و بل آن

از اینج شخصیت در آخر سوم کرم و شکاف و آشناسیدین نیمه و غرض از منسلح آن است

فرشته مسلح آن مثل است
رب السوس عصاره حکم طریقی ساختن رب السوس
نست در محله سوس ثروت از او بوده باشد آن را بگیند و بگوید
و ده دوشه روز در آفتاب بنجیساند و بعد از آن در دیگ انداخته
پوشانند تا به صبح آید بعد از آن صاف کرده باز بجوشانند تا بجوشد
و در قهقهه ساخته و بپزند و در وقت حیات استعمال نمایند فایده که تمام کند
الان الغراب گویند زبان طریال است و در آخر گرم و در دوش مشک -

بل اگر او سزا نباشد که بپنداری ترک چو رگ نگیرد در آخر دم
م و خشک و بارطوبت فزیله و منفرد و متعادل و منصف و دانا
صلح آن بپوشد و بل آن در رخ

رخام - رنگ سپید، انواعش بیست و نه سیه و سفید
 رطب - بشاری خورا و چیده او کوبیده و در دهم گرم و در اول
 شکست سبزی و درین و منافق سین و شکست و کثیر العنود و مولودان
 منتن و مقوی کرده و اغشده و صورت قلع و در دهم و در دندان
 و صلعش و غنما و شهابش و باد هم و سکنجبین و آب نارین -
 رمی الحام - شکسته که بهندی از هر گونه چون مقشر کنند مثل
 مدس مقشر بر آید گرم و شکست در دهم و درجه -

رغث - بفارسی گلنا گویند -

رغوقه الحجامین - بر موده

رما و بفارسی خاکستر و بندی را که طبیعت او صابن و مقوی و محض
 نختار حکما خاکستر بلوط مصلح آن روغن گل -

رمان البرقوتیست که بخت نام دارد که حکمت از و جود فاعل و او شفا
 راس - مصلکی را گویند -

رمان حلو - انار شیرین را گویند و در دهم و در اول گفته اند که
 بگری مصلح آن مان بختین را با حلوای عمل یافته بدل آن حصر -

رمان حامض - پیازی انار ترش را گویند خاصیت آن سرد
 شکست در دهم و طبیعت را قفس کند و التها بهر که و سعد و اسودند که
 رمل - رنگ ماهی گویند -

رمان السعال خشخاش را گویند -

روث - بهترین آن سیه ماکل بر سرخی است معرب روی سوخته گرم شکست
 در سوم و آشناسیدن زیاده او کشته و بسیار قابض و جفت و لطیف و
 روث - سرگین را گویند -

روث الحمار - سرگین را گویند -

ریوز و ریواس - رواج نیز گویند سرد و خشک است
 در دهم و درجه و گویند رخت تنگی است -
 ریحان سلیمان - مرزنجوش را گویند -

ریحان داود - مرزنجوش و بعضی گویند سواکی -

ریحان آهمن - فارسی پرک آهن بندی او صلع کلکان -

ریش افراشی - بختین نامند در دهم و در اول شکست بر پیوسته و تمام نموده

باب الزام

زاج - پیازی زاک و بنده وی به شکری گویند انواعش بیست
 سفید را قلندیس و در دهم و در اول شکست و سبزه را قلند گویند طبعش گرم
 و خشک است در دهم و درجه -

زیاو - آن عرق است که از میان هر دو پای جانوری گیرند آن
 زباج و سیده و شلخ نامند طبع او حار در دهم و در اول شکست
 و مطلب و یا بس است -

ریحان فارسی ناز و بندی کالی طبیعت او صابن و در دهم و در اول
 مقوی و محض غنی و شنبه صلع کلاب خیار و کبره بدلیش تخم مرو -
 زنبیب - پیازی سبز را گویند بدل آن کشتش است -

زجاج - پیازی آگینه و بندی کلنج را گویند گرم است در اول
 و شکست در دهم و درجه و سبزه سبزه و در دهم و در اول شکست
 زید الحمر - پیازی کن دریا و بندی سبزه و در دهم و در اول شکست
 زحل - اکثر آن زرد و سبزه دارند -

زینباو - بندی زرد که را گویند بخت با عطریت و تلخی و انار و در دهم
 باشد ضعیف است و قوتش تا سبب با قیست گرم شکست در دهم و در اول

و گرم خشک و با رطوبت فضلیه و مغری و مقوی دل و معده
و دماغ و مصلی و موافق روح حیوانی و طبیعی و مصلی و مصلی
و مصلی و بخور او جوت گریه اندن سوخته که دیگر عود نمایند جرب
و تقویت طبعی بزرگ مقدار از او بر کمر باعث اساده باده یا کون
و مصلی و زیاده و مضر و مصلی آن تنفشه و بدل آن
در تقوی و در مصلی او در مصلی -

از زینب سنال برستانی بود و خوشبو است بهندش برشی
گویند گرم خشک است در درجه دوم لطیف و با نیت مصلی و آب
و روغن تنفشه جوت در درجه دوم و نافع و مضر و مصلی آن
کشیز و بدل آن در مصلی -

در مصلی و بدل آن نماند و مصلی آن در مصلی و مصلی و مصلی
بسیار و جبهه از گرم خشک است در درجه چهارم و مصلی -

از خشک به بی انبر باریس و بهندی بزرگ گویند در درجه
دوم سرد و خشک با قوت قالیقه مقوی معده و دل و جگر و مصلی آن
شکو بدل آن از خشک دانه بیرون کرده -

زیره - بر لبی کون و بهندی بنیت نماند و اول سوم گرم
و خشک و بسیار لطیف و مصلی و با آرد با قلی جهت سانه و مصلی
نافع و مضر و مصلی آن کشیز -

ز عرو و بیای کیلی طبیعت آن سرد است و با این در درجه دوم
مقوی و با این ستمی و مصلی آن از نماند و بدل آن غیر -

و عطران بهندی کب گویند گرم است در درجه چهارم و خشک
در یک درجه و قالیقه است چون باز در تخم مرغ زنی که شوازیاید
بیا شانه نماند و مصلی و در درجه دوم و مصلی و مصلی و مصلی

و شربت از تخم تا کیدرم مصلی آن نماند و بدل آن قسط -
ز فیر بهندی عناب گویند گرم خشک است در درجه دوم
ز قووم بهندی تنوم بزرگ و شجری است و اقسام بسیار دارد و مصلی
گرم خشک و مصلی و مصلی و مصلی و مصلی و مصلی و مصلی و مصلی
نقرس و اشال آن شراب و ضماد نافع و مصلی و مصلی و مصلی و مصلی
ملیده و مصلی آن شیر تازه و بدل آن نفع است -

ز لایب - جلاوی زلیبا و بهندی جلیبی نماند و مصلی و مصلی
سرمه و مصلی و مصلی و مصلی و مصلی و مصلی و مصلی و مصلی
شکلی و شرفه نافع و مصلی و مصلی و مصلی و مصلی و مصلی و مصلی

زنجبیل - زرا بهندی او گویند خشک را بهاری سنگو بر
و بهندی سوخته گویند گرم خشک است در درجه دوم و مقوی باده و مصلی
با دانه از مصلی است و نرم کننده خشک -

ز نجاب - بپاری رنگ و بهندی برور قمر بن خوانند گرم خشک
در درجه چهارم از سموم قتاله و کال است صورت قرص و قالیقه
و با موم روغن مصلی -

ز نخضر شکر است و بهندی الیکر گویند طبعش در درجه دوم گرم بود
و در مصلی خشک است از جمله سموم قتاله است و مصلی و مصلی و مصلی
و قالیقه و مصلی و بدل آن شادنج و مصلی و مصلی و مصلی و مصلی

ز بنیق - گلی است مشهور که آراسوس سپید خوانند و در درجه دوم گرم
و در مصلی و مصلی و مصلی و مصلی و مصلی و مصلی و مصلی و مصلی
زوفاء و مصلی و مصلی و مصلی و مصلی و مصلی و مصلی و مصلی و مصلی

جمع و مصلی و مصلی و مصلی و مصلی و مصلی و مصلی و مصلی و مصلی
جهت نفع و مصلی و مصلی و مصلی و مصلی و مصلی و مصلی و مصلی و مصلی
بیا شانه نماند و مصلی و مصلی و مصلی و مصلی و مصلی و مصلی و مصلی و مصلی

زوفای یا لیس گیا بهیت مشایب برگ خا بهر پیش
 آنست که از جانب بیت المقدس آرند زوفای خشک و سخت
 که از گوزن حاصل شود چون گوزن افی خورده باشد و با آب
 طبیعت جلی او براری کند و شهد باغوس کند و آن خون بندج
 بر پیشانی بنهد و فان خوی لیسه زوفاست و این نوع بهترین
 زوفاست زوفای خشک گرم و خشک در دود و درج و گویند
 در رسم و بدل زوفای لیس بوزن آن پر سیا و نشان و مجوز
 آن مزین خوشش

روغن زیتون بنفشه و عسل و کونج ران و خضیه عیش شدت لغوا
 زیتیت بفقاری روغن زیتون گویند و آنچه که از زیتون
 سبز نارسیده است مائل بگری و سردیست و با خنک و خنک
 و با شراب و آب گرم جهت مغص و اخراج کرم شکم و قی کردن
 با وجبت و فیه سمیت ادویه و شکر آن جهت قوی و جوی و سرد
 و در و محاصل و عرق المنا منید و از استمال آن بهر آن
 صد سال را هیجان شوت شود

زیتون الکاب زیتون بری را گویند

زیتیت هر اسب را گویند

زیتون الارض را زیتون را گویند

زیتون - درختیت مشهور طبع رسیده او شدل حار و
 یابس و چهار درجه و نارسیده او بار و یابس در درج اول
 و گویند اطراف برگ او بار و در درجه دوم

زهره بحرلی مراره و بهندی تپه خوانند از جانوری حاصل
 مجموع آن گرم و خشک و خشک در دود و اف طلمت بفر و شکر
 الذفر و طلاء او بر نایب و شیان آن اسل طبع و فز و او بر
 حیض و بهترین آن زرد مائل به سرخ و در تیرین رنگی و لاجورد
 است و احتمال آنما جانور نیست و اقوی از همه مراره شیر و

باب زاسی فارسی

زراشیر بوی مادران را گویند

زاله تلرگ و شبنم را گویند

زوشر خار شست

زیره سیاه را گویند

افین از آن خاک و هر یک بحسب اختلاف احوال خشک میباشد
 چه زهره و زعفران و چه حالت تشنگی و گرنگی و حرکت مفرط قوی
 الحار است و بجز آن صغیر و طریق حفظ آنما آنکه محل طعم و بوی
 آنرا برشته محکم است و در ظرف سفید و میان عسل نگه دارند
 و طلاء زهره شیر یا عسل مانع و در افع خانیه و از لک لک

باب السین

سلاج درخت سبز در دست یعنی آبنوس و شبنم گفته اند
 که سلاج را بهندی سال بودا گویند چوب او در دم سرد و خشک
 و یا آنکه بر لقی و ضا و سائیده او آب سرد جهت در و سرد و در
 حاره و خوردن نشانه آن سکن تشنگی و علی آن غایب

برس و از بهر یابس مانع و درم جراحت و غوطه زهره و قنفذ
 با خضیه اشک و شکر و شربت بکدرم او با یکدم موم
 مخرب و سینه مرده و سوز زهره و بظاکی بار و روغن بنفشه و
 از خا خا و افی و افی و شبنم و طلاء زهره و مرغ سیاه خاکی بر طبل
 موجب لذت و خنک و مانع و طلاء زهره و خشک با عاقر قرقص

مسدود است بهندی ماقول و ساقی و شکی گویند آن
رونج است ایرانی و شکی ایرانی در سوم گرم خشک و تاز فاول
خشکی کتر و برگ و عصاره او در بول جنین و ضعف منی و مستط
جنین و قاطع باه و خورون او با نمک جهت حدت اجبر و قایلین
اورا رخ بوی پاز و سیر و خا و مطبوخ او در روغن زیتون جهت عطلات
و با انجیر جهت استسقای لخمی و بر تنهائی جهت تیج مجرب
سمر سلطان - بهاری خرنجک - هندی کیلکرا گویند هندی است
سرد و ترست در روم و بهترین او ماده است سببی خرد و برین
و کثیر الخذا و بطی الیهم و تنه و ساکتره او باسل که با هم طنج و بنج
شقاق پا و قند شقاق ماده سلطان تانغ و مسفر شاق و سلیه آن طنج
سرد و برگ سرد و جوا و بر دو گرم خشک است و قاطع
منکبه - بهاری سفید نره -

سرهم - سر دوتر در دیر اول -
 سر قیاسک تجویز گویند آن تره است در بند معروف فائیتش
 سر دوتر در دیر دوم و گویند سر دست در اول مقوی و ملین
 آن نیک و با بازیر بدل آن اسپانخ و گویند مهبی و مقوی
 و شتی طعام و دفع امراض سبز و در کتب طب خاصیت آن
 مال و ضاحت مذکور است و بواسیر و کرم شکم و در انفع و دفع فساد
 با و اخلاط و بیود و اختیارات بدلی گویند که چون جامه از تنم ویر
 هر کین آب بلنج می بخورید پاک گردد و در فنی را که شیه در شکم
 ماند و دریا شانه که چند روز به و البته بنیداز و مجرب است -
 سر خمس - وکیل دار و بند - پسور و کویان و گویند و آن بنیت
 سبز رنگ در دیر دوم گرم و در اول خشک و مفضله بلنج جان

چشم و سپهر چشم بگویند ای کجاست آن بزرگواران خدای
چشم بجز آن بجز این از آن بزرگواران گویند

و مفتوح و واقع قریب و مستقیم جنین و برگ تازه او ملین و صغیر
و صیاح آن در وقت غمی بدل آن شیخ ارمنی گویند بر آن قنبل
سراج القطرب مرکب از دو اسم است یک
سهم سراج و دیگر قطرب و آن جانور است که از اطمینوت نیز نامند
و در شب روشن است و چون این گیاه شب روشن است تا دیکه
ترست نهی مشابهت بسراج و قطرب هر دو در شب روشن اند
کرده و گویند قطرب این گیاه را دوست دارد و در شبها طلب
کند و گویند آن نبات است شبیه بز و فاستق از وی تخم و س
خاصیتش گرم است و در و درجه و بدل آن نیموزن آن پوست
بود و بوزن آن از زوت یا زوفا یا باداورد۔

مرخ هر رستی باشد که گش شیبی بزرگستان افروز بود و کلات
آن سخن خوش رنگ و خوش آئیده و آتانا و کوهن هم گویند
سیسالیوس بفراسی کاشم روی و هندسی بنده کاجار
نامند با تهمت و چهار قسم پیاشته و محقق و دروم گرم و خشک
و محمل و ملطف و سکن و دروای باطن و دره بول و حسین و مصلح
آن ز رشک و بل آن اخچیان -

منصور۔ پیارسی مشک زیر زمین گزیند و پند وی ناگزیر و عطا
نامزد گرم در درجه اول خوشگست در درجه دوم و اندک قابض
است جهت تقویت دندان و اندوختن شبنمی و بان سنو نافع
مصلح آن شکر و پهلوان بنبل الطیب۔

سید حسن علی بن محمد گیلانی

سید فضل بن عباس آبی و برگزیده شیعیان و روح تنبیه اطفال
و سایر اولاد و روحانیان و روحانیات و روحانیات و روحانیات

و تریں او در اول سرور و در دوم ششک و در ثقیوت محمد قیصر
از شیرین و مسخ دان او دست رفیع کندی و ندان محبیه غفرنا
به می محو وین صلح عکرمیل آن بزرگ قطونا۔

مستحققر جوانی است که بپندی بسکینه گزیند آبی او را در ل
و بر سر اسطفا اول نامند ز او را دو قشيب و او ده راند و پنج
سپا باشد و خدای او شبیه به پنج دیو خوس و در چون که گاه او در
غراض مشهور فاد و جنس ز مسجود است که در بیمار قیل و خیر
شدن با او صید کرده باشند و شکم او را از چشمه پاک کرده بمانگ
انپاشته و رسای خشک کنند و تیرین اجزای او در تعویذ باه
که گاه و نان و نبات و نبات است و نمک او را نیز تا شیرین است

تازه خمیر نیک سود و روغن گرم و زینبایت مسن نیک سود و روغن گرم
و در اول خشک طبخایت مینویسم که یک پخت شدت لغو و اول زینبایت

بهر شرب هلاک رساند و اطفا را آن کافور و تخم کامبوج میکند و جیت
فالج و لقوه و نفرس و در عرش و خند و کزاز و مفاصل نافع و مغز
محرومین معالج آن را بوسه بدهند و تخم کامبوج طبع سرد و معتدل
فصل او عسل و شراب و جیند و سوز و تخم شنبلیله و تخم شاد زم را بر آن کاهند
قضب بجمعه گدا که بیست و گویند خضبه شنبلیله ببل اوست
و طلاء زغن را با بابلید و آمله تغیر رنگ و دفع برص میکند

سقف و نیا سمری محموده خانده عصاره نباتیت بهترین اوتار
 یک دین چو این شنبیاسنج کر زور و ریه شود و آن کجور

وزر وی و سفیدی و مملول او در آب سفید شود و سیاه او قهال

وهرچ ایضاً تذکره نباشد مصنف است و قریب غیر شواهد است
باقی مانند ورجویم ارم و و آخر و هم خشک و سبیل مصنف و نزد

مخلوط آن و جاذب از اقامی بدن و تقوی فعل بر سسل
و نهایت سلیج اصل و تامل چنین و کرم معدود -

سکینج - معرب سکینه صفت است مانند انگور هندی که می گویند
تبا نیست که در بندش سکه نامند و به سوسم خشکست و به معنی
در درجه دوم خشکی آن و در اول بدل می قند بود و گویند نیمه در
آن جاذب و گویند بدل آن منقل و صبر بود و اشق با کشیر
از هر یک ربع و ن آن و نیز را تیاخ -

سک - عصاره آله همت و غیر اصلی او مرکب از باز و عصاره
غوره خرا و آن نوعی از زانک است ابو ریحان گوید که چون در این
نور سید به شکست و شیر او می کشند یا به بندند اندکی شک
در کشند با سکر شود و تا پیش آنچه در عمل کرده باشند که شکست

در درجه دوم و حالب قی و طبع و تقوی ماسکه و اعضا و قاعه عرق
و از آنجا که در بدنی بدن و قدر شربت تا در شغال بدل آن است
سکر - بپاری شکری هندی که از گوشت گرم است و یک درجه گویند
در درجه و تر است در میان اول چون که به پیش و مال شکلی
گرد و چون بار و عن گا و یا گوشت یا شامه هتاس بدل را
سودمند آید و مجرب است درین چیست و چون ده درم از وی
گداخته در لبست درم روغن گا و تازه گرم کرده به شامه شود و تا
فاندر و ن را سود دهد و زمانی که از حیدر باشد سساک گرداند
از موه و مجرب است -

سکر - عشر صفت است که بر درخت عشر بنده آگ فرو آید و در
گل وی که خشک گردد و چوب بشود و آن بدین نام خوانند مشهور
تتفال و شکاک که این طبع آن معتدل است -

سکا - من - رنگ سیاه است که از سر که به این نند و این که رنگ
سلیج - بهندی که می گویند پوست شاخ های و نیت است و در شتم
می باشد و بهترین او آنکه با تندی طبع و بعضی به شعله بود و آخر
دوم گرم و خشک و لطیف و لطیف و منفع و سخن و قطع و نیت
محل و تقوی عصاره و حیدر و منفع و منفع و منفع و منفع و منفع
سلیج الحیدر پوست مار هندی که چوبی گویند و آخر دوم گرم و در
سوم خشک چون برگردن زن ساله به بندند با سانی زیاده اگر
نچه در شکم وی مرده باشد که با بندند از دو و مجرب است
مصلح آن کشنیز -

مصلح - درخت نخیلان هندی بول و یک گویند سر دست
در یک درجه و خشکست در درجه -

سلیج - بپاری رنگ است و بهندی که می گویند -

ساق - بپاری توهم و تری نیز گویند هندی و تلی تالیتر و
تتم و تم خوانند درخت او سنج نام باشد و در خشکست در درجه دوم
و چوبی او در سوم راجع و تقوی اش و حاره و قابض و افق صفت
قی و غنیان و نفث الدم و وزن الدم و در ب و اسال من من و ش
رختین صفا و جمعه و اساد کثرت بدل افق و باز ده تخم مرغ و تخم
کشت نیز قاعه اسال و سنون او جهت تقویت نشه مفید و آب جودت
ابتدا سه روزه و باز غال چوب بلو با جودت و اسیر مفید و مصلح آن
مصلح و انیسون و بدل آن سکر -

سجانه - مرغیست مشهور و بپاری او را شکوه گویند و بهندی که از او
و طبعش گرم و خشکست -

سکک - بپاری هندی و بهندی که می گویند که شکر خشک است

جیح الفواح های سرد و ترست بر تفاوت طبع -

سمانی بر طبیعت در بیان که او قلیل الرمد خوانند -

سمین پنهانی نقل خواص و بندی چو دخی گویند گرم است در

دو درجه و خشکست در یک درجه و مقوی باد است و بیان افروخته

سمسمه پاری کهنه پندوی تل گویند و تل نیز خوانند گرم است

و میان اول و ترست در آخر گویند در دوم مقوی و محل ملین

و بیست مصلح آن بریان کردن و با سسل خورج به آن بزرگند

سم الفار پاری مرگ موش و هندوی سبیل خوانند -

سماروخ بقاری کلاه باران پندش گن و دهل و کنجی نیز

گویند سرد است در دو درجه و ترست در سه درجه خوردن او خنق

پیدا کند و هرگز کردن از او دستورات است طبیعت وی گرم

و تر بود و در اول و روغن گا و سم سمافنی کند در ازی گوید

شخصی را در باد یا منی گزید روغن گا و کمن یا غامید هر چه

در سید و چون یا غامدانی مقدار و درم یا پنجم درم یا شکر بپاش

بر آن در حال و این مجرب است -

سبیل - بندی چهر گویند -

سبیل الطیب همان چهر است -

سبیل مندی سبیل الطیب است خالص گرم است در

اول و خشکست در دو درجه و گویند قاصص است -

سنا بندی بیون تر و و ماز خوانند و بکرناسی گویند

خاصیت آن گرم و درجه اول و خشکست در دو درجه و گویند

خشکست در اول سبیل بلغم و صفا و مر و سوا بود و سحاق چهر

گویند که سودمند بود جهت و سواس سودا و جهت مفاصل و مثالی

مجبوب و سورت کرب و سفوف و خشیان و مصلح پاک کردن از چوب

و شاخ و آلودن بر روغن بادام و بدل آن چوب -

سندروس - صفت زرد رنگ مشابه بکرناسی و از آن است

نمونه تر و باندک تلخی بیکی که با و قسم است زرد باطل سرخ

و براق و بهترین اقسام و دیگر باطل یکجوی است و یکی باه بک

و صلب و خوب او مثل کرب با و قوتش تا بشت سال با طبیعت و

خاصیتش گرم و خشکست در دو درجه سوم و در دوم گرم و صفت

رطوبات و ماغی و سائر اعضا و قاطع بلغم و با طبیعت و قطن است

فرا چوب و هر گاه مصلح آن صفت عربی و بدل آن صفت بلغم و ساق

سنبه - بهر بی غیر گویند در اول سرد و در دوم خشک و قاصص

و قلیل الغده او مفرات با صفت و مصلح آن شکر -

سحاب - اهل کیمیا سحاب را گویند -

سوفال - پنج ناز و ست سیر و لسان الحاصیر یا دوست -

سوسن - بر می بستنی سفید و کبود می باشد بهر شش آن گونا

بود و طبیعت آن گرم است در دو درجه اول و بعضی گویند فصل خشک

سولنش - براده هر چیز را بدین نام خوانند -

سورخجان - عرب سوزگان پنج گیا است که بندی او را سوز

گویند معروف است و از تخم او پارسا زرد و گویند سورخجان لغت

بر بریت یعنی سنگی از که جنگلی در طیش در و نش سفید شد

خاصیتش سرد و خشکست در دو درجه دوم و گویند گرم است

در اول و در دوم خشکست و در اول دوم بدل آن دو دانگ

وزن آن اشتهون است و انگ خرق سپید و گویند که در مفاصل

بدل آن بوزید آن است -

سویق اشجیر پاری پست جو گویند سرد است و در اول
سویق الحظه پاری پست اندم گویند گرم و خشک است و در اول
سویق الارز پاری پست برنج گویند خاصیت با عتدل
است رنگی را فرو نشاند.

سیسالیوس سیاری کاشم رومی و بهندی بنکاجا
نامند نباتیست و چهار قسم میباشد گرم خشک در درجه دوم
محل و ملطف و سکن در دمای باطن و در بول و حیض و غشیه
و متقوی معده و مفرورین مصلح آن کثیر.

سیسندر بری ویتانی میباشد بری را دیاب نامند و قوی
از لبتانی است و در آخر دوم گرم و در اول خشک و مفرج و مفتوح
و متقوی اشتها و قوی و مفرج و در بول و مخرج جنین شکم و با سر که
در رغن گل راف عفونات و محل ریح و طبع او جفت فو فیض عرق
بیلو و در درجه و نوان و سنگ شانه و با سر که جفت فی الدم نافع
و مفرج و مصلح آن کشمیر و قدر شربت از خشک و یکشتال بدل
مخرجش در رغن او که آب لور بار رغن کنی پریشانند.

باب اشین

شما بهر - پاری پست شاه تره گویند و بهندی پست پاری برگ
آن بهتر از سایر اجزاء مرکب القوی و در حرارت معتدل گرم
و خشک است در درجه دوم شمع سده جگر و متقوی معده و در بول
و بدل و سده و جیات نیم وزن سناری و چار دانگ
وزن آن بیسله زرد بود.

شاه بلوط - بلوط است و گویند بدان وزن آن باز بود -
شاوینج - پاری شاد و بلوطی جگر الدم خوانند از آن جهت که

چون آب بر سنگی سوده شود آب را سنج گرداند و خاصیت
او آنست که قابض و مجفف و محلب خون است در درجه دوم
و خشک است در درجه سوم و بدل آن نیم مثقال عصاره خشک
و نیم وزن روی سوخته محرق و چار دانگ آن تو تیا و سرانی
یا حجر مقناطیس سوخته.

شاه و انق ششین مجروح و دال حله و الف ثانی و فتح نون
سکون کان ششین یعنی نیم تنگ گرم خشک است در درجه دوم -
شاه مسفرم و شاه سپر غم - یعنی نیم آن گویند و پاری
است خاصیتش در اول گرم است و در دوم خشک و محل
جمع او رام و منوم و مفتوح سده و راحه او انق و راف صلیح و در
و مسافرین و گویند که به او جهت خفقان و ضعف معده و ریه
غلظه و عصاره و با شکر راف در وسینه و ریه و مضر راف مصلح آن
نیلو فو و بدل آن بادرنجبویه.

ششب یانی - بهندی بهنگری گویند و شب یانی سپید و روشن
باشد و از انواع زاک یانی بهتر است و شب یانی بلیدان گنده
بعضی را ایل کند خاصیتش در یک درجه گرم است در درجه خشک
و از انواع دیگر قابض است -

شبت بهندی سوا خوانند و آنست معروف گرم
و خشک است در درجه دوم -

شل بهندی در بول گویند در سوم گرم و در اول خشک و محل
قوی و ملطف اخلاط غلیظه و سمل و راف ریح و جهت مصلح عصب
و فلیح و عرق انسان و قوی نافع و مفرج مصلح آن مصل -

شش بهندی از سلازون پاری یک گویند و پاری آن را در درجه دوم

<p>چهل روز در سرگین تراب دفن کنند و در وقت سرگین را تغیر دهند خضاب صاحب ثباتی شود و موم چرب است.</p>	<p>شش خط سحر اندازین را گویند براس سسل بنام یک دانگ تا کوشک استمال کنند.</p>
<p>شکامی بیاری با و اور و گویند بخت آن چار و یا بس در درجه سوم و گویند چار است در درجه اول و یا بس است در درجه دوم مقوی و محکم است.</p>	<p>شش خار بهندی بی گویند گرم و خشک است در درجه دوم - ششقر انقول گیاره است سرخ که سیاهی زند و گویند ششقر اول پریاوشان است و مقوی رئیس گوید عاشرت چنانچه شش گرم و خشک است</p>
<p>شش خضاب بهری اهل اسوس و بهندی بلخ می گویند - شش قرمزی است از شفا که آنرا شش رنگ گویند -</p>	<p>ششقر الخنازیر - اهل هند سرواکی گویند گیاره است معون - شش قفل در تحقیق این دار و اقال مختلف است و متقین است</p>
<p>شش عرب از شلم بهری لغت نامند بهری و بستانی میباشند بستانی در اول دوم و در اول ترک و کثیر الغذا و هیچ باه و در اول مقوی و در وقت حضاة و رافع شعال و لین طبع و سینه و فقاخ و در پر بهرم اصل آن نیره -</p>	<p>که شش قفل پنج ادرک است و گز و شتی و پنج گز کوبی را هم گویند و بهندی و سیاهی و سیاهی نیز خوانند و در درجه دوم و گرم است در درجه اول و مقوی باه است و شکم را نرم کند و رازی گوید که بیل آن بوزن آن بوزید است و بعضی گویند بدل آن را گاو و تخم گذر بود -</p>
<p>شش کبوم بیاری و بهندی بین گوهر در گرسه و سردی و خشک کردن مزاج معتدل فاما قوت ترک کردن مزاج و در غایت شمشیر بل یعنی قاله خداوند سبحان لا یجی و در جردن با گفته خواهد شد انشاء الله تعالی -</p>	<p>شش قلیق - الا را گویند بهری و بستانی بود گرم و خشک است در درجه دوم و جاذب و لطیف و مفتوح و جالی آثار و محف و شرب گل خشک مسوق او بقدر دوم با پیچ جبت کین در دشتا و هکذا و فستا بهر بسیار منیع الاثر و فتنه او قاطع رمان و شرب بلخ بر گو</p>
<p>شش سیلیت - طبعی یعنی بیتی خاصیت آن در جردن با گفته شده بر که را مطالع و فتنه باشد در جردن با مطالع نماید - ششش - خرابیکه دانه آن سخت شده باشد - شمشس - اهل هند که پیاز زری کنند -</p>	<p>که با گیاه جردن بهندی شیر و حین و طلاء عصا را او مفتی جرک زخمها و در اف نقشه محمل در شش و سحر او مفتی رطوبات و مانی و قطره او جالی بیاض چشم و ضا و کل آن که شش قلیق نعمان گویند با پوست گروگان سبز جبت سیاه کردن مو و رفع قوبا و بلوت شرب تخم او بر و زکیرم با آب سرد جبت رفع برص مجرب و یکرم از قوبا با شراب مورث خون و مصلح آن شیر تازه و چون ظفری را از شش قلیق نعمان بر کرده فرش و لمان آن بر سبخت نموده</p>
<p>شش کبوم بیاری و بهندی بین گوهر در گرسه و سردی و خشک کردن مزاج معتدل فاما قوت ترک کردن مزاج و در غایت شمشیر بل یعنی قاله خداوند سبحان لا یجی و در جردن با گفته خواهد شد انشاء الله تعالی -</p>	<p>شش قلیق - الا را گویند بهری و بستانی بود گرم و خشک است در درجه دوم و جاذب و لطیف و مفتوح و جالی آثار و محف و شرب گل خشک مسوق او بقدر دوم با پیچ جبت کین در دشتا و هکذا و فستا بهر بسیار منیع الاثر و فتنه او قاطع رمان و شرب بلخ بر گو</p>
<p>شش سیلیت - طبعی یعنی بیتی خاصیت آن در جردن با گفته شده بر که را مطالع و فتنه باشد در جردن با مطالع نماید - ششش - خرابیکه دانه آن سخت شده باشد - شمشس - اهل هند که پیاز زری کنند -</p>	<p>که با گیاه جردن بهندی شیر و حین و طلاء عصا را او مفتی جرک زخمها و در اف نقشه محمل در شش و سحر او مفتی رطوبات و مانی و قطره او جالی بیاض چشم و ضا و کل آن که شش قلیق نعمان گویند با پوست گروگان سبز جبت سیاه کردن مو و رفع قوبا و بلوت شرب تخم او بر و زکیرم با آب سرد جبت رفع برص مجرب و یکرم از قوبا با شراب مورث خون و مصلح آن شیر تازه و چون ظفری را از شش قلیق نعمان بر کرده فرش و لمان آن بر سبخت نموده</p>
<p>شش کبوم بیاری و بهندی بین گوهر در گرسه و سردی و خشک کردن مزاج معتدل فاما قوت ترک کردن مزاج و در غایت شمشیر بل یعنی قاله خداوند سبحان لا یجی و در جردن با گفته خواهد شد انشاء الله تعالی -</p>	<p>شش قلیق - الا را گویند بهری و بستانی بود گرم و خشک است در درجه دوم و جاذب و لطیف و مفتوح و جالی آثار و محف و شرب گل خشک مسوق او بقدر دوم با پیچ جبت کین در دشتا و هکذا و فستا بهر بسیار منیع الاثر و فتنه او قاطع رمان و شرب بلخ بر گو</p>
<p>شش کبوم بیاری و بهندی بین گوهر در گرسه و سردی و خشک کردن مزاج معتدل فاما قوت ترک کردن مزاج و در غایت شمشیر بل یعنی قاله خداوند سبحان لا یجی و در جردن با گفته خواهد شد انشاء الله تعالی -</p>	<p>شش قلیق - الا را گویند بهری و بستانی بود گرم و خشک است در درجه دوم و جاذب و لطیف و مفتوح و جالی آثار و محف و شرب گل خشک مسوق او بقدر دوم با پیچ جبت کین در دشتا و هکذا و فستا بهر بسیار منیع الاثر و فتنه او قاطع رمان و شرب بلخ بر گو</p>

که از شیرها و افیون حاصل شود سرد خشکست در درجه سوم
و کشنده است و زکام است چون بخورد آن او را کوفه شود
شونیز بر بربی جسته السوداء و پیاری سیاه دانه و هندوک
کلوخی گویند گرم خشکست در درجه سوم و ترست در درجه اول
و خشک و محل و در چین و بول و شیر و آن را شرب آن مودت
محرورین و سرد و مصلح آن سرکه و سرکه و مصلح آن کتیرا و بول آن
انیسون و نصف او نیم شبست
شیرم مایه فلفلوس و آن
شیرم و انسانی سیاه صلب گرد است و بعضی گویند سبز و دگرشته
گندم روید گویند یا همین جنگلی است گرم و خشکست در درجه اول
و بدل آن حنوقی و در دفع تو باندند
شیر طریح نه بندی چینه و چیر گویند و اینست سرون و
گرم و خشکست در درجه سوم و از خواص و است گرمی دارد و در
لاحق شود شیر طریح را در کف است مخالف نموده بر پشت و
نند در دندان را ساکن کند و این مجرب است مصلح آن
صنم عربی و بدل آن در ملل سر زمر جان و در غیر آن زرباد
و در فواست
شیر خشک و شیر خشک آنرا باید آب گین نیز مانند فوی است
مانند شنبه در خراسان و خاصیت سرد است در درجه اول و در
سوم نزدیک با اعتدال و در اسامال صغری فوی است از تخمین
مصلح آن روغن بادام و بدل آن شکر او تخمین
شیاف مامیشا آن را غاده مامیشا گویند سرد و خشک
یکه در بیان آن در حرف سیم و نعت مامیشا گفته خواهد شد

باب الصاد

صابون سرون گرم و خشکست در درجه سوم اگر کرم
را با هم چندین صابون بیایند و در آن طلا کنند و روزی آنرا ساکن
کند و اگر پیش طلا کنند او را هم زود زایل کند و مجرب است و چون
در دست از سوسه با همچنان دفع نشود در دست بمول که در آن
و بر چندان بود آب و دیده خفتاب کند و حمام بعد از آنکه شسته
باشد یک نیم ساعت صبر کرده سوسه را سیاه کند و تیره تمام
پیدا کند بخت مجرب است و مقلد و معفن و اکال و بلین او را هم
و جالی و حمول او خورج چنین زنده و مرده و در جیف و شیانه
او سسل و از قوی و مخزج کرم مقدر

صعب پیاری ابله و بندی گچی کنوار و سیاه گویند و کینه و کینه
از خراسان می آید و بنامیده و نیز کرده بندی الیسا گویند گرم و
خشکست در درجه چهارم
صباح ترندی یعنی خرمای انسی که بندش ابله خاشاک
سردست در سوم خشکست در دوم

صندل هندوی سپی گویند سر و خشک است در درجه دوم
و سوخته او سخن و مطلق و خالی و سدر و حالبین هسان
صخره بندی نمایی گویند بیکویی باشد قوام او تند و خوشبو و در آخر
دوم گرم و خشک است و کوبی گرم و خشک تر و در افعال قوی و در
و جفندی و غلط و با تر آیت و مفتوح و صلب بلغم
صغیر مرغی است که او را خشک ناسند و پاری باشد گویند و گوشت
وی گرم و خشک بود

صمغ بیاری شلم و هندوی گویند و گویند
صمغ عربی یعنی گوشت درخت بیل نمایی هم گویند و بندی خشک
هم خوانند سر و خشک است در درجه دوم

صمغ سرخ بیاری گیج و هندوی جبه و جبهی نیز گویند سر و
سبک درجه خشک است در درجه دوم

صمغ الباطر چیر نیست که از خام سنگ سازند و گویند که در
بهر سرد و نام مر که است که از صبر و مر و خون سیا و شان و ملک
و از روت و صمغ عربی از هر یک جزوی و اصل مر جان و مزاج
از هر یک نیم هر کوته بجزت باب صمغ عربی در شند و بر دیار گی
زند و بر با کنت خشک شود و هر چه کند شود نیکو بود

صندل ایچین صندل سپید خوانند و بندی وی پلاچند
گویند سر و خشک است در درجه سوم و بخت گویند بیکو از انواع
او بیش که سخت و گران سنگ و زرد رنگ بود چنانچه بعضی
و میانق حسی نباشد

صندل آفر پاری صندل سرخ و هندوی رکت چندین
گویند سر و خشک است در درجه دوم

صندل صندل سرخ و شیرازی کاج خوانند و بدل آن زفت است
صندل صغیر صغیر بلند وی درخت چیده گویند
صندل کبار درخت چله زده طبع آن حار و در درجه اول
و مرطوب و در درجه دوم بدل آن دو وزن او ششاش
صوف بشم گویند و بندی او من خوانند سیاه گوشت سرخ
و سخی آخن از سفید و مجموع در آخر دوم گرم و خشک و سخی
جست شرب بیدیل

صندل الحریه زعفران آبن

باب الضاد

ضلع بیاری گفتار و تهر که و کوه و هندوی کر خوانند هر که
در انش و خود و در چون بک بک و رنگ بکیر و هر که و سواس
باشد چون و کشش و میل نماید سود و هر که زهره او را چشم
کشد با صره راقوت و هر در خاص حیوانات آورده اند که و
سالی ز بود و سالی ماده می باشد و از عجایب خواص وی است
که سنگ بر بالای ایستاده باشد و در آب تاب و سالی سنگ برین نهاده
باشد و گفتار و بر انخورد

ضلع بیاری غوک و بندی وی بیکو گویند مرغی و بحری
و بی می باشد و مراد و مطلق او نه نیست و بی آواز سوم قمار است
و مجوع آن در سوم سر و در اول خشک و غریب اقسام آن صورت
است قاشق شده با و قی و درم هشاد و در و در و شوق کرده او
جاذب قوی پیکان

ضمیران شاه سقر و در بجان سطور
ضرع بقاری پستان و بندی چوبی و کچ خوانند از جمیع حیوانات

مولد خلط کثیف و در برهمن و در بول زمان و جفت رفع خمار و معده که خلط حار در آن موجود باشد نافع است -

شمال بقرای کتا گویند -

شمال - بندی بکبیری -

خضبه - عوجا بقرای کفتار گویند طبع گوشت اچار و نیزه با بس در درجه دوم -

خضب - بقرای بچه سو سمار که اول می زاید و راجل و بعد از آن غیداق و بعد از آن مطبخ و بعد از آن حرم و چون تمامی به خضب گویند طبع آن حار و با این معنی مجامعت و متوسطه است آن حرم - خضب درخت جوز بود را گویند -

خضب - جانور خاز پشت -

خضب - الحوز - بقرای خشک گویند -

خضرم - اسطوخودوس را گویند -

خضراف - نوعی از جبهه الخضر -

باب الطباء

طبا و سبب بندی می شود گویند خاصیت آن گرم و خشک است در درجه دوم سرد و تر است و طعم آن به نهانی یا با آرد و جفت با سرخ و اورام حاره و نفوس و قیله ادراف و نفوس الطحال و شرب خشک او حالبس اسهال حراری و چون در درون نفوس به نهانی است از این که جمیع جانوران را نفع دهد و گویند چون طبا و سبب طعم با که در او بهر دو بینی فریاد آور و در مرق آن با سداب بچیده شود جت در معده و قوی و طلاء بهیاد بر کرد و در معده متحرک باه و طلاء خون او از زروت و نک جت قروح خبیثه نافع -

طالیه شتر پوست پنج زیتون را گویند و اهل هند بگ زیتون را گویند طبع آن سرد است در درجه اول و در درجه دوم خشک و قوی

و بند سبب تالیس گویند و بیل آن چهار انگ و زن آن که کوبین بود یا نیم وزن این قول را اولیست و اسحاق شتر بهنجین گویند و بیل آن بوزن این نیم وزن وی سانج و گویند بیل و سبب مقل و اهل بود ساس -

طبرزد و عرب به نهانیست یعنی نبات مصری از جنس اول و گویند شکر سفید -

طباشیر - زبان هندی به سلاجین گویند و گویند به نهانیست سبب و سبب بود که زرد آرد شود و خشک است در سوم و سرد است در دوم و قوی حار و بار و معده و جگر حاره و قوی صفراوی و اسهال و سبب سبب آن صلی و عسل و مضر به سبب آن غاب و بیل آن بوزن آن تخم خرما بود و ده و نصف او سماق است -

طحال - بقرای سبز و سبب می گویند به نهانیست آن بود که از جلیان فرود گیرند و اول سرد است و در دوم خشک شکم به نهانیست و کاف از در لاشه و صلیش روغن به نهانیست -

طحاب - بقرای چشم و نهانیست و نهانیست کانی و سوال است در درجه دوم سرد و تر است و طعم آن به نهانی یا با آرد و جفت با سرخ و اورام حاره و نفوس و قیله ادراف و نفوس الطحال و شرب خشک او حالبس اسهال حراری و چون در درون نفوس به نهانی است از این که جمیع جانوران را نفع دهد و گویند چون طبا و سبب طعم با که در او بهر دو بینی فریاد آور و در مرق آن با سداب بچیده شود جت در معده و قوی و طلاء بهیاد بر کرد و در معده متحرک باه و طلاء خون او از زروت و نک جت قروح خبیثه نافع -

طرقا و طرف - بقرای و نهانیست که را گویند که به نهانیست و نهانیست انواع است که نفع او آنست که شتر آرد از نافع خوانند و نهانیست چنان گویند خاصیت آن سرد است در درجه اول و در درجه دوم خشک و قوی

چهارگانه سرد و خشک است.

طیبن از منی گل ارمنی است برف رنگ در ریه دوم سرد و
از آن خشک و در ریه و باطامون و ریه او را هم و طبع سیلان
خون عصاره اسهال مثل گل مضموم و جیت سل و صفتی انفس غایت
مغیبه و مفرسین و مصلح آن مصلکی و گلاب و بدل وی یس بجار
بود که در اندلس مشهور افتاد بود و گویند بدل آن خیره است و گویند
طین لاسطه است.

طیبن مضموم - گله است شخ رنگ بنایت الماس و بدل آن
گل راغستان بود و با طین ارمنی که بخردن بزرگ می ترشند
باشند و گویند بدل آن مغز اوست.
طیار - ابل کیس یا جاب را گویند.

باب الطمانه

ظلمت - تخم جاب یا که رنگش گاه باشد عرب از اطفال گویند و گاه
که گویند عصاره تخم سرد و خشک است و چون بشراب بنهند بزرگی
جائز آن نهند سودمند آید و تخم را اگر در عصاره بنهند گندم گران
است از خانه بگریزند و سودمند است مجموع آن مسهل زرداب و ضاد آن
باشراب جیت گویند و هم باشد جیت تقرس و مفاصل نافع.
طیان - ساسین بری که بنندی جای جوئی گویند و یا ساسین
از دست و قسم مغربی او شب است و قوت بی آن است سال که بیست و دو
چهارم گرم و خشک و ساکن از جاسه او سرد و محلی و باطامون و بیدین
گل او جیت و در سرد و غقیقه و در غن او جیت ملل بارده و در جبال
مرزن و فالح و قنوه نافع و گفته اند که طیان شد را گویند.

باب عین البهله

و جیف و رابع و محلی و طبعی بیج او با سر که جیت عیدام و جرب و
گویند سبز و در قان و ریح و در او را هم مصلح حکم این نوع بخشد چون
هر روز سی چشمه مال بنوشند و بخورشان بزرگ است و کام خوشک
کردن آنکند و زخمها و غیره سودمند است و بدل فقره الطمانه و در آن
چشم عیند کنند.

طرخون - پیازی ترخوانی مانند قرقه حاج بی اوست
در در چشم گرم و خشک و جیف و مغوی حده.

طراشیدش - عصاره سی ابل مغیرین خوانند و سرخ و سفید است
شبهه به قطر و سرخ و شیرین و باکول و با قیض و سفید و تلخ است
و بسیار قابض و قاعل اسهال سیلان خون اعضا و عرق و رومات
و مغوی عین و جیت امیا و سرخ سواد حاره نافع و مغوی و مصلح
آن شکر و بدل آن عین و مصلح.

طلال - عرب از کاست که زرد بزرگ و بزرگی و بزرگی و بزرگی
سونا و کچین خوانند و قندل بخرات و مغوی دل و داغ و حرارت
و در طبع غریزی و سرخ و جیت خفقان و وسواس و جنون
و انواع بواسیر و امراض سوداوی نافع.

طلیق - بزبان عربی که گلاب لارض و بزرگی است و هر که خوانند در ده
دوم سرد و در آخر سوم خشک و مستعمل از مملول و محلوب است
و شراب او جیت اسهال و کبری و نزف الدم اعضا و
تپهای حاره و ریز اندین خشک کرده و شاد نافع.

طلیطور - مرغیست که بزبان بنده آن را لیلی می خوانند و طبعش
بسیار باد و گویند است.

طیبن - پیازی گل را گویند و بزرگی است و هر که خوانند خاصیت

خاقر قمر صابونی اگر که با گونید و خاصیت آن گرم خشک است و در درجه سوم اورالول کند و خفا و او بار و غنا جیتی می اعضا و لذت جماع نافع -

عجم الیسیپ - دانه سوز را گوید -

عده س - پیاری مرطک و هندوی مسو گویند خاقتیش سوت و در درجه اول خشک است و در درجه دوم و قایلین است و خون را غلیظ کند و چشم را با یک کند و یاریهای سودوی را قوت دهد - غر غر - و را گویند لبر و گویند خاصیت دانه عر و سوت و گرم خشک است و در درجه سوم -

عروق الصباغین - هندوی مجید - گویند طبیعت آن سرد و خشک است و در درجه دوم و صاحب اختیارات بدی گوید که عروق الصباغین مارجوب است -

عسل شیدت گرم خشک است و در درجه دوم -

عسل ملا - شیره باد و سر و شست

عسل القصب - شیره فی شکر -

عسل لینی - سید سایل را گویند

عصاره - از شیره هر چه باشد

عصاره - امیشا و شیا و امیشا صفقش اگر که سیکر نه و میچو شانه تا غلیظ شود و شیان سازند گویند بدل و حفض سنا یا بوش و رندی -

عصاره خاقتیش بدل آن اتابا -

عصفور - پیاری کخشک و هندوی خانگی چریا و اگر که را گویند گرم خشک است و در درجه سوم -

عطارد - اهل کیمیا گنایه از سیاب کنند و سنبل رومی را نیز عطارد و گویند -

عقوص - پیاری ماز و هندوی مایجیل گویند و در درجه دوم و خشک است و در درجه سوم و قایلین و قایلین

خمار سبز بی سولخ مصلی آن لب منبر و بدل آن جفت بلوط - عقیق - سنگ سرخ معروف به ترش آنک سرخ و شفاف

پودر و خشک است و در درجه دوم و موقه او لطیف تر و قوی

دل و مفتوح سده سپر و جگر و نیز انده حصار و افق و شفا

علق - پیاری او را دیوچه و هندوی جوکخه اندر بلبل آن

بار و وطب و مقوی و جاذب خون مختار حکما آنچه در آب شیرین

باشند بدل آن خراطین -

علک اجنادی - مصطکی سپید یا کل بزروی خاصیت

مصطکی در حرم سیم گفته خواهد شد انشاء الله تعالی -

علک المکش - نزعی از زنجبست -

علک البطم - و آن صغ درخت بطم است و در درجه آخر دوم

گرم و خشک و محل و ملطف و در بران و مقوی هاضمه

عمر و کفرش را گویند و قوت او در حرف کان گفته خواهد شد انشاء الله تعالی -

عشاب - بزاری جیلان و میلان و هندوی ولایتی سیر گویند

طبع آن معتدل است گرم در یک درجه -

عنب - انگر را گویند گرم و تر است و در درجه اول و گرمی او

بر تره غالب است -

عنب الثعلب - پیاری انگر و هندوی لکوی خوانند و در

در درجه دوم و بعضی در درجه اول سرد و تر و استند -
 عینیه بهتر نیست آن که سفید باشد و آنرا شکر نیکو بگویند و از آن
 اندکی که فستقی زانند بعد از آن اصفه کشتیاش مانند طبعش
 گرم است و در درجه دوم خشک است و در درجه اول مقوی و فراج
 و محرک اشتها و باه و دل و دماغ را نیز قوت دهد و بدل آن
 دو دانگ وزن آن مشک و دانگ زعفران و گویند وزن
 آن هر دو مشک و زعفران بدل آن کنند -

باب الغنیمین

غافق گلی است لاجوردی رنگ باریک شاخ بیداری
 یک گز گش و شاخ و برگ همه تلخ بود چون صبر و از آن گل غله
 گویند و او را از جوانی شیر از آن فارسی در می ست و در درجه
 دوم گرم و در اول خشک و لطیف و باری و مفتوح و محرک و قوی
 آن و معده و جگر و حین و بدل و شیر و عرق و سبب اخلاط خسته
 و حاره و رطوبت حیات و کرم و سده و سبب زو جگر و در و رطوبت
 و التیام و هنده و تنه و حمل او در قوی حین و گویند غریز
 است و صلیح آن انیسون بدل آن نیموز آن آنستند
 بایک وزن او سارون بود -

عینیه و پاپایی و حبیب گویند و زبان هندی اگر باشد بهتر نیست
 آنست که سیاه و سخت گران باشد و چون در آب اندازند و به
 نشیند و زرد و کوفته شود و در و بهی و شیر نباشد گرم و خشک است
 و از در و بهی و دانگ قهوه است و دل و معده و دوده و حلقه از
 بسیار از بسیار سودمند است -

غمار لیقوان - و در و بهی و شیر نباشد و ماده است بنحایت
 سفید و الملس بود و بدل وی و اسمال باغم و سودا و وزن
 آن تر بود و دانگ خرق پیچید بود و جالبینوس گویند بدل آن
 نیموز آن فرغین است -

عجو و بلسان طبع آن حار و بالیس و در درجه
 سوم صلیح کثیر بدل آن حب بلسان بود -

حبیب - نوعیت از آن گور سیاه -
 غرسا - راسن را گویند -

عجو و الصلیب - فاما و انیا است بنحیت که زود ماده باشد
 و مراد از سطلق آن قسم است و حب چهار گوشه آنرا برای دم
 ام الصبایان و رگوتی بپکان بندند و دفع شود و گویند و آخر دم
 گرم و خشک است و عمل را باریک و لطیف و حین و لطیف و مفتوح و حین
 و با قوت قانی و مقوی جگر و گرده و مطبوخ و در شراب جالب سال

غرب و خشتیست که آنرا الما گویند و شیرازی و زک گویند و از
 خار بود و قطران از آن صلیح آن است و در درجه اول و جالب است

در درجه دوم بدل آن مفصلهاست -

نخوره - اول بر سینه و انگور خام نارسیده -

باب الف

فاشک بزرگان هندی که گویند شمش کرم خوشکست و سر
او جنت فالج و عرقه و امراض عصبانی و سراج غلیظ و قیح سرد
مانع و سورت بخوابی و کباب او در بر مضم -

فاصید از خاوی و از جگر ریاضین خوشبوی جنت بعضی گویند
که بیخ نخل و هندسیست و عاشق علیخان این قمل را تحلیف کرده است
و ابو حنیفه گوید فاصید خوشه گل خاوی برون آمده را گویند خاشاک
معتدل است مگر می و سردی و خشکست -

فاشر - بزرگان و بزرگان کرم و شقی خوانند در بمانی
درخت آن خشک شود نبات او بهر زخمی که نزدیک ازو باشد
پیچیده شود و خوشه قریب ده دانه داشته باشد در اول سبز
آخر سرخ شود و گل لاجوردیست و بدل که بون آن در پنج
و هشتاد وزن آن بسیار بود -

فاوانیا - عود و صلیب خوانند طبع آن حار یا بس در درجه
معتدل از کثیر ابدل آن غار قیون و زولونه و حرج یافت با جنت لقا
فرج الحجام - بیماری که بر بچه را گویند کرم و خشکست در اول
گرشته مقوی باه بود و چون مسدود بخارات است مضر
چشم و مانع بود -

فراسیون - بزرگان فارسی که ریادگندنا گویند و بنفشه
او را تفسیر کرده اند که بزرگان نهی از آلودگی خوانند کرم است
در درجه دوم خشکست و در درجه سوم و بدل وی نمون

و اقیون است و گویند بدل وی بوزن وی لاغیه است -

فرقیون - و فرقیون باید که چون فرقیون را از درخت که بر

و در آن آب بندند و بزرگان را و در آن بزنند که دندان را بریزند

و گویند شیر خشکست و بزرگان که ریادگندنا است و گویند با و بوزن

و طالب روایت آنکه نیز قوم است که خود از درخت جدا شده است

در شاخ آن میخوردند و در بلاد اناکیلی بسیار روید سرخ است

بزرگی ماکل و او را قاتل این نیز گویند یعنی کشنده که بر بزرگان

بزرگی که روی اندام به باغچه و چاه کشیده و در غن کامیاب

کرده و آورند و بزرگان یک و یک بخورند و گویند بدل و بوزن

دو دانگ جبهه پدید میسرست و بوزن آن نافریون -

فرقیونیت - باریک باخشب و باغچه بدل اقلیب که بندی حال کرمی گویند

فرخ - بقله الممتد است و بیان آن گفته شد -

فراسنگ - نام طائر است که بزرگان هندی چیده گویند و او را

دیو چتر سپید تر خوانند خطان مسطور است -

قرار - اکثران سیما با را گویند -

فستق - بستر را گویند کرم و خشکست و در درجه دوم و بدل که

سرخ با دام و سر حبه الحضر ابود -

فصم - بیماری نفرو دهند وی رو پا گویند سر و سورت در درجه

دوم و ایشان وی در شفا را را ن است -

فطر اسماعیلین - شکر که بر زلال گویند و طبع آن گرم خشکست و بزرگان

فطاح - کرمی که بر بزرگان است و در درجه دوم و بزرگان

فطاح - کرمی که بر بزرگان است و در درجه دوم و بزرگان

فتح سورخان گلعبت ہربری در بعضے کتبے کوئید
 گلعبت ہربری سنگھاراہ چنگیست۔

فلفل پهنی کالی مچ گونید و او دو نوع است یکی سفید
و دیگر سیاه و هر چه از درخت فلفل آید نائل صنفیدی بود

فلفل سیاه - فلفل را اگر نیکه مشهور است خاصیت پیل پیاه
و سفید دارد گرم و خشک است در درجه سوم و در سپید قیف
زیاده است و در سیاه قوت کم کردن مزاج شیر و بل فلفل
سپید بن ماسویه گویند خفیل است -

فلفل سیاه - اصل اشغال یعنی بلاد طبعیت آن گرم خشک بود
فلنج خشک - فخر خشک بزمیان یا قریب نقل است و بزمیان سرد
ابتل خوانند در آخر دهم گرم خشک است و در گرم تر و قوی تر است -

فلفل تخم سنچالو را گونید

فلاض آبی بہ زبان ہندی میں ملکا گوئید۔

فلقلمین فلفل گرد و دراز

فلوس خیار شنبه الناس را گویند۔

فمنجست هندو سنیما اور خاندان۔

و فنجشت هار یک خوشبو مانند بن بلبله قند می بینم

یا قسمی از سبیل الطیب است هندوی خال گرمی گویند گرس

را دفع کند و جهت کز از و تنقیه فصول سینه و سینه بجهت
فوق حفظ ماری و بهندی بسیاری گوید سرو و شکست

در درج و دم طبیعت را قبض کند بین های دندان را محکم
گرداند و دهان را خوشبو کند و دل را قوت دهد.

فینچون - سد اپ سطور -

فیل - بیماری چل و بند وی با هفتی گویند و غذایش را
عاج گویند چون نرم سوده کرده ز تنذ طبیعت را قبض کند
و حافظه را قوت دهد و چون ز سفر روزی عاجر اسوده و در

بابا مارا غسل میل نہايد پس مرد باو توبی کی کند آبستن شود
صاحب اختیاران بدیعی گوید کہ امتحان بنوع دیگر کردیم
رشتہ نکال بہ نبات مصری ساییدہ زن سفوف ساخته و شب

سوم و چهارم و با وی مجامعت کرد و آبتن شد اما بشرط آنکه

باب الف

قلم - در منبع است - می خرد و آنرا قلم خنجر گویند و دیگر
آنرا قلم کبار خوانند و در منبع را بزبان هندسی الاچی خوانند

قلقله - بیاری رنگ زرد را گویند گرم و خشک است -
قلقله - بندی گندمی گویند طبع آن عار در رطوبه اول
و یالسی در رطوبه دوم -

قصر - اهل کیمیا مراد از و نقره دارند -
قنیل - بندی کله خوانند خاصیت آن گرم و خشک است و در
انواع گرم شکم را بکشد و بیرون راند -

قناری - مرغیت معون -
قوشیر - نوسادر را گویند -
قورسان - عود بلبلان را گویند -

قنقد - بیاری خارشفت و بلوغت هندی و سیاهی گویند
و این جانور در هند و شتی و ای و کوی و کوی و کوی و کوی
بیدر خلهای سوسه آردی در اندازد -

قیو لیا - طین فیو لیا و آن نوعیت از رخام -
قیر و قای - بنیان هندی از آن خوانند خاصیت آن گرم است
در رطوبه سوم و خشک در رطوبه دوم -

قیچوم - نوعی از برنج است چنانست که گویند او را قنیل
و بدل وی در رطوبه اول و رطوبه دوم و رطوبه سوم است -
قیرس - شمع و موم را گویند -

باب الکاف

کاوچی - بعرن که در هندی که خوانند و از خود گرم و خشک و در
استل است و ستوی بدن و حواس و با تفریح و رافع خفقان
و اغیاد و اشری و شور و جگر و سکون در و کعبه و شربت او که خوب
اورا گویند و شاند و با آن با شکم بگویم آرنجیت آبله و شربت

قشاسین - پوست و خشک است که او را سلک گویند و بیاری آن را مومند
قصب - بهر نباتی که سیاه اوقی و قامت او راست باشد
و بیاری شنه خوانند -

قصب - الشکس که در کوه و کوه گویند شربت آب و
از ک و شربت طبعش گرم و شربت در رطوبه اول -

قصب - الر - در آرنج هندی چنانست که گویند او و قصب
که بهر نوع قصب است و خاصیت هم در رطوبه گرم و خشک در رطوبه دوم
قصب - یو - قصب الزر یا سطر -

قطران - در طریقی تحصیل او از کربند اول و کربست گرم و
خشک در چهار درجه و بیاری او را جان مروه گویند از جهت آنکه
مروه را که بقطران دیگر نرند تا به نشود و صورت او خوب گردد -

قطر - آنرا بنیان هندی بخوانند در باب سینه گفته شد -
قطن - بزر قطن -
قطرون - اکثیان خاص را گویند -

قلی - قلیا را گویند و هندی ساجی خوانند طبع آن عار و
یالسی است در رطوبه چهارم -
قلقاس - گیاه است که باق ندارد و برگ او پهن بود و بی
برای که قلقاس از زمین است که آنرا بنیان هندی با صلااح

تنوع و زمینها شرقی و غربی را گویند و گیاهان نیز خوانند
گرم و خشک بسوی قوت باه را خوانند -

قلب - آنرا بیاری با شندی گویند و اهل هند او را آورد
خوانند و خاصیت او سرد است و در رطوبه سرد و در ک و در
بهر طبعش گرم و خشک نوشته اند شکم را ببرد -

وہیں پہلے اور ارفع امر اصف گروہ ویشانہ۔

کافور و نینبہ ہندو کو کر و پیا فراتند۔

کبابہ۔ و آن دو نوع است یکے میں باز کردہ کہ اور پیچھا

ووم کتاب چینی است و پیل گرو شاہ است دار و دین

فایده است و گرم و خشک است و در ریه و دم و بطن آن فایده و بیل

و در چنینیست چون یکدیگر را نشانی آید از سر و پایشان دست فروخ بجا برین شمر

کلیک۔ بیمار سیروسک و بھنسی ٹوپی و اگیا گونیہ نہایتیت۔

مشابه یکیشیر و چهار قسم بسیار شد و جنبش نزدیک آبهای جاری

اقسام او در آخر سوم گرم خشک ربا حد تو مرق علیہ وضا وناظ

اوسوچہا جراحت و ورود اعضا و بارو غن باہست جربہ جیون

و نشان و نقش هر یک و برین ناخن و اقسام ثانی و در اولی

و نکلون مطیع از جفت سحر و نیل شک او عطش و فویر از گنبد

وطلاء او از خارج جفت درو دندان و از درون آن نیز زیند آن و

آن جهت اخراج جنین و تشدید احتباس جبین نافع۔

لبیریت - پیاری کو گرد و بند وی گندھک گونید و خاصیت

ان گرم خشک ستود چارم و گوید در موسم بعینه اورا در و دیوار

از رم و خشک گفته اند

شیر افشاری کون نامند و مشهور بهندی کثیر ابار و نقطه طبع آن در کمر

وسر دی محفل شنید و حضرت ادریس عاده و طاهر خرم و مواد رقیقه۔

سان - البغاري محمد كنان كونيروهندوي السبي حاشه كرم

جشن است در پلیدر جبر

دو طرح مسطور

رسنه بیپاری کاودانه و بیدوی هر خاوند در درج اول

اور یہ لوگوں پر کیا استعمال آئے ہیں اور ہر روز عدالتیں پر ہوتی ہیں۔

و خاکستر او جهت التیام زخمها مجرب بود آنکه او که از شورش صاعق میشود

مستوفی دل و معده و دیگر آب کند فویر از دانه نو و بدیش بوزن آن

صندل سرخ و مثل آن بقم است

کاشم درخت انگور را گویند و بدل وی در باران خرم انجیر نام

گند بود و نایاق گویند و بدل و س کا شم بستان بوز آن

کابو فرم

کاف و نونخی از ترنج است او در ولایت شوشتر بهر سید گویند

سالہ نگاہ از دست سال بار آور د۔

کاف و زبان لسان الثور و حرف لام گفته شود و شاء الله تعالی

کافور بیهندی پور گوید خالصتیش سر و خشاست و در ریخته شود

و مخرج و قلع نزف الدم اعضا و دماغ و اسهال -

سراچھر سوئے انکو بھی آواز زبان ہندی پنج بھینج بلوچہ

فایز و سلون چیم خوانند

کافر - هندو - کرونده - حواسد و مریض و بجا نیست واقع تپ

وفا و عون و بیسم

لاج سربہ کھنک بپارسی اور اعوسم درپردہ لوپیڈ

و بسندى پو سپاھو اندھى لے لے اندھیاں مى کايد لہ اين ميويو ۱۵

۱۰۰

و در جبهه اول و در جبهه اول و در جبهه اول

است که در وقت غسل غلبه است و از اقسام غلبه غلبه

و اما در این باب که در این کتاب مذکور است و در این باب که در این کتاب مذکور است

[illegible]

میزبول و طبع و تنقی و شش و با تریاقیت و بانی
و با تقطیع و شقیه شود و در حوله خایه فاسد و در ث اسهال
مصلح آن کلاب و گل ارمنی -

کر و یار بفاری زیر تاری و شاه زبیره و قرنها و گینه پاپون
گفته است که زبیره روی گرم و خشکست در درجه سوم بدل آن
نیوزن آن کون بنطه و نیوزن آن انیسون است -

کر قفس - و آن در نواح خست و غیره خفوف بنیل را تیر گویند
و بهندوی اجود و اگر اجود این خوانند گرم و خشکست و در درجه
کرنسب - پیارسی کلم گویند و بهندوی گرم کلا تا سده گرم است
در درجه اول و خشکست در درجه دوم -

کر کم - و عفران را گویند یعنی گفته اند که دارو است از انواع
تبات بزیره مانده و بهندوی او را سا کو خوانند -
کره و انه - یعنی از تخم ما زیدین است و گویند از درخت
سان الجبل گویند شیره الخیر او گویند او تلکن -

گزنه مانج - پیارسی گزنه زاک و گزنه زاک و بهندوی مالین
گویند شیره درخت گز است و غرقم کلان یعنی اهل اند پانند
و این در خواص مثل عذبه است -

گزنه اهل - بهند درخت جهاد را گویند اگر در کنار دریا میروید -
گزنه برقا الهام - شاهترج است -

گزنه احم - گویند بهندی احمول کنده گویند گرم و خشکست
گشنیز - بحر بی کزیره بهندوی دهنیا گویند طبعش انهنز بود
مرد است در درجه دوم و خشکست در درجه سوم و شکر سر خشک در درجه
کزیره البیر بر بسیار و نشان مسطور -

گشوت - غول را گویند و بعضی گفته اند گشوت چیز است
در هندش آنرا اسپرک بکار و بعضی گویند و گفته اند که گشوت
اکاس بیل است گرم است در درجه اول و خشکست در درجه دوم -

گشت بر شست - بانی است بر جم جمیده مانند لیسان
بافته شده در هند سوداگران باطراف برند و یکس نیز خوانند
هندش به چهل خوانند و بعضی گویند عشقه و لپلاپ است

طبع حار و پاسب است بدل آن بوزیدان کافور -
کشک - اشعیر - کشک جو یعنی شیر آب جو -
کشکاپ - آسف جو -
کشک کاک - تان مشهور -
گلنار - گل انار -

گل قند - اصل گشتری که در آفتاب نسبت یافته باشد از ترش
گویی - هندش گزیت گویند طبعش گرم است و طبعش
شکم و ستوی اعضا و غشیان است و ضاد صفرا و برجم زدگی است
کما در لیوس - بهندی سوندی گویند نباتیت فوشش

کاهفت سال باقی ماند در درجه اول گرم در آخر آن خشک
و میزبول و بعضی در ابع اعراف سپرز و سر قه مرمن و قاطع اخلاط
خلط و در بار افعال مانند کما فیله و بعضی در ابع اعراف و قاطع اخلاط

و اخرج جنین و استسقا نافع و طنج چهار مدیم او با سه و چهار مدیم
زیتون و یکطل آب که با ثلث رسد و چند روز در آن است کنند
جست سنگ گزده و مانند مجرب و سدر درم مسحق او با خصلاب
یا عمل در چند روز دفع در و سینه و برودت نواحی آن میکند
و ضاد او با عمل جنت فروع مرمن و کنتال او با شرب چند روز

و یا سرکه جفت ورم سبز سفید و روغن کد آب تازه با آب
 طنج یا از گل او ترنیب در هند جفت نفع بر دوت بدن در علاج سوزش
 و شراب او که در هر یک رطل آب انگور و دو مثقال از آن بریزند یا یک نیم
 مثقال او و یک رطل حمه کنند و صدف بکند از دجست تشنج و برقان و غیر
 از خم و فساد اخلاط و اصلاح فاسد و بدی بنهم و ابتداء استسقا
 نافع و شتر بنفشه ورم و در مطبوخ نافع ورم و مضر اسهال
 گرده مصطلح آن کثیر او بدل آن مثل آن سیسالیوس و دیگران
 سلیقه و گویند نافع و سلیقه یا تخم شلغم است
 کما فی یوس قاضی یلیس نیز نافع بدل آن نموزن آن سیسالیوس
 و دانسته و تخم آن سلیقه و ابن بابویه گویند بدل آن دسلان زیره
 کرانی بود و گویند بهش کما فی یوس است
 کرسش - بپزی بپزی و گویند شکسته و در دهان و بهترین است
 از گوشت و زهر جان است و بعضی آنرا سر و خشک و جمعی گرم
 و تر و استه اند
 کمینر بدل و شیب را گویند
 کمنون - پیازی ریزه معروفست و جارفه است گمانی
 شامی فارسی بنطه و گویند یکی از انواع بدل دیگرست طبعش
 گرم صحت در درجه دوم خشکست در درجه سوم و بادیه خشکند
 نیمه پیش شکم را دفع کند و تخفیف کرون خفقان را نافع است
 کلمات غفره و گویند عارفه و صفت و مندی گن و بدل خوانند
 کندر - عکرمی را گویند و بعضی گویند صفت مستطیل
 مائل ایمنه را کندر ذکر و سفید است را انش ناست گریست
 در درجه دوم خشکست در سوم و خفقان را مفید است و غاظر

قوی گرداند قوی را باز دارد و ملطف و ملل ریح و طابلس
 بیان خراش ظاهر اعصاب و حجب دماغی و نفث الدم و حیف بلغم
 و با تر یا قیت و مبهی و منقح و مقوی روح حیوانی و دماغی
 و صاحب اختیارات بدیهه گویند بدل و سه مصطلح است و حق
 بن عمران گویند بدل وی یک وزن و دو نیم آن ذقاق است
 کندش - بپازی چوبک استخوان و بدنی چوبک و بدین گویند
 گرم و خشکست در درجه سوم
 کنگر - پیازی عرشف و ابو الیمه گویند کنگر خربزه بزرگ را گویند کنگر
 ز و صغیر کنگر را گویند و بعضی گویند کنگر ز و صغیر عرشف است و بعضی
 در درجه اول خشکست
 کور - زیاده کبر را گویند
 کوک - خرده کاه که بپزی خس گویند
 کهر یا - و گاه ربا در گرمی معتدل در درجه دوم خشک و تر
 بعضی در اول سردست و مفرح و قاطع زف الدم و خون شکم
 بواسیر را نفع و چون که از سجد بر آید آزار نرسد و مندرست
 اگر با مصطلحی او را بخورند در دمعه و خفقان را سودمند است
 و هر که او را با خود دارد دشمن سفید در جانگه او نمند
 کیه مصطلحی را گویند خاستیش مذکور شد
 کیلا - بپزی سوز گویند
 کیوان - لعل صفت سرب را گویند و معروفست

باب اللام
 لیلاب - پیازی عشق سحر را گویند و هر نبات که نزد یک است
 بوی پیچیده خود و معروفست گرم و خشکست در درجه اول

سبیل صفر او محمل چون در خلق بچکانند راسه و بطنم خوب
بوده و شراب آن از نیم رطل تا دو رطل سود دارد -

لویان کند رست -

لبین - شیر را گوید سرد است در درجه اول و ترست در
دوم و گویند گرم ترست و در مل حرارت وی خلاف است
و در طب هندی می نویسند که شیر در طبع سرد ترست و گران
بما صیت مشتمل بر مقوی اعضا و دفع فساد و باد و بلغم و از این جهت
چر و عمر و مصلح فساد منی و دفع سنگه نفس و پسیر و غیره و نیز می
گویند که لاغری شده باشد و صاحب جامه خشکی و سیری و خنک و خشکی
بهر ازین وارونیست -

لبین النساء و شیر زنان را گوید موافق ترین شیر با آدمی
شیر زنان تند ترست و در آن است بیشتر طبعه غذا را ایشان لطیف و نیکو
بوده باشد که شیر از پستان بمنزند -

لبین البقره یا شیر گاوی گویند که نیکو تر از شیر حیوانات دیگر باشد
و چون را فربه کند و در طب هندی می نویسند که شیر گاوی و بلغم
سرد و ترست و گویند که زائیده شیر زنان منی مردان را بهر دو
در رنگ و دو حلقه صحت و دفع فساد و باد و صفر او شیر گاوی است
بهر از رنگهای دیگر است و شیر گاوی که بچه او خورده باشد و یا در
وقت زادن مرده باشد باد و بلغم و صفر او گلیز باشد و شیر گاوی
که غذای او کنجاره باشد بلغم انگیز و گران است و بهر شیر تازه بخورند
خام گرم گرم و پاره پاره نباشند بلغم سرد و یک تر است
مقوی اعضا و دفع فساد و در سنان و بر آب حیات است
و اگر همان شیر را همچنان سرد نباشند مضر اخلاط را می کشند

بهر شیر گاوی و شیر میش که سرد و گرم و چوشیده اینها نیز
است و بهر شیر چوشیده که چون سرد کرده نباشند و فساد
صفر است و گرما گرم نباشد دفع فساد و باد و بلغم و شیر که گران
صعب بدوشند گرانست و طفاخ و مسمی زیرا که تابش مستقیم
و انشاع علم با الصواب و شیر که وقت شام بدوشند دفع
ماندگی راه است و مقوی اعضا و چشم و دفع فساد و باد و صفر
زیرا که از روز تابش آفتاب خورده و باد و باد و حیوان
نیز حرکت کرده این جمله گفته شد قول حکما اینست بود و زان
گویند از قول حالینوس که حرارت و سبب زیادت بود بر پروت
و پروت زیادت نمود بر حرارت و صالح ترین شیر را که آدمی
شیر چو اینست که مدت حمل وی مناسب مدت حمل انسان
بود چنانچه شیر گاوی و هر چند مدت وی بعد از آن حمل انسان
بود پس شیر وی غیر مناسب بلغم آدمی خواهد بود و شیر او
با مزجه جاره اگر با تشبیه بچوشانند نافع است اگر در موده است
صفر او سرد و صفر مضای بلغمی است و در کتب یونان شیر خام
را طفاخ می نویسند که و فکله جوش دهند در نفع نقصان بپزند
و شیر علاج نسیان با تشبیه و سواس است بسبب آنکه ترست
و زیاده می بخشد در جبهه دماغ و شیر صفر بیدان است و صحت
صداع و دوران سرو عین و بینایی را نقصان می آرد و فکله
بسیار از بیاار استعمال او نموده شود بسبب تصاعد بخارات از
و در باقی مشافیه قول حکما اینست که مطابق اقوال حکما اینست که همان
است و سابق و گرنه و در میان خواص شیر لطیفی است
بجمله آنکه تا معلوم شود که شیر با طفاخ مناسب یا غیره تا صحت

و آدمی را که اگر خداست بآن ناپدید و با شرف انظار استعجال کند

امین اکبر بیاضی شیرینتر را گویند سده و یکشاید و جگر را
 طراز کنند و ضیق النفس و نفوذ الفحش خود

کتاب البصیرہ باری شیراز گویند از الفیض و جلالی

البین الفجاج و بین الفغان شیرستش را گویند زنت بهر
جای کند و قوت یاه و دهد و لون را صاف گرداند و قوت
و طبع را بنفشه نماید۔

کین و ماضق بنند وی می گوید چون منک اتوی گینه

شیخ گریه و چون سکر از دهنش نگرش پاشد زانست گریه و گریه

آن سر و خشک بود و او نیز سر بود و راست آمدن را چنانکه است

و بعد را پاک کند و وادار غسل بخیزد از آن مثلث بیاضا منته

لحم - باریکی گوشت گونید طبیعت الفراع لحم را که سرد گونید طبیعت

انواع دیگر در نفس الامریه از اشخاص محرمات در شیعی

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
مدرسة للعلماء والطلاب

سودا و سوزش از قوی گشته و مضطرب و در حین و غافل

روزنامہ

طرح این باب در کتب قدما و کتب اخیر

و چون صاحب از و متولد شود

شماره اول و دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم

[illegible]

سپین باقی ماندند و در این شهر میسر است و زود در آنجا میسر است

خم کجاسم - پاری گوشت کبوتر کوبیده نمائید و با پیاز و

محمد الارب - پانچواں شہنشاہ ہندوستان
وہ شہنشاہ ہندوستان تھے جو دہلی کے شہنشاہ تھے

الحکم الفقیہ یاری گوشت بزرگوں کی گیم

و خوشک بود و سپید چشم و سر و موها و رخسار و دامن

محمد اصفهان گوشه‌بینی را گویند فایده گوشه‌بینی

ویرایش از سوی مؤسسه پژوهشی راهبردی ویرایش و نشر
کتابخانه ملی ایران - سازمان اسناد و کتابخانه ملی

میکونید که نیکوکار است که بر گناهانش شرف و تافتند

مندان پایلو و برگارنش نقطه‌های سپید بود و هرگاه

خستماش و گونید که از میان بنایش شاخ بابتد متولد کیست

و در پی بررسی این دو راهی است که می توان از آن استفاده کرد

کتابخانه هندی آژانگرونده گویند حکما، پس قول است

نزارند و گویند که این چنگ یعنی حدود که در دیوار و شرفی است

اصول باگاوزبان از روی هیئت و خاصیت مصالح

و سیدین مرم است کاور بان هر دو میوه و نان

و رقص و قمار و کلب و بازی کاؤز بان نمی رسد خیار

کتاب خود بمیان کتب عامه و تقویت قلبیه می رساند.

از روی اینست شیر پاک و زبان مستقیمست ندارد زیر انگشت

بررسی سبب‌های عدم استقرار اقتصادی در ایران

<p>لسان العصاره فی پاری مرغ زبان و زبان کنجشکم گرم گنبد هندوی و سندی اند جو گویند گرمست در دوم و ترست در اول و باه را بغایت نفوی و خفقان را سودمند آید پوست او سبک تر کرده برینی طراکند قلع دهد لعبت بربری صاحب اختیارات برینی و برابری نوشته است که سورنجان را عرق لعبت بربری خوانند لغت - شلم مسطور - لفاح - بغاری کسایر که گویند و آن اقسام بسیارند آن جزو المال و نیم وزن آن بذر الینجست و ده دانگ خشنماش و گویند بوزن آن جزو القی و گویند بوزن آن بذر الینجست و الله اعلم -</p>	<p>محقق آنست که نباتیست مانند گاو زبان و از ولایت می آید بهتریش خراسانی و ولایتی است و درختیاریات مینویسد که گاو زبان نوعی از مرده پیداست فی الجملة طبیعت طمان الثور گرم ترست در چه اول اندوه را فسر و نشانده و نشانده را بر انگیز اند و چون با شراب بخورد خفقان و جمله عطشی سوداوی و در دزدان را که جازمی قلاع گویند دفع کند و چون بالک و شهد آینه خورد سرد و درشتی بر دور رسیده و در گوی و شکی شخص را مفید و ببل آن بوزن آن ابریشم سوخته و چار دانگ وزن آن پوست حبس است و بعضی گویند بدل آن باد بجزیه است و هند ما گویند صاع آن بلیله پرورد است و بدل آن بود آن پوست سنج -</p>
<p>لک - بزبان هندوی لاکم گویند صمغ درختی است و آن درخت سرد است که در زمین هندوستان بسیار باشد بیشتر گرمست در درجه اول و خشک است در چه دوم و سه و چهار بکشد بدویرقان و استسقا و بیماری های جگر و خفقان را سود لوسیا لغت هندیت و بهرلی فریقان مانند قوت اوفا دو سال باقی ماند قوت دانه او تا دو سال باقی ماند و بهتر از باقلا و زبوتر از نخودست و صمغ او در آخر و در اول گرم و سفید او مانع با اعتدال و محرک باه و مولدنی و در شیر و بول و حیض و سخن بدن و رب آب مطبوع او با اندک قند و حلوس و طبع و متقی نفاس و مخرج چنین زنده روده و مشیم و صفت در کمال</p>	<p>لا اول - بغاری و هندوی هم لادن گویند و بعضی لادن خوانند آن از اقسام غریبست و بعضی از اقسام زوفا شمرده اند لکن زوفا از تیوات است و گویند قیاس است از غریب زبون - لا زور و پاری لاجورد گویند فامیت آن گرمست در در چه دوم و خشکست در درجه سوم و با سمال غلاط و اکو و ایزد لاله دانه ایست مانند کوبه و در کد و خطره و الله شرفا و قطیما و نیز در فاجی او پیدا شود گویند گیاهیت بود اسیر رانهایت در چه مفیدست - لسان الحمل - پیاری ورق باریک خوانند و از نوعی است از الفلح اسفندل چه اگر بگ او از برگ اسفندل بزرگ است و بزبان هند آنرا کچلی خوانند و بعضی سرد و خشکست در چه دوم و بدل آن بوزن آن ورق حامض لیمائی بود -</p>
<p>باب المسم</p>	<p>ما قریون - شیر اقسام آن مصلحه و چهارم گرم و خشک</p>

و سائید اجزا در سوم و نیزترین آن باده و غیر مستقیم و خفیه است
 تر و در کین مسل و سلهای مصنوعی کرم و مواد سوا و دلفنی
 ماهی و جانه سوسور و سنده دندان است و این و غیره لایک
 است غیر نباتات او در درجه سوم کرم و خشک و برگ و دانه او در آخر
 دوم کرم آب مطبوخ برگ او با خروس سال و اسهل و محل قوی
 و رافع در مفاصل و نفوس و عرق النساء و دانه او اسهل و قوی
 گوید و او در اسهال قوی و مخرج بلغم غلیظ در سه درجه
 مازوشینا سببندوی سون کلهی گویند سنگیت کندی و فو
 و نحاسی و صدیکه پیداشد قویترین همه نحاسی است طبعش گرم
 و خشک در آخر دوم و چشم را تقویت کند
 ماسی شانه نباتیت آبی مزه تلخ و برگش برگ شنبه ماند و گوید
 از بلاد تمام و زمین چین روید و غیره اش برنگ زعفران
 است و گوید بنبت او در وادیا و باشد و نوعی گلسترخ دارد
 او را از غوانی مانند و نوعی را گل زر دست از شیان سازند
 او را عصاره امیشا و شیان ماسی شانه گویند طبعش سرد و خشک
 است در یک درجه و قابض است
 ماهی سیر معرج سحر ماهی زبره و یحیی سم السمک نامند و است
 پنج نباتش و نباتش مانند درخت شبرم و در لوش غری است
 مائل و صفة و گویند درختش بطل یک گویند و در از تر و کوه تاده
 نیزه و و گلش خوش رنگ میانه آتش سبز و برگ او تیرگی زند
 شانه غلیظ بسیار دارد و گویند که است تیرگی آن کرم خشک و دانه
 مار چوبه به بلین یعنی ناگرون و افی و اسهل و غری و کرم
 ماهی الور و سنگترین آنست که طبع تلخ بود و طبیعت آن گرم بود

و گویند سر و بود و بالینوس گویند سر و دست در اول و معتدل
 بود و در رطوبت و یوست باطل بر رطوبت بود و یوست باطل
 و سکن صدراع گرم و خفیان گرم با فیه بود و در چشم
 بسیاری رنگین موسی را سقید کند
 ماء الشعیر به پادسی آبجو گویند جو را بوزن یک انار و شش
 انار آب بنزند و صاف نموده آن آب را استعمال کنند و سست
 ماء الحسل کرم بود و صفت آن سبب کینه در و جز آب شین
 بهوشاند تا نکت برود و فلان بانه فرو گیرند و میالانید اگر
 خوانند که گرمی وی زیاده گردد و زنجبیل و فلفل و فلفل
 از هر یک قدری در صر کنند و در دیکر نهند و بر دیکر بنهند
 و در آب حل و در اند جانچه و دیکر برسد و اگر در آب حل
 خوانند با غبار آن بمل آرند
 ماء الجبین - آنچرا گویند صفت آن بستاند شیر تازه و دوطل
 و در دیکر سنگینی گلی کنند و آب است در شیب آن آتش کنند
 و چون شیر خشک آید چهل ورم سکنجین قند
 و یکدم سکر بران ریزند شیر پدید شود و پیچ شود و بزرگ
 بالایش میالانید پس از آن بکراس و دیگر بر آتش نهند و صابون
 بگیرند و بعد از آن استعمال کنند عجیب النفع است
 ماء الکحل - عرقیت که از گوشه میگیرند و اول طبع و سقوی دل
 و روح حیوانی است و بر ضیق النفس و تنگی با ضعف قلب
 و خفقان باشد عجیب النفع است صفت آن گا و زبان
 باد و بخوبی و اجنبی طبل با تخم بادیان جوز بود اصل اسکر
 ایر ستم کرفس و فلفل و فلفل و فلفل و فلفل و فلفل و فلفل

<p>هرگز نکوش و مرتزنجوش پیاری گوش موش پندی مرو و موشانی گویند گرم است در سه درجه بدل آن دو وزن آن فروه خرد گویند نیم فلفل -</p>	<p>همه را نیکوخته در آب باران و گلاب و عرق گاو زبان و عرق بادرنجبویه یکسانند در گلاب پس گوشت مرغ و راج گوشت کبک را پارچه پارچه نموده در نقی انداخته در قلع و انبیه</p>
<p>مسک سفایر مشک و بشندی کستوری گویند گرم خشک در سه درجه و لطیف است اعصارا قوت دهنده است خامه اگر اندک اندک با گافور و زعفران به بینی ریخته شود</p>	<p>نموده و بر آن عقیق نموده و بر انبیه جوده از عسل و عطر در لسته آویخته بر ستر مستعار سقط کنند و یک او قه با شربت بادرنجبویه هر روز بخورند -</p>
<p>در سردی که از سردی بویتری باشد دفع کند و بدل آن زنجفر ست و شیرینی از نو خدایه قریه است -</p>	<p>ماسش - دانه است با اندازه حدس گرد بود و در سیتان مانش را سونگ لغیم گویند و بندی ما و زبان بندی صلیح اطراف قنوج آورده گویند در درجه اول سرد است قدری خشکی</p>
<p>مشک سیاه طبع سرد است که بندی سونگ نامند - شمش - پیاری زرد آگیند سرد است در دو درجه مشک طبع شمع - پیاری را یک گویند و گویند پودینه گویند</p>	<p>سقط است خط سخته بر آید چون با پخته باشند و مرا شده باشد و غدا نیک دهنده است و زود منظم شود تا معده و شکم منظم کنند مغز است مغز و صلیح شیر بادام است -</p>
<p>بدل آن زرد آگیند گویند و در درجه اول سرد است بوزن آن و شکم را گویند بدل آن اکلیل الملک گویند بدل آن شقایق است -</p>	<p>ما و الفهرنجار انگیزان کنایه از نو سار کنند - مچ بشاری همین است گویند - پنج گیاه است که چون حیوان بخورد دست نشود -</p>
<p>مصلح و مصلح که زردی از بیک روی است و پیاری اورا مانش گویند و صلیح گرم و خشک در دو درجه مقل - شماره قطره را گویند چون قطره را بچند آب بکند</p>	<p>معمود - سفید یا سبز - مرو و مرو - جز نیز گویند هندش کسندی خوانند گرم است در سه درجه و خشک است در دو درجه -</p>
<p>بیرون کنند آن را مقل گویند و آن گرم و خشک است در دو درجه مغاث سیخ انداخته بشی که از زرق حب تعلل پیدا شود ظاهر اندی آن سید الکرامی باشد در دو درجه دوم گرم و در اول</p>	<p>می بندی بدل گویند صلیح گرم و خشک در دو درجه مری - آبکاسه نیجه کابخی مذکور - مرا و هیچ - بشاری مروانگ و بندی مروانگ گویند</p>
<p>مقیضا انگیزان آنرا قشنگ گویند و میان آن مرقوم شد طبع قشنگ است و در گرمی تری است مربک قشمت از زمین مروانگ -</p>	<p>مروانگ و در گرمی تری است مربک قشمت از زمین مروانگ -</p>

طبخ الصناعته تنکا بهندی سهاگا -

طبخ عجمین بهندی سها بھر خوانند -

طبخ بهندی - قسمی است از نمک گرم تر و لطیفه اندا انواع

طبخ است -

طبخ تقطی - نمک سها را گویند -

طبخ اندرائی - نمک سپید و این بهترین انواع نمک است

مبعش گرم و خشک بود و در دوم نمک سوخته و ندان را

جلاد و به صفت سوخته وی نیکوترین آن بود که نمک را بشنود

یکبار و در با کشتن تا خشک شود پس مدتی نهند و بر آتش

نهند و آتش سوخته برگردان کنند و با کشتن تا زبر که

بقیه است آن زمان که سوخته شود و آن لغت مشهور است

و بهندی کرمل و کیا نیز گویند گرم و در درجه اول و در دست

در درجه آخر و بعضی هم در سینه را فتح دهد کیلویی که از و شکر شود

نیکو بود و قوت دهد و مصالح آن نبات بود که بخورند بیک

صکله بهری زرد و بهندی که نگویند در درجه اول گرم و

از آن تر و لطیف و منفع و مسمن و مفتوح سرد و جهت تصفیه است

و قهقهه ری و خشونت خلق و در فرشتک نافه بیل آن بخورند

که در جوشانیدن خمس آن سوزد -

سویچ - بیاری سوزک و بهری زرد و بیاض و نخل خوانند و آنرا

سوم گرم و خشک و بسیار جالی و مفرج جلد و تشنه مفتوح و مسقط نیز

و خائیه و غیره کردن او جاذب رطوبت و باقی -

سوزد - آس - سطور -

سویالی - بهترین آنست که صفتی بود گرم است و در آخر د

میوه یا بسکه یعنی میوه خشک او را بهندی سها را گویند

نزد بهندی سخل اجزای درخت اوست که سالک را از آن

افسرده باشند و نزد بعضی آب بطیوخ آن گرمی و خشکی از آن

و بهر افعال او مانند سالک و با قوت قابضه و حمل او در خور است

و حقیق و مسقط عین و جهت رفع انقباض رحم و صلابت آن بخورند

جهت رطوبت و باغی و لقوه و رفع ضرر هوا و باقی سوزد

و مصالح آن را زیاده و بیل آن با قوتی است -

باب النون

نارمشک - بهندی سها را گویند گرم و خشک است

و در درجه اول -

نارچیل - بهری جو بهندی و بهندی نارچیل گویند و گویند

طبیعت آن گرم بود و در اول درجه و نیز در دوم و در درجه

نبتی پارسیان کنار خوانند و بهندی سها را گویند طبع آن

سرد و خشک است و در درجه اول و قابض است و بدان آن غیر

نحاس - مس را گویند یعنی مس سوخته خامیست آن گرم

و خشک است و در درجه اول و نیز قابض است -

نخل - گس - شکر -

نرجس - بیاری زرد گس خوانند طبیعت وی معتدل بود و

گرمی و خشکی و لطیف بود و بعضی گویند گرم خشک است و در اول درجه

و گویند در سوم درجه -

نشا - بیاری قاسه را گویند سرد و خشک است و در درجه اول

نشاره - بادیه هر چه -

نضار - زردیخته را زهار گویند و صاحب انفاط الادویه گویند

مالیمن روغن او را در آب پیاز و خورند بشراب قاطع
آب منی است والله اعلم
نیل گاؤ - حیوانیست که هندی در بعضی خوانند

باب الواو

وج - بغاری اگر ترکی و بند سیخ خوانند بنیست مابین
سفیدی و سفی و قندظم و ماکل بطری در اول سوم گرم خشک
قاطع بلغم و قریاق سوم و مقوی معده و مگر و با نمود قوت قاعده
و متقی و داغ و مبی و تخفیف رطوبات معاصر و در بیل و حیف
و محل ریح معده و اسهال

والان بزرگ - هندی در بعضی خوانند در آب پیاز و خورند
و اجد - لباب را گویند

واک - جانور است که در رنگ که اکثر در لباب است
و ادیان - باد بیان را گویند

و بر اللقاح - چشم خسته را گویند
و وع - بر گش را سپید مریه بنده نموده گویند و کویچن گش

نایی بند و کویچن خوانند
و در بغاری گل و در بند و سیچول گلاب گویند بر شش

کلی سینه است که هندی گال گویند و حایتش سر و خشک
است در در بیل و مقوی اعصاب باطن و علاج عرق متعین بود

و سد کاهلی و جگر بکشاید
و زرقه - نوعی از سالار منده است و گویند حریانی گرگ

و تحقیق گوشت حریا که گرگ است سم قاتل بود و در حال
بیشتر است و در آب پیاز و خورند

وسخ - بجم را نیز گویند و هیت بجم است و در بعضی خوانند
و اندام را با اعتدال گرم کنند و اناسما را که خست باشد نرم کند
و فیشا نایب یا بجم است

وسخ الاذن - ریم گوش را گویند و شقاق لب را سودمند
آید و گزیدگی افعی را بجمایت نافع بود و چون بشکافند و خورند

این هندی بار است و متعین و بجم است
و سمه - بجم الاذن و بجم بزرگ نیل را گویند و در سمه

بفتح و او چینه است که بر و خضاب کنند و بعضی کتم نامند
و گویند بجم بزرگ نیل است و شقی و کرمی نیز می باشد و در بجم

گرم و خشک و با قوت جالبه و قاعده و محلله و نایب و بجم بزرگ نیل
باب الباء

بعل - دهن بغاری قاقله گویند و هندی الاچی خوانند
بکبر و منار باشد که در ماده نیز گویند و بعضی منار را نیز گویند

و حایتش گرم است و در در بیل و خشک و در دوم جگر و معده
و سر وی یافته را سود و در و با نم است

بکبر و منار باشد که در ماده نیز گویند و بعضی منار را نیز گویند
و حایتش گرم است و در در بیل و خشک و در دوم جگر و معده

و سر وی یافته را سود و در و با نم است
و بکبر و منار باشد که در ماده نیز گویند و بعضی منار را نیز گویند

و حایتش گرم است و در در بیل و خشک و در دوم جگر و معده
و سر وی یافته را سود و در و با نم است

و بکبر و منار باشد که در ماده نیز گویند و بعضی منار را نیز گویند
و حایتش گرم است و در در بیل و خشک و در دوم جگر و معده

<p>بلبلج - پیاری بلبله گویند و بزبان هندی هر قی در هر قی تهم بهترین آن بالیده زرد و دانه بزرگست و آن به چهار قسم است نوعی از آن زرد و نارسیده که از درخت باز کنند و آن مقوی همه و دانه است و نوع دوم بلبله سیاه بند است و این آنست که از درخت رسیده باز کنند و آن جت بواسیر و تقویت احشاء و در و سرفاغ نوع سوم بلبله کالی است و آن را نیل گویند بهترین آن بالیده و سیاه مائل به زرد است و بهر جهت مستعمل و طبیعت جله انواع بلبله در اول خشکست و بعضی اورد و بلبله سیاه را اگر بماعتدال دانسته اند سسل بلغم و سودا و بلبله بلبلون - مارچه سطور - هندی با پیاری کاسنی و کشاج و کشنج نیز گویند و کاسنی و کشی را سرهای خرم را و پیانی طبعش گرم و طبیعت انواع هندی باطله سردست و هندی با دشتی سرد و خشکست و در درجه اول - با قواریقون - دانه کی گویند سرد و دشتی است - بلبلوت - مشهور بلبل جلی است -</p>	<p>بلبلج - پیاری بلبله گویند و بزبان هندی هر قی در هر قی تهم بهترین آن بالیده زرد و دانه بزرگست و آن به چهار قسم است نوعی از آن زرد و نارسیده که از درخت باز کنند و آن مقوی همه و دانه است و نوع دوم بلبله سیاه بند است و این آنست که از درخت رسیده باز کنند و آن جت بواسیر و تقویت احشاء و در و سرفاغ نوع سوم بلبله کالی است و آن را نیل گویند بهترین آن بالیده و سیاه مائل به زرد است و بهر جهت مستعمل و طبیعت جله انواع بلبله در اول خشکست و بعضی اورد و بلبله سیاه را اگر بماعتدال دانسته اند سسل بلغم و سودا و بلبله بلبلون - مارچه سطور - هندی با پیاری کاسنی و کشاج و کشنج نیز گویند و کاسنی و کشی را سرهای خرم را و پیانی طبعش گرم و طبیعت انواع هندی باطله سردست و هندی با دشتی سرد و خشکست و در درجه اول - با قواریقون - دانه کی گویند سرد و دشتی است - بلبلوت - مشهور بلبل جلی است -</p>
<p>آب آید احتمال این آن قاطع ظفره و قطره آن بر دندان حرم خورده مفتت حصات و مسقط آن و با قطر آن شسته افوی جمت اگر محافظ دندانهای صحیح است همچنین با سوسن شسته و چون دندان های صحیح را بموم گرفته پس بروند آنها کمال این آرا بچکانند تا آنکه آرا مفتت و قلع نماید بهتر است و چون هیچ آرا در سر که بچکانند و دندان مضطرب نمایند و چون دندان شکستین و دند و آتش سیدن آن مسهل بلغم نمایند و علاج بواسیر و چون دو قطره یا سه قطره آرا بر انچه چکانند خشک شود</p>	<p>باب الیام یا قوت هندی بانک و پرم راک نامند و او چهار نوع است سپید و زرد و کبود و سرخ و انچه سرخ است او را گوه برقی گویند و در بعضی کتب طبی است که هر ایصال باید تا جرم سنگ گردد اگر ستور باشد غایتش خا عوان از کسی که او را یا غوطه در کوزه ای که در آن بزرگ از جهت دفع آن در تلج و کمر ببرد و انگشتری را به کل سازند و در او یک پزگتر ترکیب کنند خورون آن ثوابانی</p>

تتاول کتد اسمال نیکو کافی نایر و چین با سولق و نان	سواست مخصوص که در آفتاب بالند و سولق نیکو به زبان رویه
خالص و بهر آن آنست که با غسل و یا قیر و طی استعمال نمایند	ضعیف باشد و چون مکرر استعمال نمایند زود ویر و استعمال
تا آنکه باعث تقرح و همان و ملوک نگردد و نگاه اخذ بنمایند	آن با زیت کاسر و راف غامک آنست و در طلب
تیومی تر آنرا و بر سو خرفی اندک بریان نموده حق بنمایند	هندی مینوسید که دو نوع است سفید و سرخ هر دو هم
با قدری سولق و آب بران ریخته می آشتانند و اسمال بنمایند	مسسل و راف فساد و باد و بنیم و جندام و جرب و فساد و اسهال
و ششامی خشک آن درین امر بسیار ضعیف است و بی فنی که	پیر اسپج - بلون را گویند
آنرا که فیون نامند چون ششامی آنرا گرفته در ساج خشک کرده	یشب - نوعی از سنگ است در آخر دوم سرد و خشک
پوست آنرا گرفته بقدر نه گرمه و یک شنبانه روز در شراب کهنه	و مقوی معده و قاطع نزف الدم و زحیر و قروح باطنی و خفقان
نمیسانیده پس صاف نموده نیکرم کرده بیا شامند اسمال	و حرقت بول شراب و با شراب نمیدرفت حصاة و تعلیل و
بینا که بنمایند مقدار شربت از لبن یا تانله قطره و درون مصلح استعمال	بر گردن جت خفاق و بر مری و معده جت تقویت معده
آن جائز نیست و مصلحات آن نشاسته و آرد جو و روغن	و بران جت عسر ولادت -
با دام و روغن بنفشه و گل سرخ سائیده و رب السون و کثیر است	یعقوب - کبک نر را گویند -
و دوف سرد کرده مصلح افراط عمل آنست و حرارت کشنده باطله	یعجمیصا - ریاس را گویند -
و با قوت همیو مسهل قوی در همه اعراض و از قنایت شدت مویش	یمان - زاج سپید را گویند -
اسمال الدم و قرحه المعاوز و زحیر و غرض و غشیان و انقلاب	ینوب - درخت ششامش را گویند -
معده و غشی است لهذا استعمال آنرا از داخل تجویز نموده اند	یشئون - ثافیا را گویند -
و عند الضرورت از سه قطره که مقدار شربت آنست با مصلحات	ینوب - غروب بلی را گویند و گفته شد -
ذکوره با یکدیگر میفرمایند و بدل آن در استفراغ مایست از	یسر و ج - رفاع مرقوم هندوی لکھنا و لکھنی گویند -
اسعادت از اعضا وزن آن سقمونیا و بوزن آن سقمونیا	خاتمه الابواب و خاصیات بعضی فواکه
بسیج آن با سرکه صلابت اطراف بواسیر و قاطع قوبا و مصلح	و تاثیر با مخصوص هندوستان
قروح متعفن و متاکله و یا قیر و طی جت جرب سوداوی و نار	انناس - مسکن حدت صفراوی و مقوی معده و کبد و
قاری یا کله و ثانی یا اطلال آن قاطع نایل و توره و خیلان	طبی المقضم از میردین و مرطوبین مصلح آن خوردن با نمک
و لحوم زائده در اطراف ناخن و لبین آن زائل کننده	در خیل پرورد و طبع آن سرد و تر و در دوم -

آنست. ماهیت زخمت انهرالین شکم و واقع پس معده
و فساد خون و بطن و صفرا و مایل و بنور و مرقم آن که ماست
مفرک گویند که شکم است افزاینده اخلاط است و رسید
او بطبع سرد و تر و گران و سوز و بجا مهیت مقوی دل و بجهت عشاء
مستحق طعام و واقع فساد و باد و صفرا و شیرین آن بطبع سرد و طبع
و در ششای روی و اندام و خون و گوشت و آب پشت بنیزاید
و آنچه از وی بسیار ترش است قدری تلخ افزاید.

پرور - بلبل نیز خوانند شمریت سر و ناخوش نیکو و گرم
ترست و باضم و مقوی دل و سببی و شش طعم و دافع مزه
و فساد خون و اخلاط ثلاثه و تب -

چهل ستم است مشهور بطعم ترش و پخت خام آن صفا
انگیز بود و سبک باشد و سیاه و بطعم شیرین و هنگام پخت
سرد و تبخیر کند و متوی دل است و واقع تشنگی و فساد صفا
و خن و بار و سوزش اعضا و قریب و نقطه که بسینه رسیده
باشد و واقع تب ووق -

تورنی بلع خشک در سبک منفع ماده قاع و دفع آتشی
اعضا فروزی بدن و مستحقا و امراض سینه و جذام و دیگر
و ساد بلغم صفرا و شران بلع یک و سر و ملین و دفع فساد ناسخ
بر سینه صده و اخلاط و کله و قسم دوم که آنرا کفیا خوانند آن
بلع سر و دفع بی سر و فساد بلغم و کله و بدن احشا
ناید و قسم سوم این نیز و بسیار دیگر است و باید بلع

سر دست و ملین و دافع نسا و باد و صفتها -
چنانکه طبع آن سرد و در آخر دم خشک و عاقل است
مضراوی و مغوی معده و کبد هارین و مطلق حرارت دم و صفتها
و غرضه مضرت آن جهت خنای و قلاع دارد و مستحق است
و غرضه آن جهت حبس اقسام سمالات و تسکین حرارت
معده و کبد و حرارت صفرا و تشنگی و تحریک استخوانها و درین جهت
پایه پلوس مفید و طایفه سرد و سبده آن جهت دالالتش باغ
رو باشد موسی آنست در خنده مرتبه و نفوذ ریشهها با یک
آن خنای و پاک نازک آن بمقدار دو قوطی بگونه شب در
بخیسانیده صبح بالیده صاف نموده پیا شامند تا مدت
سه روز یا چهار روز مضرت کم کند آن را در کوزه گشته انبه و لبلب
پخته کرده جفت اسهال مزمن مجرب کلان آن را با شکر
در بر سفیم و قابض شکر -

محمّدی - بطعم شیرین و بهنگام افروخته تیز و بطبع سرد و خشک
بنفشه شام و دافع فساد و بار و صفرا و افروخته و حافظه صحت و آتش
عسائلی بهتر ساخته می سرخ است -

سبب بلندی سر و گردن و واقع فساد باد و طغی و صغرا -
 ل - سیوه هندی است درخت آن عظیم تر از کتزدخت
 ن و از صفت چنانکه چکتر و برگ آن بزرگ تر از برگ
 بزرنج و در شکل شبیه بان و اندک ضخیم تر از آن چو ب
 و در رنگ و گنده ساخته شده آن زرد و تیره مالی است
 از تنه درخت و ششای آن بر می آید و آنچه نزدیک
 آن باشد تر و شیرین تر است و در گند و درخت

از هیچ آن نیز بر می آید. و آن بسیار شیرین از شاداب می باشد
و تخم آن در بزرگی و کوچکی مختلف می باشد و کوچک آن را می نامند
بسته که در آن تیره دیده شده و در آن دو تکه دانه که به نسی گویند
نامند و می باشد بزرگ آن تا یک من بند می در بیات آن مانند
تنگی نه چو انبساط که بگردانیده محل آن را بالا کرده چون آنرا
مملو از چیزی کرده باشند و آن اصنان می باشد بهتر از بقیه
و اجای آن کوچک و نرم بر بوی و این زبون ترین قند است
و بعضی از آن را تنویر و بعضی شیرین و شاداب و گندیده و گندیده
و این را گاه چنانند و بعضی دانه های لطیف و پیر شیرین و شاداب
که در بین آب می شود و اگر از جوف آن بپزند و زبانه
بگذارند خود بخود گداخته آب می شود و این بهترین است
و در دهن می گردد و کم نفخ و گندیده و مناس آن نرم
و لزج باشد نفخ و بطیاض منقسم است و این دانه اندک
نازک طرازی متصل بدانه آن می باشد چنانچه شش که در گاله
آنها چنان می نامند بعد از آوردن آنها را جدا نموده می خورند
بیر که آنها اندک صلب و ثقیل و نفخ اند و در دم کم با آنها را
نیز می خورند و نیز در جوف آن پود را در ششها بسیار که از پوست
آن روئیده و واسطه شده میان دانه های آن و تخم آن
و جوف دانه است که اندک صلب و بالای آن پوست نازکی
و خام آن غیر مسطح بلکه تخم آن را آتش بیان کرده با ناک
می خورند و نیز می باشد و گویند صلب و با تخم آن است و نیز مردم
بنا که تخم آنرا در مای بطور دو پیازه و قورمه گوشت نیز می خورند
بطیخ غم آن در آخر دم گرم و خشک و بارطوبت فصلیه و بی

و شفته و خشک و نفخ و بطیاض منقسم و ثقیل و منقسم و نفخ
سوداوی و امراض هاضم از آن و صلیح آن نیک و حوض
آب می باشد آن خوردن -
که بلیه بخری قشادالما را خوانند و نفی از و موم بکر بلیه
جنگلی بطیخ تلخ و بطیخ سرد و سبک و بلین و دافع فساد و صفا و
بلغم و مقوی اعضا و باه و مولد نفی و دافع جریان آن
جهت درد مفاصل و قهرس بارد و استسقا و طحال و بر قان نفخ
و دافع کرم شکم خصوصاً که تلخی آنرا از لای نکرده باشند و موم
مصلح آن سنگین و سرد است -
کسی و سنج رستی است بطیخ آن مرکب القوی و سرد و تر
درد و مماندک حرارتی افعال و خواص آن با تریا حیت
و قوت قلیه جهت تقویت قلب و حفظان و دفع بیضه شدیدی
قی و اسهال بسیار شده باشد در اول حال و دافع اسهال
صفراوی و نیز سوداوی و سردی و سردی اعضا و موم شده
و مله و طاعون را سفید نموده و طلا و حیات صفراوی
و موم را نیز نافع است -
گولر - معروف با تخم آرم بطیخ سرد و گران و بناسیت
دافع و امیل و شور و فساد و صفا و بلغم -
کهرنی - بکر اول و خفاد با و سکون را و بطیخ آن گرم و در اول
و تر و در دم و بارطوبت فضا و اعضا و دافع خشکی و بیوشی
و سرگرافی و سکون بجهان اغلاط اربعه و قوت و جهت سرفه و قمره
مباری بول و شتی طعام و باه و زیاده کشته سنی و آنچه در
ولایت گجرات می شود بهترین است از آنچه در بنگاله می شود و

[illegible]

نام مرض	توضیح مرض	نام مرض	توضیح مرض
صناع	در تمام سر را گویند	لقوه	چشمین در دو سبیلین است یا اشتقاق است
تشنجیه	در دینم سر بندی آهسته سی	تشنج	در تمام کسین و عضو دایان اگر از بلغم باشد تشنج متکلیف و اگر تشنج بی پوست باشد تشنج با بستر گویند
خورد و پیشه	در میان سر	تدو	یعنی است مانند عضو دایان است که عضو انبهر و دایانید
سر سام	در میت که در برده های سر واقع شود	رعشه	در زمین عصبو
جمود	مرضیت که یکبارگی واقع شود انسان بچشم خود	انتلاج	پدیدان عصبو
سکته	مرضیت که در حرکت باطل کند و باز که در دست	لوی	مرضیت که در ان عضو اگران رنگه و بی چشم سرخ شود
سبات	خوابیت غیر طبیعی در نهایت کالی	حس	خارش و داغ سبب درد
سهر	بخوابی یعنی نیایدن خواب	عصابه	در رویت که در ریه و پیه آید
سبات سهری	در میت و نامی مرکب از صفر و بلغم	زکام	فصله داغ از بینی بر آمدن
کابوس	مرضیت که انسان خنبل کند که کسی از بچشم کند	نزله	فصله داغ از حلق بیرون آمدن
صرع	سکوت در حرکت و بیوش و بجز تشنج میگی	امراض چشم	
جولون	وضع اطفال را فقه از تشنج میگویند	رد	درم تشنج است اگر از خون باشد چشم سرخ و اگر از بلغم بود درم سپید زرد و اگر از ریح باشد تشنجی صلی نباشد
سدر	هرگاه انسان بر خیزد چشم تاریک شود	ظفره	نقطه خون است که بر ملتحمه افتد
دوار	هرگاه انسان بگردد و تشنج در نظر گرفته ناید	ظفره	ناخن
نریان	بیشتر تشنج بلغم و داغ و سبب سودا عارض شود	بیاض	سپیدی است که بر بیاهی چشم افتد
قانع	مرضیت که نصف بدن را طول بچشم حرکت شود	سبل	مرضیت که رنگی چشم سرخ و صلی شوند
خسدر	مرضیت که جس عضو را باطل کند	استفاح	یعنی در عین تشنج

نام مرض	توضیح مرض	نام مرض	توضیح مرض
حکته الماتحه	یعنی غاریدن ملتحمه درین بسیار باشد که پلک سرخ شود	التقاق الحقیقین	بهم پیوستن هر دو پلک
دوقه ملتحمه	بثور ملتحمه سرخ یا سیاه که در چشم پدید آید	شتره	کوتاه شدن پلک
دوم	سیحان اشک	شرناق	فرو نیست نرم که بظاهر پلک ظاهر شود
مرفستین	سوزش چشم	عقده	فرو نیست سخت که بظاهر پلک ظاهر شود
قذی	چیزی در چشم افتادن	شتر منقلب	سوی مژه که وارزون شده در چشم خلد
قرصه عین	ناسور چشم	شمر زائد	سوی زائد که در غیر نیست روید
کمنه	گران پلک	انفتال الابداب	در حقیقت مژه
عشا	شکلوری	بیاض الابداب	سبیدی مژه
جنوا لعین	بیرون آمدن چشم بدم	جر بلا جفان	خارشی که در باطن پلک پدید آید
بتور القرنه	بلند شدن قرینه	برو	بطونیت علیا مانند زائ که بظاهر پلک افتد
حول	هر چیزی در نمودن از هر دو چشم	صلابت	سختی پلک
اشعاع	کشاده شدن ثقبه	سراق	سطر و سنج شدن پلک
ضیق	تنگ شدن ثقبه	قل الاجفان	پیش که در خرگان افتد
تخیلات	یعنی شکلهای خیالیه چشم آید چون شیشه و کلس	شعیره	در نیست بشکل بود که زائ پلک ظاهر شود
نزول الماء	فرو آمدن آب در چشم	قوت الاجفان	فرو نیست بشکل توف اکثر در باطن پلک پدید آید
زرف	گریه چشمی	تهیج الجفان	انقباض پلک
ذباب الجف	رفتن ابهر	غله پلک	بثور خرو سوزان است که اندک ورم کند
خفش	آنکه روزانه بصارت ضعیف شود	سله پلک	جسمیت فرونی از پوست و گوشت جدا
قصور	کمال ضعیف که در ابهر افتد	زرق جفن	کبودی پلک
سل الجف	لاغری چشم	خضرت	سبزی پلک
تپش لعین	غوش نیاید و بدین بجانب شعاع	غوب	ناسور گوشه چشم
امراض جفن		حکایات و جفان	خارشی بظاهر که در گوشه چشم و پلک پدید آید

نام مرص	توضیح مرص	نام مرص	توضیح مرص
غده	زیادتی گوشت گوشه چشم که طرف بینی است	قروح الالف	ریش بینی
امراض اذن یعنی گوش		ریمان	برآمدن خون از بینی
وجع الاذن	درد گوش	بجرا الالف	بودی برآوردن بینی آمدن
قوة گوش	تفرق القیالیت که در لحم و عظامی لحمی می رسد	رض الالف	کوفته شدن بینی
	ما و ام که تازه است جراحت گوشت چون کنگرود	عطاس	عطس بسیار آمدن
	و در آن چه که هیچ آید از آفرجه نامند	جفاف الالف	خشکی بینی
طرش	نفصان در سماعت	حکاء الالف	خارشش بینی
وقر	بطلان سماعت	امراض لسان و دهان	
صمم	فقدان سماعت	و هم لسان	آماس زبان
دغل الحما	بینی برآمدن شکر زرد در گوش	نقل اللسان	کندی و گران زبان
طنین	آواز نرم در گوش آمدن	عظم اللسان	بزرگی زبان
دوی	آواز بزرگ در گوش آمدن	شقاق اللسان	شکافتن زبان
اگسار الاذن	شکستن گوش	جفاف اللسان	خشکی زبان
انفلاخ الاذن	برآمدن گوش از بیخ	حرقة اللسان	سوزش زبان
افلاخ الاذن	شقاق گوش	حکاء اللسان	خارشش زبان
حکاء الاذن	بیش شقاق گوش	ضمض اللسان	فرونی سخت باشد غده که زیر زبان پیدا شود
مهر الاذن	گرختن و ریختن گوش	فساد فوق	زائده وقت تناول چیزیست محسوس شدن
امراض الالف		نقش زبان و دهان	پوستهای باریک جدا شدن از زبان
خشم	بطلان شامه	بثور الغم	دانه های خرد که در دهن برآید
فساد و بجم	در حس بویائی فتور آمدن	قلع	جراحت در لیش دهن
بواسیر الالف	گرفت زائده که در بی برآید	بثور الغم	بد بوی دهن
فتور الالف	آبله های خفیف که در بینی ظاهر شوند	امراض شفقت	

نام مرض	توضیح مرض	نام مرض	توضیح مرض
اشتهای شفت	پریدن لب -	خفاق	در نفس زدن یا در پیرست فرو بردن و یا در دهان
انقباض الشفت	خرد و کشیده شدن لب -		فتور افتد بسبب حدوث آفتی در حلق -
بواسیر الشفت	فرونی که در لب زیرین پدید آید -	تعلق معلق حلق	در آویختن و یوچه -
ورم الشفت	آماس لب -	بلع اللبر	فرو بردن سوزن -
قروح الشفت	زخم لب -	الطباق المری	بهم بر آمدن مجرای غذا -
امراض انسان و لثه		استرخای حنجره	سستی علقوم -
وجع السن	درد دندان -	حکاک المری	خاریدن مری -
حرس	گندیدن دندان -	غسل البلع	در شواری فرو بردن چغیری -
فجاء بالانسان	رفتن آب دندان -	بجته الصوت	گرفتنی آواز -
ناکل انسان	بجته خورده شدن دندان	امراض ریه و صدر	
تفتت انسان	بوسیدن دندان -	ربو	ضیق النفس -
تثقب انسان	سوراخ در گشتن دندان -	سعال	سرفه -
تحرك انسان	جنبش دندان -	نفث الدم	بر آمدن خون از دهن -
تمزید السن	در آید شدن دندان -	نفث المده	بر آمدن ریم از دهن -
حکک الانسان	خارش دندان -	ذات الریه	آماس شمش -
بجلاء انسان النوا	یعنی برجم سائیدن دندان در خواب -	کل	قرحه ریه -
ورم لثه	یعنی آماس گوشت بن دندان -	امراض صدر	
لثه و سیه	بر آمدن خون از لثه -	ذات الحنجره	آماس پرده که از نواهی پهلوت در ریه پهلوی راست
تضای استخوان	بالک کشیدن و گشتن دندان به حرکتی	ذات الصدر	آماس پرده که در نواهی سینه بود -
امراض حلق و لسان و مری و قصبه ریه		هتقان ریه در مری	یعنی بد شدن ریم در فضای سینه -
یم اللسان	یعنی آماس ملاده -	جمود المده	افزوده و گشت شدن سینه -
خاء اللسان	سست شدن ملاده -	امراض قلب یعنی دل	

نام مرض	توضیح مرض	نام مرض	توضیح مرض
خفقان	طپش دل -	تشنه کلی	علتیست که انسان سیر نشود -
عشی	بیوشی -	جمع البقر	مرضیست که گرگی مسلمان شود -
بوم افول القلب	یعنی آماس و کوشش دل -	جمع الغشی	علیتیست که انسان را همه بر جمع نبود -
علت و غمانیه	این آنست که در یار کو یا در اول بر جی آید	عطش مفرط	غلبه تشنگی -
ضخمة القلب	فشرده شدن دل -	وبایه المعده	وقتی که یاده تحلیل نرود و حج شود و دیگر در این
نقشر القلب	برالکچمه شدن دل -	قروح و ثبور معده	علامت وی غلبه در دست و پاهای چیزها -
قذون القلب	بیرون آمدن دل -	نفخه	دم شدن شکم -
جذب القلب	دوئی آنست که پندار و بار که دل فرو کشته شود	جشاد و ثناء بطولی	یعنی آروغ و فائز و خمیازه -
انزواء القلب	دوئی آنست که پندار و بار که دل در آب افتاده است -	قته	چیزی از معده از راه دهن بر آمدن -
امراض شدی		تنوع	یعنی تنوع شدن که فی می آید و می آید -
قله اللبن	کمی شیر و آنرا سبب است یکی کم شدن غنم و	غشيان	حالتیست باعث برقی -
کثر خون سوم فساد خون -		قوی الدم	خون قوی آمدن -
جذب اللبن شدی	بسته شدن شیر در پستان -	جمود الدم و اللبن	بسته شدن خون و شیر در معده -
رضن البدی	کوفته شدن پستان -	فواق	یعنی تشنگی شدن چیزی از طبقت و غلبه معده و تشنگی
امراض معده		انقلاب المعده	مرضیست که آنچه خورده شود بعد از معده قوی نشود -
سوزش معده	علامت آن حرارت و برودت است در معده	قلق المعده	مرضیست که در معده اضطراب ظاهر شود -
وجع المعده	در معده -	اضطلاج المعده	مرضیست که جنبش باشد خفقان در معده ظاهر شود -
سوزش معده	اسباب هر سه واحد است -	وجع الفواد	در لیست قوی که در سر معده پدید آید -
هسته	مرضیست که در فاسد غیر از معده بدن به معده آید بهان قوی آید	حرقت المعده	سوزش معده -
انقباض اللسان	سبب هر دو واحد است لیکن اگر ضعیف است کفی	تصلب شج معده	سست شدن بافت معده -
تشنه معده	افتاد آرد اگر قوی است معده آرد و می طعم میماند -	جساة المعده	سختی معده -
فساد و تشنه	کمی تشنه است -	فرب و خلطه معده	فساد معده و جریان شکم -

نام مرض	توضیح مرض	هم مرض	توضیح مرض
انفرد سده	خرو شدن سده -	امراض امعا	توضیح مرض
ضعف کبد	ضعف شدن جگر -	زرق الامعاء	دوی آنت که طعام زوده زود بیرون آید -
سده جگر	دوی آنت که در خلل گوشت جگر غلط غلیظ لایق -	خروج امعاء	یعنی بر آمدن امعاء از نفس زوده -
جمع بوند شود -		زحیر	پیش راکویند -
سده ماساریقا	نشان دوی آنت که در سده و جگر تد ر غائر -	منخص	یعنی وجع امعاء بسبب حبس ریا -
و قتل محسوس شود -		قونج	در دیت شدید که در امعاء افتد -
وجع الکبد	نفخ و قتل شدن در کبد -	حصیر	یعنی قبض ماندن شکم بی در و -
خفقه الکبد	پلیدن جگر حرکت اختلاجی -	دیوان	کرمیت که در شکم پدید آید بی تکلیف -
حصه الکبد	پیراشدن سنگ ریزه در کبد -	امراض مقعد	
سودا خفیه	نشان دوی ظهور تبسبست در وجه و دیگر اعضا -	بواسیر	فرو نیست که بر سر مقعد پدید آید -
استسقا	نفخ نمودن شکم مانند شک آب -	بوی بوی	ستول شدن ریا غلیظ در امعاء -
امراض لطحال		ناصو مقعد	قرصه ایست نماید عمره که در سر مقعد افتد -
سوزش لطحال	علامت دس آنت که اگر خار بود سوزش -	شقاق مقعد	شقاق شکست که در سر سقره افتد -
سوز و بول و بر از سرخ مائل بسیار -		امراض کلیه	
و اگر بار بود و قراقر در آن محل پیدا شود -		هزال کلیه	لاغر شدن کرده -
درم لطحال	دوی اگر خار بود و تب لازم باشد -	وجع کلیه	در شدن در کرده -
تفج لطحال	باید دانست که اگر درم سبز اکثر چلیک بود -	قرص کلیه	زخم شدن در کرده -
و با صلب سگروان را بدین نام خوانند -		جرب کلیه	علامت دس و قوع غارش و غیره فتمت در امعاء -
انفرد لطحال	دوی از ضعف هاضمه و اخیره افتد -	حصه کلیه	سنگ ریزه افتادن در کرده -
حجانه لطحال	نشان او بر آمدن رنگ ست در بول و غلش -	امراض مثانه	
در سبز نمودن و دیگر اعضا سالم بودن -		ورم مثانه	با آنکه اگر خار بود و در دیت غلش و سوزش -
		وللا تنجاق	و تب گرم و حسیه بول پیدا شود -

نام مرض	توضیح مرض	نام مرض	توضیح مرض
قروح مثانه	نشان او خروج قشور است در بول و متن بول و عروق حرقت آن	قره بون	مرضیت که قضیب دائم قدام بود و حرکت کند
جرب مثانه	نشان او ظهور درد و خارش است در مثانه و حرقت و متن بول که بول الدم آید	عذ لیله	مرضیت که وقت انزال غایط بی اختیار بر آید
جمود الدم	یعنی بسته شدن خون در مجرای بول و این عقوبت	ملک آینه	مرضیت که در معده است و پدید آید و معده گمانند آن
فی المثانه	بول الدم یا مزید و مستطبه پدید آید	اورم آینه	سببش اگر خون بود و عظم ورم و نقل حرارت گویا
وجع مثانه	این درودیت که به جهت ورم یا حرقت یا جرب مثانه	دهر و اگر صفرا بود شدت حرارت بود	
خلع مثانه	یعنی بیجا شدن مثانه	تخیمه نیشین	یعنی بزرگ شدن بیش از حد و متن بول
استفاج مثانه	نشانش ظهور تمسک است در مثانه	عاقونا	مرضیت که در قضیب با هم ختم است و افقد
حصاة المثانه	نشان سنگ مثانه حکم بوجع قضیب است و بعد بول	تخیمه قضیب	یعنی بینه مجتمعه شود و خود کرد و در
	باند که زمان باز تقاضای بول شدن	دولی تخیمه	یعنی رگهای لبس خصیه بر آید و شونده چنانچه در پیک
حرقت بول	سوزش بول در مثانه	مردم می افتد	
احتیاج ببول	جس شدن بول در مثانه	علاج قضیب	یعنی گشیدن قضیب
تقطیر بول	آمدن بول قطره قطره	امراض صفاق و شرب و مراق	
سلس البول	آمدن بول به اراده	فیل	و دومی آنست که منفذ صفاق که در کش ران
بول قهقر	در خواب بول کردن	واقعت	بجانب خصیه بکشد
بول اهرم	آمدن خون در بول	فوق مراق	باید دانست که گاه باشند صفاق از جای نماند
بیان امراض مخصوص مجرای بول		و فوق الا سیم	بالا تر یا فروتر از آن پاریده شود و مراق سالم باشد
انقباض باه	و این را دو سبب است یکی تهوت و آرد و جماع	پس آنچه ماتحت صفاق است	از صفاق بالا تر آید
	منقبض بودن دوم آنکه آلت معرجی گردد	و مراق را از آنجا بلند نماید	
سرعتزال	خروجی منزل شدن	توالس	بلند شدن ناف را گویند
منی الدم	یعنی سبب منی خون آمدن	بیان امراض که مخصوص بنفان اند	
		عقصر	قرار نه پدید میفتن محل را گویند
		کثرت استغلا	یعنی بسیار افتادن منی و سببش باز آمدن قروح

نام مرض	توضیح مرض	نام مرض	توضیح مرض
رجا	مرضیت مشابه بکل -	اورام و شبور طاهر بدن	توضیح مرض
سبلان رحم	بر آمدن رطوبت از رحم -	سقاقلوس	ورم خفیه غلیظه که عضلات را می کشد و قاعه می گرداند -
انتباس طشت	بند شدن حیقین را گویند -	مجره	ورم صفراویست که بیماری سرخ باده گویند -
امراض ظهرو اطراف		مجره	پارسی آتشک گویند و این جنابتیست که پنهان میباشد و سرخ و باده در قوی میورد و گویا آتش نهاده اند لهذا بدین نام مسمی گردید -
صدب	و آن زوال نقارست بقدم خلف پایین بسیار -	نمل	و وی باشد بشور که با حرقت شدید و خارش بود -
وجع ظمر	در پشت را گویند -	جاوریه	بثور صغار کاردس مانند است که سرش سپید است و بخش سرخ باشد و متفرق در بدن بر آید -
وجع فامره	در ته نگاه را گویند -	نارغاری	بثور چرب آب رقیق شدید الحرقه و کشنده است -
وجع انفاس	در دپارینه را گویند -	نفاطات	بثور که با رشار با لکه است که از موضع می افتد -
دوللی	و وی آنست که گاهی باقی بزرگ و سطر شود -	شری	بثور سطحی با لکه سرخیست -
دولانفیل	و وی آنست که پای مرضی چون پاپیل نماید -	ماشرعی	ورمیست که از مسر و خون در رو پدید آید -
وجع عقب	در دپارینه را گویند -	طاعون	ورمیست که اکثر در ابرام و با پدید آید -
وجع کف ابرو	مرضیت که کف پار دکنند -	اورام سفید	ورم غیر خیمیست که در نعل پاپس گوش یا بن ران پدید آید -
بیان حمیات		دل	ورم معروفست -
حمی یوم	بچیست که بروج تعلق دارد اصانا -	خراج	و آن ورم بزرگ است که میل به جک کند -
حمی خلطی	بچیست که از اخلاط چهار گانه پدید آید -	اودیار	ورم نرم سپید رنگ است -
حمی دق	و وی آنست که حرارت غریبه با عضا اصلی مخصوص بدیل آویزد و رطوبات طبعی بدن را شروع در افتاد نماید -	نقنه	ورم بی را گویند -
حمی و بانی	بچیست مسلک که در هنگام وبا افتد -	فوشلا	ورمیست که در اعضای خردی پدید آید -
حمی مطبقة	بچی که از عفونت خون باشد -	سقیروس	ورم صلب را گویند -
غیب	یعنی تب صفراوی -		
	بیکم که از صفرا و غلبه باشد که در لاله پاریز پدید آید -		

نام مرض	توضیح مرض	نام مرض	توضیح مرض
حصه	بثور خرد سبز است.	امراض لطافیه	
بثور لینی	بثور سپید است که بر بینی و پیشانی پدید آید.	بر طحال ظاهر	سپید شدن ناخن را گویند.
نبات الین	بثور صفرا که وقت شب و هنگام سر باده پدید آید.	وجع الطحال	درد ناخن را گویند.
تایل	بثور صلب غمدیه است که بکندی گویند.	خفقان الطحال	خفقان زرد شدن ناخن را گویند.
دخس	ورم گرم است که در اصل ناخن پدید آید.	توقف الطحال	توقف غلظت است که در اصل ناخن پدید آید.
آفروزنگ	نوعیست از بثور طریقه.	بثور کرم	بثور کرم یعنی مردن خون زیر ناخن.
بثور امین	سپیدی رقیق است که بر ظاهر جلد ظاهر شود.	امراض متفرقه	
برص امین	سپیدی غلیظ است که بر ظاهر جلد ظاهر شود.	قل	سپس را گویند.
تمش	نقطه ایست مائل برشته.	صیان	بسیه پس را گویند.
برش	نقطه ایست مائل بسیار بی.	عرق الدم	خون در عرق آمدن.
بادشام	سرخ مائل بکدر و رت است.	بثور کرم	بثور کرم یعنی مردن خون زیر ناخن.
نموده	بلندی سر را گویند.	تقریم الارس	بزرگ شدن سر.
حرار	سوزش است.	تقریم الطحال	بزرگ شدن سر.
تقشف	درشتی جلد را گویند.	فساد الطحال	فساد الطحال یعنی پاره شدن و تها و پاره شدن.
سجج جلد	خراشیده شدن پوست.	لنت الحیه	کرمیدن مار.
بیان آنچه میبوی مخلوق		بیان علامات چهار گانه	
والتعلب	ریزیدن موی را گویند.	حرارت	بپاری گرمی گویند.
اشاره بوضع	درختن موی بی نمک و فساد در جلد.	برودت	بپاری سردی گویند.
خلع	روی آفت که موی وسط برود.	رطوبت	سری و سستی عضو است.
تشنج شکر	شکافتن موی.	بیهوشی	خفگی و درشتی و لاغری و بجز و قوی.
شیب	سپیدی موی.	خفگی بدن	را گویند.
غیر طبیعی	عبادت از سفید شدن موی و ریزش است.		

نام رگ	توضیح رگ	نام رگ	توضیح رگ
ایمان	فصله و توفیق رگ که فکیده شود	ابلی	برای جگر است -
فصد	برای فکیده و توفیق رگ که فکیده شود	اسلیم	باین حشر میزند -
		صالح	برشته انگ بر بستر است و افع است -
رقیقال	برای برسام یعنی تراشست است -	عرق لسان	رگیت که در کوبین باطلوم گردد -
اعل	برای برسام و افع است	البین	زیر زانو است -
بالمین	برای برسام و افع است	چهار رگ	عبادت از آن چهار رگ است که در زیر لب زهر و دو
سبل انداء	رگیت از سبل ساعد ظاهر شده بکلامه میزند	از لب بالا آفت -	

خاتمه الکتاب در بیان اصطلاحات اطباء مع تقویر و اسرار محالها

توضیح - چنانکه گویید بهترین طوطی آنست که غلط باید که بقوام آید	قطر - چیزی که در گوش و بینی و غیره تنگ افتد چکانند -
نقص - آنرا گویند ادویه را در آب که موافق نوشیدن بود نمایند	نطول - آنچه از مایعات بر ظاهر بدن ریزند -
کینان در پس مان کرده و پاک نموده بنوشانند -	سکوب - چیزی سائل که از فاصل بر بدن بتوقف ریزند -
مطبوخ - یعنی ادویه را در آتش بجوشانند که بعد از خنک شدن	انگیاب - بخار آب گرم بدن رسانیدن -
آب قدری آب که توان خورد بماند -	کما - چیزی گرم بر عضو نهادن -
مسلمات - مسهل آنست که ماده را از غروق و اعصاب فرود آورد -	تخریج - چیزی تر بر بدن مالیدن -
مایعات - مین آنکه آنچه در فضای معده و نایب آن بودین	تدبیس - روغن مالیدن -
مقیات - ادویه که قی آورند -	حقنه - چیزی سائل در محقنه انداخته در روده رسانیدن
بدرات - مدر آنست که ماده را از راه بول دفع کند -	شافه - آنچه در از ساخته در دبر یا قبل بر دارند -
مقویات - دو انگه دل و دماغ و جگر و معده را قوت دهد -	قتیل - آنچه در از ساخته در دبر یا قبل نهند -
شعوم - چیزی که بویید خشک باشد خواه تر	حمول - آنکه ادویه را
تلخ - چیزی قوی خوشبو که در شیشه نهند و بوبند	فرزجه - همو یک مخصوص
سوط - چیزی که در بینی چکانند -	کحل - آنچه پیش در چشم کشند
تفویج - چیزی که در بینی دهند -	خرو - ادویه خشک که بایند در چشم و جراحت پاشند
ویجور - چیزی که در حلق چکانند	بخور - آنکه ادویه را بسوزانند تا بولیش برقع رسد -
سمن - ادویه که سائیده بر دندان مالند -	ضاد - آنکه چیزی تر که شد را باشد بر بدن گذارند -

۳۱۱

RECEIVED



۶/۱۰/۶۲

**MUSLIM UNIVERSITY LIBRARY
ALIGARH**

This book is due on the date last stamped. An over-due charge of one anna will be charged for each day the book is kept over time.

V. 117022

۳۱۱۹۲

५१-५३

F195

میزان الادویه

No.	Date	No.
(67)		